
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



هو الله تعالی شانه

جلد دویم کتاب خیرات حسان از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی و غیره

دام اقباله العالی فی سنه ۱۳۰۵



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد لله والصلوة نگارندهٔ این اوراق گوید چون در سال گذشته
جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب
عالم ادیب و فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دامت ایام افاضاته
مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است
فرستاده و اهدا کرد و از جناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ
حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامهٔ دانشوران ناصری
در ضمن تراجم احوال علمای عظام و کبار فضلا درج شود آنجناب از
مطالعهٔ آن کتاب زائد الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی
عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان و مجملی از ترجمهٔ حال و مصنفات خود بنگارنده
نگاشته که عین آنرا بعینها با ترجمهٔ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و
بهترین تصدیق و تزئین اینجلد میشمارد و سر این نامه را اما فسر
آن تمجید و تقریض متوجه میدارد

صورت



صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نعم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز و استبشارم اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مك زبان شیرین بیان فارسی یه نقلیله نقصاننك جبر و اکمالی مزیت علیاسنی کر عبد کمترلری جهه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظمادر مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن بر جلد دلپسندك احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حال چاکرانه م ایله آثار سائرهٔ احقرانه مك سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلری مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهدا اسنه عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاجم اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر .

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزك ذات اکمل نحریرانه لری کبی بر نقاد معالی جانب عالیسندن نظر تقدیر و امعانه التماسده صاحبی اولان بو عبد عاجزه نوبت ابدیه جك شئ شرمسارلقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که بو مؤثرك اثری موقع عالی اعتباره وار مقدن بیوك او مؤثر ایچون نه شرف متصوردر ؟ معهذا کرا وبله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لو کان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه ما صدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندك لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون تلطفاته سزاوار قیلمشدر .

قولکزك نامهٔ دانشورانه ده مقید اولمغه لایق نام و نامدم یوقدر .

کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المعی



واقفیلرینه درکار چاکرلری کبی مورد مقدار بر ناتوانی خطاب عالی کریمانه
لرینه سزا کوردکلری حقّ نامستحقّ کمترانه‌مده بو نیجه تلطیفات اجرا بیور
مشسکزدر .

مجرّد امر دولتلرینه امتثال اولمق اوزره عرض ایده‌یم که سنّ چاکرانم
حسبیه‌نک توجه خالنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچه رسیده‌در
مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدالری دفترخانهٔ خاقانیه‌ده وبرالق
باب عالیده مجلس والای مضبطه اوطه‌سنده ودها صکره مطبعهٔ عامره‌ده خدمت
کتابت ایله مستخدم اولوب الآن مکتب ملکیهٔ شاهانه‌ده علم اصول فقه
ومکتب سلطانیده عربینک نحو وادبیاتی درسنی ویرمکله مشغولم .
ورتبهٔ رسمیه‌ده متمایز واوچنجی مجیدی نشانه حائزم .

عقایددن (المنقذ من الضلال) وردّ اهل صلیب حقنده (تحفة الاریب)
وادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه‌لری آثار
مطبوعهٔ عاجزانه‌مدن ایسه‌ده بونلرک مطبوعی قالمامش اولدیغندن
آثار اخیرهٔ کمترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری
قلنمشدر . انلرون ایکیسی علم صرفده دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة
العرب) ایله آنک مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرکزدر .
وبری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده‌کی اثر احقر
ایله دیگری ده تراجم احوال علما وادبایه دائر هنوز جزء اوّلی منتشر
اولان (الکتاب التراجم) در . وبری دخی تلخیص المفتاحده وشرحی مطوّل
ومختصرده وحاشیهٔ سیّدده موجود ابیات وشواهدک شرحی
بولنان (القول الجیّد) در . وصولنک امر واشعاریله
منّت‌دار بیورلمری توجهات سامیهٔ داورانه‌لرینک بقا
سیله برابر مستدعادر هرحالده امر وفرمان حضرت ولیّ الأمرکدر

۷ جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۵
و ۷ شباط سنه ۱۳۰۳



ترجمه

بحضور عالی ولی النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ منعمانهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعز وصول آن مستبشر گردید از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر و تکمیل فرموده اند مژدهٔ مزیتی دریافت نمود و بنعمت بزرگی نایل آمد که ادای شکر آن برای کمترین بنده امری محال است وچون نسخهٔ از کتاب خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ افاضلانهٔ جناب عالی میباشد مرحمت و ایصال داشته و مقرر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانه خود را با آنچه تألیف کرده مجملاً ارسال دارم این بندهٔ بیمقدار نهایت مسرت را اظهار نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده در موقع افتخار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محقر تألیفی از این بنده میباشد چون طرف توجه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقاد معانی است شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرگتر از این نیست که مسطورات آنها طرف اعتماد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچه من بنده میبایست از این اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلقاً بالثریا لناله رجال من فارس نصی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرگواری بقبول و تمجید خود اختصاص داده و نگارندهٔ آنرا زیاده از حد استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند

این بنده را نام و نامهٔ نیست که در خور درج کردن در کتاب نامهٔ دانشوران باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاص شخص فاضلانهٔ

آنحضرت است



آنحضرت است که مثل این بندهٔ بیمقداری را شایستهٔ خطاب کریمانهٔ
عالی خود دیده این همه ملاطفت دارد و حق کمترین مبذول داشته اند لکن
محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سن این بنده چنانکه در ترجمهٔ
حال حبیبه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرأس اسلامبول
و در اوایل حال در دفترخانهٔ خاقانی و مدنی در باب عالی در اطاق
مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش
مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیهٔ شاهانه مدرس علم اصول
فقه و در مکتب سلطانی مدرس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم
و از امتیازات رسمیه نشان درجهٔ سیم مجیدی دارا هستم از آثار
عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمهٔ
کتاب المنقذ من الضلال است در عقائد و تحفة الأریب که در
رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحة الاخوان در
ادبیات

اما مؤلفات این بنده که نیز طبع شده و بحضور عالی ایفاد میشود
دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب
من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو
لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده
دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح
و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیهٔ میر سید شریف
مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجهات سامیه
ممنونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت
ولی امر است .

٧ جمادی الثانیه سنة ٣٠٥
٧ شباط سنة ٣٠٣

ذائیه

حرف الزّاء

۷

زائرئے

شاعرهٔ بوده اصفهانیه وطبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمتاب او را ابیات نهادی ستوده در کتاب نشتر عشق ونتایج الافکار وشمع انجمن وصف استعداد ومهارت او نگاشته شده سه شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام | خون دل خورده ام واین هنر آموخته ام
کار من نیست بجز خون جگر خوردن نیست | طرفه کاریست که بخون جگر آموخته ام
همه از مردم صاحب نظر آموخته ام | شیوهٔ عاشقی ورسم نظربازی را

زبراء

جاریهٔ بوده وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام او را آزاد فرموده واو از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریهٔ بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده واز حفصه حدیث روایت نموده است

زبیدهٔ امّ جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است وپدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد وزبیده خود زوجهٔ هرون الرّشید خلیفهٔ عبّاسی بوده وچندان خیرات ومبرّات وبذل عطیّات نموده که بوصف در نیاید جدّ او ابو جعفر منصور دوّمین خلیفهٔ عبّاسی وبانی شهر بغداد است شوهر وابن عمّ او هرون پنجمین خلیفهٔ عبّاسی ومجدّد رسوم دارسه فنون وعلوم میباشد جشن عروسی زبیده وعروسی بوران زوجهٔ مامون که شرح حال او پیش نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش وشادمانی بنا او انی زر پر از سیم وظروف نقره مملوّ از درّ یتیم ونافه های مشک اذفر وطبله های عود وعنبر بعطارفت وهدایا وتحف بسیار نیز از هر طرف آمد گویند در شب عروسی پیرهنی مرصّع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان صرّاف ونقّاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجب آنکه این خوش بختیها وقتی مبدّل ببد بختی گشت وچون روزگار طومار خلافت هرون در نبشت نوبت تنزّل وانحطاط در رسید ومحمّد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبد الله مامون برادر پدری خود

مقهور



مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و حالش تباه و همانا که اسباب این
سیاه روزی را خود روزی فراهم آورده و از روی لجاج خویشرا باین بلا مبتلا کرد
ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید
روزی با ملکه مملکت و عقیله دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملال
و تطییب خاطر میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد
و هرچه اقتراح رود اسعاف لازمه آن در دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود
تا پیراهن و کسوتی که بر قوایم انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابله نظر هرون الرشید
بایستد زبیده چندانکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر بر حسب مشروط
نمود تا فی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزه حبشیه که کمترین جواری
بود جمع شوی هرون از سماجت و دمامت صورت او نفرت داشت شفاعت کرد
تا در معرض این التماس از جواهر نفیس و یاقوت آبدار چندانکه در حوصله آرزو
گنجد بردارد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد
مقبول نخواهد بود بر مقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را محل غیر قابل هرچند
هرون در شفاعت بیشتر زد زبیده افضاح الحاح و ادراج لجاج که بوغر القلوب و تهییج
الحروب صفت دارد زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از قاروره اصلاب
او قطراتی که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقبه نوع را مبدا شخص دیگر گردد
در مقر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا
النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما
بوسائط تاثیرات اجرام علوی از مرتبه انشاء خلقی دیگر رسانید فتبارک الله احسن
الخالقین هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس قابله مامون میمون انفاس از مضیق
عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت
و شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

ایقنت ان جبال الشمس تدرکنی لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی شخصی متنبی را بحضرت خلافت آوردند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را
در عقبات عذاب کشیدند بسیاط سطوت تعرکی کردند چون تعذیب ضرب تقدیم یافت



بصیاح وعویل وندبهٔ طویل بدر آمد مأمون در رشتهٔ برادران موضع خامل
و موقفی نازل ایستاده بود متنبی را گفت فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل هرون
از سرعت فکر و فطنت و دهاء و حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت
صدق رسول الله صلعم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از آن یوماً فیوماً محبت و تربیت در
حق او مزید می پذیرفت تا مأمون در کل علوم بر اقران فایق شد و با داب و رسوم
ملوکانه از فروسیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرون دعوت
حق را اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد
انما ترید و ارید ولا یکون الا ما ارید میان برادران بکرات محاربت رفت و در
تاریخ دولتین کیفیت آن احوال مشروح است چون محمد امین بقتل آمد و دعاء خلافت
او را ملائکه با بشارت من وافق تامینه تامینهم آمین نگفتند زبیده نفسهای سرد چون باد خزان
از جگر برکشید و گفت ما اقعدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی باللجاج مع ابیک انتهی
خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذوالیمینین قاتل
امین گشت و عریضه بمامون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است

کل ذنب یا امیر المؤمنین وان عظم صغیر فی جنب عفوک وکل زلل وان جل حقیر عند
صفحک وذلک الذی عودک الله فاطال مدتک وتمم نعمتک وادام بک الخیر ودفع
بک الشر هذه رقعة الواله التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر وفی الممات لجمیل الذکر
فان رأیت ان ترحم ضعفی واستکانتی وقلة حیلتی وان تصل رحمی وتحتسب فیما جعلک
الله له طالبا وفیه راغبا فافعل وتذکر من لو کان حیا لکان شفیعی الیک

و اشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر — وافضل راق فوق اعواد منبر
ووارث علم الاولین وفخرهم — الی الملک المامون من ام جعفر
کتبت وعینی تستهل دموعها — الیک ابن عمی من جفونی ومحجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة — ومن زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا — فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا — وانهب اموالی واحرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته | وما نالنی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی | فدیتک من ذی قربة متذکر
فان کان ما ابدی لامر اُمرته | صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان عنه تعدیا | علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمامون رسید و پس از خواندن بشدت بگریست و گفت من باید همان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرمود بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از بنکار خشنود نیستم بعد از آن مامون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامهٔ بزبیده نوشت واموال المغصوبهٔ اورا مسترد ساخت و ازین عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات وانشاد اشعار مرتبهٔ عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی اورا مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر | طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما | تعطی الاکف من الرغاب

کسانی که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد و گفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالک اندی من یمین غیرک خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از دقیقهٔ دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند واورا بر لغزشی که در شعر اتفاق افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

باید دانست که مامون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و طاهر ذو الیمینین که زبیده از و شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مامون را بخلافت نایل نموده و در ازای اینخدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد و صلب او میباشند گویند در یکی از محاربات با دست چپ ضربتی بشخصی زده و اورا دو نیم کرده لهذا معروف بذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیک

یمین چین قصر ببر و چون یک چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین و عین واحدة　　　نقصان عین و یمین زائدة

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن عروسی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از ولایم بزرگ که در اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزید خان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست در این سور کلیهٔ ملوک اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یک با هدایای ملوکانه بدربار سلطان آمد و از امرای مشهور عثمان غازی اورنوس بیک در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرد در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایرین بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکشی غازی اورنوس بیک از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را باورنوس بیک عطا فرمود و تقادیم سایر ملوک را بامرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقایل عارفات و کرایم شاعرات بشمار می‌آید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خدمشار الیها را از قرار ذیل نگاشته‌اند

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلک نساء عارفه منسلک و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت داشت



در حسن خلق بدرجه که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود همه قسم ریاست
و نفاذ حکم احدی از و نرنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین بیست کرت بعتبات
عالیات عراق عرب و ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات
ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید اما در خفا و بطوری که هیچکس
نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب و ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او
در سفر و حضر بهره مند گردیده سائل را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و
مقرری خود همه ساله مقداری و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را
مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان
از شب زنده داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فرو گذار نکرده پیوسته در کار تزکیه
نفس میکوشد بعضی کرامات از و حکایت میکنند آنچه من خود مشاهده کرده ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا نهایت
گرم بود در منزل میامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج بیخ شدند قدری
یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه
نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
گمان نمیکردم که با این زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز
میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامات و احسان
صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی
ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه
تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان
قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ
دولت علیه ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار میکند اَرد از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرا ایست مدوّر بوضع مخصوص برای اقامت زوّار در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله روحه این کاروانسرا ابتدا که مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بگفتهٔ ایشان بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی (دوان) که رود عظیمی از آنجا روانست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا که اوان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت کرده و مبلغی مصروف داشتند چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد زبیده خانم در همدان در بقعهٔ باباطاهر معروف مدفون شده هر سال زبیده خانم مبلغی بمصرف روشنائی از بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دو دانگ از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آنرا در کربلای معلی صرف تعزیه داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل نمونه ایست از لالی و درر منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی ز این می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران گدازم همچو شمع — روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق — تا بپائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی — گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام — هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه شد از لنگ لنگان تا نهم در کوی دوست — لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

درده بمن ای ساقی ازان می دو سه پیمانه — کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد — غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران — مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف اینکتاب) درگذشت و نام نیک و آثار خیریه او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیده اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام و از نساء مشهوره اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای اواخر مائه دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب صرف میکرده و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را بدیوان خود ملحق کرده یعنی در یک مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این پدر و پسر و دختر اول گفته اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در آخر دیوان زبیده را مینوشتند مشار الیها را درویش افندی نقیب الاشراف که از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعده سال هزار و صد و نود و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است

این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیده اسلامبولی نوشته اما بعقیده ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت هانم بنت زبیده است نه پسر زبیده و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهود است

زبیده آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار ازو بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی و ششم کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده ضمناً گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بقتال ترغیب میکرد و میگفت ایها الناس انّ المصباح لا یضیئ فی الشمس و انّ الکواکب لا تضیئ مع القمر و انّ البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الّا بالحدید الا من استرشدنا ارشدناه و من سألنا اخبرناه انّ الحقّ کان یطلب ضالّته فاصابها فصبراً یا معشر المهاجرین و الانصار فکانّکم (فکانی بکم) وقد التأم شمل الشتات و ظهرت کلمة العدل و غلب الحقّ باطله فانه لا یستوی المحقّ و المبطل افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون فالنزال النزال و الصّبر الصّبر الا و انّ خضاب النّساء الحنّاء و خضاب الرجال الدّماء و الصّبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین فهذا یوم له ما بعده

یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان در تابش ماه فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بدانید و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانده ایم هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلش براندیم همانا حق گمشدهٔ خود را می جست پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر نخواهد بود پس بنبرد آماده کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید



وبدانید که خضاب زنان با حناست و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة
بهترین کارها بجنگ شتابید بی آنکه روی بگردانید که امروز را فردائی
از دنبال است و این جهاد را اجرائی در پی

گویند این را مبین نیز مغنیه مجو مبرد اشتهر زرقاء نام و در تزیین الاسواق
تألیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از وی ذکر شده است و زرقاء جده
مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابو العاص بن امیه شود قواده
مینموده و زانیات را بخانه خود راه میداده همینکه زانیه تازه بخانه او
می آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را
زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را
بنو زرقاء مینامیده اند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفه عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس
در روضه رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی
باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تأیید مینماید و تاریخ نیز
توافق میکند

زمرد

دختر ابرق محدثه منبجیه و زوجه مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح
حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائه هفتم هجری بوده است زوجه او
زمرد نزد علما و محدثین معتبر و نامی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده
که طلبه این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند
از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السفطی و عجوبی عبد القادر بن
الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد
از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و سی
در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او
دفن شده بخاک رفته است



زنیره

زِنّیرہ

بکسر زاء و تشدید نون از نسوان عصر سعادت زمان بعثت خواجہ کائنات علیہ السلام وجاریۂ رومیۃ الاصل بودہ ابتدا در تحت تملک یکے از پسران عبد الدار از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ ایمان آوردہ بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاہ شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا کہ او قبول نمیکرد پیوستہ او را معذب میداشت خلیفۂ اول ابو بکر از حال او با خبر گردیدہ و براخریدہ و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از انکہ زنیرہ قبول دین اسلام نمود چشمان او کور شد مشرکین گفتند چون زنیرہ از لات و عزی بیزاری جستہ باین درد گرفتار گردیدہ است او در جواب گفت لات و عزی از حال پرستندگان خود بیخبر ند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیدہ و خالق من میتواند دوبارہ چشمہای مرا بینائی دہد و صباح روز دیگر بادیدۂ بینا از خواب برخاست کفرۂ قریش گفتند اینہم از سحرہای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ است انتہی مولانا جلال الدین محمد رومی سقی اللہ ثراہ در مثنوی اشارہ بحالات زنیرہ کردہ است

زُهرہ

مخدرۂ مشہورہ ام الحیاء الانباریہ است کہ در حرف ہمزہ ترجمۂ حال او نگاشتہ شد

زُهرہ بیگے آغا

مادر میرزا سلطان علے گورکانی والی سمرقند بودہ این زن بمحمد خان شیبانی عاشق شدہ و بدینجہت اسبابی فراہم آورد کہ پسرش سلطان علے کہ ضعف عقل داشت شہر سمرقند را بیجدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشدہ بہانۂ بدست آورد و میرزا سلطان علے را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجہ قطب الدین یحیی و غیرہ را نیز ہلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زہرہ بیگے آغا



مالك شد

زیبائی

شاعرهٔ بوده است معاصر با مولانا جامی و او را بمهارت وی واستنا ستوده اند این بیت از وست

قامتت شیوهٔ رفتار چو بنیاد کند   سرو را بندهٔ خود سازد و آزاد کند

زیب النساء بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نواز خان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بتربیت حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تألیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برد و دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه ریز کن   نرگس نیم مست را
از ته جام جرعهٔ   ساغر می پرست را
بهر شهادت جهان   یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی   غمزهٔ تیز دست را
تاب مده بطرهات   بر دل مو کره مزن
بدعت تازهٔ منه   قاعدهٔ شکست را

ولها ایضاً

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق   بود برابر یک قطره رود نیل مرا



کجاست جذبۀ عشقی که از دیار خرد
کند برون بیک ایما هزار میل مرا

زیتونه

ابن زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الأنس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابو حمزه بشخصها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة به وجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند ابن شرحی است که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بعنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمۀ حال زین الدار در حرف واو بباید اما چون در حرف مزبور آن شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثۀ ایست مشهوره که او را ابنت الجوزانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم به الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفراوی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الأسترم که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنۀ ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکۀ معظمه زادها الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخۀ رباط



الجرمین گردیده در اوایل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانی گفته است

حضرت زینب

دویمین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله است پوشیده نباشد که چون سن مبارک حضرت خیر الانام علیه صلوات الله الملک العلام به بیست و پنج رسید به اشارهٔ عم خود ابوطالب مالی از خدیجه بنت خویلد بطور مضاربه گرفته عازم شام شدند و خدیجه سلام الله علیها غلامی میسره نام ملازم سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خزیمة بن حکیم بود همرافقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتعه را که از خدیجه کبری گرفته بودند در بصری شام بهها و سود تمام بفروختند و بمکهٔ معظمه معاودت فرمودند و روز ورود حضرت بمکه خدیجه با جماعتی در غرفه نشسته بود دید جمعی از شام می آیند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر کرده بر سر یکی سایه افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک سید کاینات مینمایند و در وقت میسره بخدمت خدیجه آمده کراماتی که در راه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیده بود بگفت و از حساب امتعه و اموال معلوم شد که نفعی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این مقدمات محبت خاتم الانبیاء در دل خدیجه جا گرفت و بر ازدواج آنحضرت شایق گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که اینمطلب را بوجهی بحضرت رسالت پناهی القا کند و پس از آنکه ما فی الضمیر خدیجه کبری با نحضرت اظهار شد و از اینطرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجه عم و پسر عم خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با اعمام خویش حمزه و ابوطالب بخانه خدیجه تشریف بردند و ابوطالب و ورقة بن نوفل هر یک خطبهٔ بلیغه خواندند و خدیجه کبری را در حبالهٔ خیر الوری در آوردند و مهر خدیجه را اکثر بیست ماده شتر جوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بهر صورت میان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خدیجه کبری الفت و محبت مفرط

واقع



واقع شد و چهار پسر که قاسم و طیب و طاهر و عبد الله نامیده شدند و
چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند
حضرت پیغمبر را از آن بطن مطهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی
نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ماریهٔ قبطیه وجود یافته و بعضی اولاد
ذکور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب و طاهر را
لقب عبد الله دانسته اند در هر حال زینب دختر دوم رسول اکرم است و
مادر او خدیجهٔ کبری میباشد و بقولی دختر اول است در سال سی ام از عام
الفیل که پنج سال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با خدیجهٔ
کبری باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابو العاص
بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلک ازدواج
کشیدند و ابو العاص در جنگ بدر اسیر شد زینب قلاده را که خدیجه
سلام الله علیها باو داده بود جهت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد
چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد
و ابو العاص نیز رهائی یافت اما باو فرمودند چون بمکه رسی باید زینب را
بمدینه فرستی چه اسلام و کفر اسباب تفریق شما شده است ابو العاص قبول
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندی حب اسلام در دل ابو العاص نمودار
گردیده بمدینه آمد و مسلمان شد بروایتی حضرت رسالت بهمان نکاح
اول باز زینب را بوی دادند و برخی بر این اند که تجدید عقد فرمودند
در هر صورت زینب را از ابو العاص پسری آمد علی نام و دختری مسماة
بامامه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امامه را حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پس از ارتحال سیدهٔ نساء بموجب وصیت صدیقهٔ
کبری در حبالهٔ نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از اینجهان
بسرای جاودان رفت و سودهٔ بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیهٔ
انصاری او را غسل دادند و حضرت خیر البشر لنگوتهٔ خود را شعار او
ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

۲۲

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیدهٔ النساء حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن حضرت زینب الکبری سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشند وبطون صحف و دفاتر متواتر اخبر داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قدم بعرصهٔ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم میشود که حضرت زینب کبری فرزندیست که بعد از جناب سید الشهدا علیه السلام متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش او را بعم زادهٔ او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن بطن ظاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعهٔ کربلا زینب کبری با برادر خود حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینهٔ طیبه پرستاری اهل بیت سید الشهدا علیه السلام را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان دو پسرش از او در وقعهٔ یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول ساخت در هر حال و هر جا آن آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او نباشد بر زبان نیاورد و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته و آنها که در دقایق تو خطابه و حقایق براعت بیان نظر و معرفتی دارند

زایدالوصف ستوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات رائقهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تأسف
میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آن موقع بزینب دختر امیرالمؤمنین علیها السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا زبان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله والصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفة
ویا اهل الختل والغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة ولا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا وهل فیکم الا الصلف والنطف وملق الاماء وغمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم وفی العذاب انتم خالدون اتبکون وتنتحبون ای والله
فابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها وشنارها ولن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا وانی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء وسید شباب
اهل الجنة وملاذ خیرتکم ومفزع نازلتکم ومنار محجتکم ومدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون بعدا لکم وسحقا فلقد خاب السعی وتبت الایدی وخسرت
الصفقة وبؤتم بغضب من الله وضربت علیکم الذلة والمسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم وایة کریمة له ابرزتم وای دم له سفکتم
وایة حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوداء فقماء
(وفی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض وملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما ولعذاب الآخرة اخزی وانتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار ولا یخاف فوت الثار وان ربکم لبالمرصاد

یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

برکزیدکانند

برگزیدگان‌اند و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما نایستد و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زن مانید که رشتهٔ
خود را نیک می‌تابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما بدینسان نیز رشتهٔ
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندهای خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جواری و غمازی اعدا و نمانید مگر بگیاهی که در مزبلهٔ روییده باشد یا نقرهٔ
(یا گچی) که آرایش قبری کرده باشند بد توشهٔ برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز ازخود نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آنرا نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشهٔ
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کنندهٔ محجهٔ شما بود در هر حادثهٔ باو پناه میبردید و سنت شما را اجاری
میساخت دین و شریعت خود را ازو می‌آموختید بد گناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پردگیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیدهٔ او بریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفته
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کسی بیاری شما نیاید دفع و مهلت باریتعالی شما را سبکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
وخطبهٔ دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید ارتجالاً فرمود



وصورت

وصورت آن هرچند روایت مختلف شده است وما بروایت ابن طاوس علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم واین است آن روایت

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی رسوله وآله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوأی ان کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاسارى ان بنا علی الله هوانا وبك علیه کرامة وان ذلك لعظم خطرك عنده فشمخت بانفك ونظرت فی عطفك جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا لك مستوسقة والامور متسقة وحین صفا لك ملکنا وسلطاننا مهلاً مهلاً انسیت قول الله تعالی ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرك حرائرك وامائك وسوقك بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن وابدیت وجوههن تحدوا بهن الاعداء من بلد الی بلد ویستشرفهن اهل المناهل والمناقل ویتصفح وجوههن القریب والبعید والدنی والشریف ولیس معهن من رجالهن ولی ولا من حماتهن حمی وکیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیاء ونبت لحمه بدماء الشهداء وکیف یستبطی فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا بالشنف والشنان والاحن والاضغان ثم تقول غیر متاثم ولا مستعظم واهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتك وکیف لا تقول ذلك وقد نکأت القرحة واستأصلت الشأفة باراقتك دماء ذریة محمد صلی الله علیه وآله ونجوم الارض من آل عبد المطلب وتهتف باشیاخك زعمت انك تناديهم فلتردن وشیکا موردهم ولتودن انك شللت وبکمت ولم یکن قلت ما قلت وفعلت ما فعلت اللهم خذ بحقنا وانتقم من ظالمنا واحلل غضبك بمن سفك دمائنا وقتل حماتنا فوالله ما فریت الا جلدك ولا حززت الا لحمك ولتردن علی رسول الله ص بما تحملت من سفك دماء ذریته وانتهکت من حرمته فی عترته ولحمته حیث یجمع الله شملهم ویلم شعثهم

وتأخذ



ویأخذ بحقهم ولا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاءٌ عند ربّهم
یرزقون حسبک بالله حاکماً وبمحمّد خصیماً وبجبرئیل ظهیراً وسیعلم من سوّی لک
ومکّنک من رقاب المسلمین بئس للظالمین بدلاً وایکم شرٌّ مکاناً واضعف جنداً
ولئن جرّت علیّ الدواهی مخاطبتک انّی لاستصغر قدرک واستعظم تقریعک
واستکبر توبیخک لکنّ العیون عبری والصدور حرّی الا فالعجب کلّ العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء فهذه الأیدی تنطف من دمائنا
والأفواه تتحلّب من لحومنا وتلک الجثث الطواهر الزواکی تنتابها العواسل
وتعفوها امّهات الفراعل ولئن اتّخذتنا مغنماً لتجدنا وشیکاً مغرماً حین لا
تجد الّا ما قدّمت وما ربّک بظلّام للعبید فالی الله المشتکی وعلیه المعوّل
فکد کیدک واسع سعیک وناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا ولا تمیت وحینا
ولا تدرک امدنا ولا ترحض عنک عارها وهل رأیک الّا فند وایّامک الّا
عدد وجمعک الّا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین فالحمد لله الّذی
ختم لأوّلنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان یکمل لهم الثواب
ویوجب لهم المزید ویحسن علینا الخلافة انّه رحیم ودود وحسبنا الله ونعم
الوکیل •

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد و صلوة حق تعالی بصدق خبر داده که فرمود عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را تکذیب کردند و استهزاء نمودند
ای یزید همانا راه اطراف زمین را بر ما بگرفتی و طرق اکناف آسمان را مسدود
کرده تا آنکه پردگیان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب راندند آیا
از این خیال گمان میبری که ما را نزد خدا خواری و تو عزیز و این ماجری که از
تو بر ما گذشت از بزرگی منزلت و مرتبه شأن تو نزد خدای سبحانه بود و
از این پندار همی بینی بالا گرفته و بچشم تکبر در اطراف خویش بینی و دلشاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده و کارها را منظم نموده و ملک و سلطنت
ما تو را صافی شده آهسته باش و دمی چند بیارام آیا فراموش کردی که حق تعالی
در قرآن خبر داده و فرموده است زینهار گمان مبر اینکه ما کفار را مهلت میدهیم



خیری است که با ایشان میرسانیم بلکه آنجماعت را از زمان دراز میکذاریم تا بر کناه
بیفزایند و برای ایشان عذابی است خوارکننده ای پسرِ رها شدکانِ
یوم الفتح آیا از عدل و دادِ تست که زنان و کنیزانِ خود را در پسِ پرده
میداری و دخترانِ پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانی درحالتیکه پردهٔ حرمت
ایشان را دریده و رویهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهری
بشهری بسختی میرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها مینکرند و
نزدیک و دور و دون و شریف در رخسار آنها بتامل نظر میکنند و از
مردان و حمیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چکونه امید مراعات و
مراقبت از کسی توان داشت که دهانش جکر پاکان در انداخته و کوشتش
از خون شهیدان روییده و چکونه در دشمنی ما اهل البیت طلب درنک
توان کرد از کسیکه بدیدهٔ بغض و حقد در ما می بیند و بدون اینکه در
کفتار خود فرض کناهی کند و آنرا بزرک شمارد پیوسته میکوید کاش بزرکان
قبیلهٔ من که در کذشته اند بودند و با خرمی و شادی این کینه کشی را دیده
یزید را تمجید مینمودند
با نشاط شعر ابن ادزو میکند و به ثنایای ابی عبدالله سید جوانان اهلِ
بهشت میرسد از دو با چوبدستی خود دندانهای مبارک او را کاوش مینماید
ای یزید چرا شادی میکنی و این سخنان میکویی و حال آنکه بکشتنِ آل محمد صلی الله
علیه و آله و ستارکان زمین از بنی عبد المطلب از ریشهٔ خود پوست باز کردی
و کینهٔ دیرینه را از بیخ بر آوردی بزرکانِ در کذشتهٔ خود را همی دعوت
و آواز مینمایی بیخبر که خود عنقریب با آنها ملحق شوی و آرزو کنی که کاش
در دنیا نه دستی داشتم و نه زبانی تا نمیکفتم آنچه کفتم و نمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بریخت و حامیانِ ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای یزید هرچه کردی
بخود کردی ندریدی مکر پوستِ خود را و نبریدی مکر کوشتِ خود را بر
رسول الله وارد خواهی شد در صورتیکه خون ذریهٔ او را ریخته و پردهٔ

ناموس او را در عترت و پاره های تن او دریده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد که جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد حقشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گونه نعمت متنعم اند و تو را
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و این بساط برای تو
مهیا داشت و تو را مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و بسزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیفتر است و اگرچه حوادث و شداید روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ که دیده ها گریان است و سینه ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
این که خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدی فردا بغرامتی دچار افتی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
ستم منسوب نکردد و شکایت باو شود و بازگشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحه جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و عزت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوخته تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدای را که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را ازدیاد سازد



ودر تفقد و تعهد احوال ما باز ماند کان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را او کیلی نیکو و کافی است   انتهی

مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجهٔ قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست ومن رای من السیف اثره فقد رای اکثره

و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو زلتی افتاده چه میفرماید کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است و حال آنکه ام الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرمات آنحضرت بوده چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجمله عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام مینویسد رمله و ام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحه و زیر میگوید دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رملة الکبری بودند

اما تربت منور حضرت زینب باصح روایات در یکی از قرای شام واینک آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبعین اهل خبر در این باب میگوید سال المجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مختصر مراجعت نماید در ایام توقف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و با آن مرض در گذشت و هم آنجا بخاک رفت

ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبرهٔ منورهٔ آن بزرگوار و مقبرهٔ حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السلام و جمعی دیگر از اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همرا



همه زاد در مصر میدانند و در اینباب ضرورةً بنا و بلاغت عرفانی تمسّک میجویند چنانکه در اخبار سیده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید قال القطب الشعرانی فی منته و طبقاته و کتابه الانوار القدسیة اخبرنی سیدی علی الخواص ان السیدة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة الامام علی و انها فی هذا المکان بلاشک

و در مزاوجت حضرت زینب بعبدالله بن جعفر بعد از آنکه بمزاوجت ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمد اخوه و بعد موت محمد تزوجها اخوه عبدالله بن جعفر و بعد موتها تزوج اختها زینب و اینسخن برخلاف مشهور ما بین الامامیه است

محدث ماهر فاضل معاصر شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار فصلی مخصوص ترجمهٔ حضرت زینب علیها الصلوة والسلام منعقد ساخته در آن فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پسر عمش عبدالله بن جعفر الطیار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از آن دو بزرگوار فرزندان باین اسامی بوجود آمد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او و از همین اولاد او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبدالله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

آیا سلالهٔ زینبیه رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و آله داخل و تحیت صلی الله علیه و آله ایشانرا شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع بر اینکه مراد از آل الرسول صلی الله علیه و آله مؤمنون از بنی مطلب و هاشم است



مسئلہ

آیا ایشان از ذریت و اولاد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ معدود ندیانہ

جواب

بلے چہ اولادِ بناتِ انسان در جمع ذراری و اولادِ وی بشمار می آید اگر کسے برای اولادِ خود وصیتے کردہ باشد البتہ اولاد دختران وی نیز قسمت خواہند برد و نصیب خواہند گرفت

مسئلہ

آیا جایز است کہ ایشان خود را برسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ منتسب سازند مثل سادات حسنے و حسینے کہ ہر شریف از نژادِ آن دو مثلاً در خطاب یا ابن رسول اللہ جایز است

جواب

این خاصۂ حسنین علیہما السلام و سلالۂ آن دو بزرگوار است نہ لا لنصوص

مسئلہ

آیا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یانہ

جواب

بلے ولے بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنے و حسینے است لا غیر

مسئلہ

آیا صدقہ بر ایشان حرام است

جواب

بلے چہ صدقۂ واجبہ (زکوٰۃ) بر عموم آل محمد حرام است و گفتیم کہ عموم آل جعفر ہمین را نیز اشتمال دارد

مسئلہ

آیا خمس با ایشان میرسد

جواب

بلے



بلی چه داخل ذوی القربی میباشند و از سهم این صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف برکة الحبش حق دارند

جواب

بلی چه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بایستی این نشان را داشته باشند و نه در سنت همانا در نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود و دویم عمامهٔ خضراء اما علامت خضراء و شعار اخضر عبارت از پارچهٔ سبز بود که سادات بر طرف دستار فرا میدادند و مردم بآن نشان ایشان را میشناختند و اصل جامهٔ عمامهٔ سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملک اشرف شعبان بن حسین از طبقهٔ اتراک ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هفتاد و سه بود و اما عمامهٔ خضراء و دستار سبز را سید محمد شریف متولی پاشای مصر در سنهٔ اربع بعد الألف ایجاد کرد و اشراف را مقرر داشت که در پیش وی حرکت کنند بر حالیکه هر یک را دستار سبز بر سر بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عباس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ مختلف فیه و در باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیهٔ مشهور بنام (الأعمی والبصیر) که میگوید



جعلوا لابناء الرسول علامة

ان العلامة شان من لم یشهر

نور النبوة فی وسیم وجوههم

یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

وشیخ شمس الدین محمد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان اتت من سندس

خضر با علام علی الأشراف

والأشرف السلطان خصهم بها

شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در هیچ باب از سنت و کتاب اصلی نداریم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا کنداریم تلبس بنی جعفر را نیز از مجوزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیت الأشراف داخل میباشند و مسئلهٔ دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اگر در کلام موصی یا واقف نصی بر شمول و دخول ایشان و عدم آن هست بر طبق آن عمل میکنیم و چنانچه کلام مطلق است و قرینهٔ صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت و عرف عام زمان وقف و وصیت خواهیم بود مثلا در این زمان چون بزبان مصر و عرف مردم قطر مصر که شریف بحسنی و حسینی اختصاص یافته و این عرف و اصطلاح از عهد دولت فاطمیین بر این مملکت طاری گردیده و گرنه غیر بنی الحسنین ع را هم سابقا موافق عرف صدر اسلام شریف میگفتند پس زینبیون در این دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقف مطلق این اعصار و وصیت مطلقهٔ این قرون در دیار مصر و هر جا که در این اصطلاح موافق مصر است حقی نخواهند یافت   انتهی کلام الشبلنجی ترجمة

و اشعاری که در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرانی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده و از آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد فرقتکم
منهم اسارى و منهم ضرّجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتابه البیان و التبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی و ستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة و رایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب و سمعت علی بن الحسین و هو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المؤمنین فاومأت علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس و هدأت الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنکه خطبه کوفیه مذکوره فی السابق را روایت کرده است و مقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبه مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان و تبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشانی مثل شیخ ابو عثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شان و عظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها و علی ابیها و امها مسلم مسلمین است و از براهین قاطعه و حجج ساطعه اینسخن نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

و از شیخ

خیرات حسان

۳۵

واز شیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار و یکصد هفتاد گرفتار قرضی شدید برای من بمصر پدید گردید منوجه مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما شدم و این قصیده را توسلا انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیه سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء — لا سواکم بما لکم الآء — مدحکم فی الکتاب جا مبینا

انبات عنه ملة سمحاء — حبکم واجب علی کل شخص — حدثتنا بضمنه الانباء

انبی لست استطیع امتداحا — لعلاکم وانتم البلغاء — کیف مدحی یفی بعلیا من قد

عجزت عن بلوغه الفصحاء — مدحکم انما یرید بلیغ — وقفت عند حده الشعراء

شرفت مصرنا بکم آل طه — فهنیئا لنا وحق الهناء — منکم بضعة الامام علی

سیف دین لمن به الاهتداء — خیرة الله افضل الرسل طرا — من له فی یوم المعاد اللواء

زینب فضلها علینا عمیم — وحماها من السقام شفاء — کعبة القاصدین کنز اهناء

وهی فینا الیتیمة العصماء — وهی بدر بلا خسوف وشمس — دون کسف والبضعة الزهراء

وهی ذخری وملجای وامانی — ورجائی ونعم ذاک الرجاء — قد انخت الخطوب عند حماها

فعسی ینجلی بها الضراء — لیس الا ک وصلتی لنبی — خمدت عند نصره الاعداء

من کراماتها الشموس اضاءت

این منها السهی وابن السماء

من اتاها وقصده قضاء ذرعا — من عسیر قد ضاق عنه الفضاء — جلت الخطب مسرعا وجلته

فانجلی عنه عسره والعناء — لا یضاهی آل النبی وصیف — لا یوفی کما لهم ادباء

شرفت منهم النفوس وسادوا — حیثما اشرفوا فهم شرفاء — وعلیهم جلالة وفخار

ووقار وهیبة وضیاء — نوروا الکون بعد کان ظلاما — اذ اضاءت غرواهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم — کل فرد من هدیهم لالاء

لهم الفضل من الشفا فی — من سواهم یکون فیه استواء

ان اهل البیت الذین دلیل — ولتطهیرهم بذاک الثناء — ان لی یا کرام حق جوار

فاحفظوه فانکم امناء — عن ابیکم روی الثقاة حدیثا — حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء از خانمان بیرون کردن و از خانمان بیرون رفتن ۱۲

جلاء الهم عنه دور کردن غم را ۱۲

ان

ان بالجار لم یزل یوص خیرا | سبل معناه لیس فیه خفاء
لست اخشی الضیاع والحب عندی | طب قلبی ومقلتی وجلاء
بیتکم مهبط الجبریل وحیا | فیه تغدو الملائک الکرماء
من اتی حیکم وکان اسیرا | لدوا عیه ذا لعنه الشفاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلا | اجحفته الخطوب والادواء
قسما ان وصفکم فی الثریا | ایدتکم نجومها والسماء
فتوسل بهم لکل صعیب | حیث جاء ابتغوا فهم شفعاء
وصلوة علی النبی وال | وکذاک الصحابة الاتقیاء
ما حمام بروضة قد تغنی | او علی الدوح تسجع الورقاء
او عبید الرحمن انشا مدیحا | آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از صحابیات است که گفته نیز میدانسته چون اسم اصلی او بره بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

اورا ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس بوده این زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است در عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی و غیره اخذ علم حدیث نموده و بعد ها در مصر و شام و مدینه منوره و قدس شریف تدریس میکرده همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و هر جا او میرفته است با وی همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا برین زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم



وخطیب

وخطیب مردا وعبد الحمید بن عبد الهادی وعبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی
اخذ واستماع حدیث کرده واز ابراهیم بن الخیر وسایر محدثین بغداد اجازه
گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمهٔ حال مشار الیها را
نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت وتقریر میکرد
وملکهٔ او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد وبیست ونه هجری در
شام بمنهم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی
المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما ونحات است نیز در شام از زینب
اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال واز معمرین محدثین بوده
ودر روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد وچهل هجری وفات نموده
است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده
این زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف بمسندة الشام واز محدث مشهور
ابن عبد الدائم وسایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال واز معمرین
محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد وپنجاه وبقولی در اواخر ذیحجه
هفتصد وچهل ونه هجری درگذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله میباشد
ونسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن
صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها
عمه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمهٔ حال
او پیش نگاشته شد زنی هنرور وبا سخاوت وکرامت بوده دائما کار میکرد
وانچه حاصل زحمت ورنج خود بفقرا بذل مینموده ودر حدیث شریف نبوی
که میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار وتصدق دادن زینب
اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود



خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر بمن ملحق میشود که دستاو طویلتر است و همانطور که فرموده بودند شد در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجه سلام بن مشکم بوده و همان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نمود و بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آنبزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمهٔ که از آن تناول فرمودند باصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر بر حق و پیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجهٔ ثبوت رسید حقیقت تو را فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهردار لقمهٔ بلع کرده و فوراً در گذشته بود و ورثهٔ او بادعاء خون خواستند و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی را عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیتی مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال آنحضرت شده و باسم شهید از دنیا رفتند و این حدیث نبوی که ما زالت اکلة خیبر تعادنی فالآن اوان قطعت ابهری در اینباب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را جائیده اما فرو نبرده اند

معادّه بتشدید دال و وجع محل گزیدگی شده مار است که در آخر سال حرکت کند



۳۹

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نساء عفیفهٔ بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها — حشدت واکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم — وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب — وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها — ولم اتبع ساعة غادها

باآنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نساءهم — فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
اأضربها من غیر ذنب اتت به — فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس والنساء کواکب — اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت — کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب دامادی شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت سنت است که داماد در شب دامادی دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند و از درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دختری بیگانه ام خوی و حالت ترا نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آورم و از هر چه ترا بد آید باز نمایم تا از آن اجتناب کنم باآنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر این مواصلت را صورت داده و باآنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف و کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او این بود مکنون ذات ضمیر من و از حق جل و علا آمرزش خود و تو را مسئلت مینمایم
الحق این زن اظهار در ابیات اهلیت نموده و سخنان او مبنی بر دو خوبی تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبدالله السعدی الازهری است این زن از نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردیه اصلاً شامی است و بعدها در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره کرد در اسناد حدیث یعنی در اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباغ استماع کرده در نزد محدثه مشهوره به کریمه درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه گرفته است صفدی گوید با استاد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان استماع حدیث نموده و مشار الیها در آنوقت نود سال داشته و در هفتصد و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده است وقتی پسرش مامون نام وفات کرده خلیفه بشخصه در عزای آن پسر حاضر نشده برادر خود صالح را نیابة فرستاده و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید و الیها



زینب المنسوبون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است و او را زینب الشعریه و حرہ نیز گفته اند بعلم و فضل مشهور و از علماء بزرگ اجازہ گرفته و بحضور آنها نایل گردیده و از انجمله است ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشاپوری و القاری و ابو القاسم زاهر و برادر او ابو بکر وحید ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذ یاخی و از حفاظ که اکابر علماء حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور بسیاق تاریخ نیشاپور است و جار الله علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری اجازہ داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در نیشاپور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یک سالگی در همانجا برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بد کسو مشار الیها حاضر میشد و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه درگذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناه بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب صحیح را که در حق اسلاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت



واستماع کرده است ابن حجله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر مینماید

زینب بنت الطثریه

از فصیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطوره در ذیل را که در مرثیه برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نکاشته است

اری الاثل من بطن العقیق مجاوری ‏ ‏ مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قد قد السیف لا متضائل ‏ ‏ ولا رهل لباته وبادله
اذا نزل الاضیاف کان عذورا ‏ ‏ علی الحی حتی تستقل مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة ‏ ‏ وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی المشرفی بکفه ‏ ‏ ویبلغ اقصی حجرة الحی نائله
کریم اذا لاقیته متبسما ‏ ‏ واما تولی اشعث الراس جافله
اذا القوم اموا بیته فهو عامد ‏ ‏ لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان وناره ‏ ‏ علیها عداء میل الهشیم وصامله
یجران ثنیا خیرها عظم جاره ‏ ‏ بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم این ابیات چیزی ننکاشته و این دو شعر را نیز بر ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است

ابن خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشم اذا ما جئت للعرف طالبا
حباک بما تحنو علیه اناملة
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام



نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبدالله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری در گذشته است و قدامه که یکی از جده‌ها او و مکناه بنام عبدالله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از قراریکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه‌ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد و اقارب

او



ابو ابن ابی الفتح و پسران او و مغربی و ابن النابلسی والبرزالی و ابو بکر الرحبی و ابن المهندس از وی استماع حدیث کرده اند صفدی گوید اسناد مذهب بخاری شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها در قلعهٔ بعلبک در گذشته است

زینب بنت العوّام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در وقعهٔ جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را که در اسد الغابه مسطور است در مرثیهٔ ایشان گفته

أعینیّ جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم

زبیر و عبد الله ندعو لحادث   وذی خلة منا وحمل یتیم
قتلتم حواریّ النبیّ وصهره   وصاحبه فاستبشروا بالجحیم
وقد هدّنی قتل ابن عفان قبله   وجادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت انّ الدین اصبح مدبرا   فماذا نصلی بعده ونصوم

وکیف بنا ام کیف بالدّین بعدما
اصیب ابن اروی وابن امّ حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی محدثهٔ مختبره بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش در گذشته و در تشییع جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

بنت محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیده محدثه بوده است شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او شده است



شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از و اجازه گرفته اند بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را تزویج کرده بنا بر این که دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان بوده بر برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان در گذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد این محدثه مشهوره در درسهای عثمان بن علی که با بن خطیب القرافه معروف بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر او است مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثه مشار الیها در سنه هفتصد و سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراقین حجاج بن یوسف و زوجه مغیره بن شعبه و محبوبه دلربا بوده شاعر نمیری که با و تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است



بی صبری و اگر بهتر غذای شام است متعفنی در هر حال تو بکار من نمی آئی تورا
طلاق دادم زینب گفت چند ادم بدنا هموار بی هستی من خورده ها مسواک را
کرد میان دندانهایم مانده است بیرون میآورم و بدینجهت دندانهای
خود را پاک میکنم (انتهی)

در ابن خلکان این حکایت را بما در حجاج نسبت داده و در حرف فاء
بیاید انشاء الله

زینب خاتون

از ادیبه های ممالک عثمانی و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعرهٔ
شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در
مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی و زینب را گفته است
از دیار قسطمونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکرهٔ خود
او را از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرائی
و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او
نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج
افکار اوست

کشف ایت نقابکی پری کوکی منور ایت — بو عالم غبرایی فردوس انور ایت
دیر ایت لبوکی جوشه کتور حوض کوثری — عنبر صاچوکی چوز بو جهانی معطر ایت
خطک برات یازدی صبایه دیدی که تیز — وار ملکت خطا یله چینی مسخر ایت
آبحیات اولمیجق قسمت ای کوکل — بیل بیل کر کسر خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب تو میلی زینت دنیایه زن کبی — مردانه وار ساده اول و ترک زیور ایت

این زینب را لیدی پرینبر در بزم ثانی خرابات (در جلد دویم کتاب خرابات)
بشار الیها نسبت داده شده است

سنک حسنک بنم عشقم سنک جورک بنم صبرم
افندم دمبدم ارتار توکنمز بی نهایت در

زینب زوجهٔ یوسف



زوجهٔ

زوجه امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی
و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دانائیهای
او اینکه روزی سه نفر سفر عریضه بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند
یکی فقط همانا خواست که سرمایه تجارت کند دیگری در خواست نمود که
او را در دیوان مستخدم سازد سیمی زینب زوجه یوسف را از و خواسته
بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را بر آورد و این یک را بنابر عفو و
اغماض که در جبلت او بود احضار نمود و از و پرسید که چه تو را بر آن داشت
که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز
او را در خیمه نگاهداشته هر سه روز یک جور طعام برای او فرستاد روز
چهارم او را خواسته گفت درین روزها چه خوردی گفت یک جور غذا خوردم
مشار الیها گفت زنها هم یکجور هستند و یک مزه دارند بعد از آن
لباس و عطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات
او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته ... عرج انبئك عن بعض الذی اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم ... الا و وجدی بهم فوق الذی وجدوا
حسبی رضاه وانی فی مسرته ... ووده آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبدالرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه
باشد زینب و ام حکیم دخترش هر دو اجل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب
و نسب و جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لغت
ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات



حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین داشته او را ام المساکین گفته اند و هلالیه نسب او را اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن بسرای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده و مخصوصاً در جلد دوازدهم اغانی در ترجمهٔ خالد بن کلثوم مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان بنت البغدادیه است که پیش ذکر شد و ام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه بن عبد الرحمن المخزومی است که بنت عجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهینه المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقهٔ نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاوی الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب اسم محبوبهٔ ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

و انی و تهیامی بزینب کالذی
تطلب من احواض صداء مشربا

و ماء و لا کصداء از امثال مشهورهٔ عرب است   و زینب خانم مصریه دختر مرحوم محمد علی پاشای مصریه از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرا همراهیه و غایت نموده است

و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجهٔ مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محلهٔ حضرت ایوب در کوشک ادریس در اسلامبول از ابنیهٔ اوست و خود نیز در آنجا مدفون است

زینب خاتون

دختر



دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر درج و فیات سال هشتصد و سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اول فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع حدیث کرد و از محدثین شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالتیکه حامله بود بنا خوشی طاعون در گذشت

زینه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر در درج و فیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست موصلی و از محدث مشهور عیسی المطعم و ابن النشر و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور در گذشت رحمها الله

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفهٔ شاملو و توطنش در قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کارا بشر داری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامهٔ زاهد که با صد پیچ و تاب
رشتهٔ تزویر گشت و تار زناری نشد
در دیار دوستی بیقدری زیور ببین
پیر شد زیبا لنشا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید را بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع



عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است که نوادهٔ شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدرس جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قلعوی را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد بن عبد الملک بن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسی است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثه مشهوره قدسی است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده و هم از و روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هفتصد و شانزده هجری درگذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بروزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة الأسلمیة دیگری سبیعة الضبعیة سیمی سبیعة القرشیة نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیه	تسمی سبیعة اطریها
من آل ابی بکرة الأکرمین	خصصت بودی کفاصفیها
و من حبها زرت اهل العراق	و اسخطت اهلی و ارضیتها
اموت اذا شحطت دارها	واحیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها	و کنت الطبیب لداویتها

کوهند



گویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیهٔ مشهوره جمیله آموخته بود بنابراین نهایت مشهور شد امّا ابوبکره که این سمیه منسوب باوست برادر امّی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که انّ زیاداً و نافعاً و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابوبکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و بحارث بن کلدهٔ ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقهٔ جوانی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت بابوبکره مکنّی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز بارهٔ طائف بود زده خود را از آنجا بپا و بجست و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابوبکره کنیه داد بهر حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد فرمودند و از موالی النّبی معدود گردید و ابوبکره از آنهائی بود که در کار باب مغیره بن شعبه بزناء شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحدّ قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال وجاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ستّ الادب

(ستّ بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهراً مخفف سیّده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ستّ را بمعنی شش را انسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تموّل زیاد جماعتی ستّ را کنایه از جهات ستّه دانسته و ستّ که میگویند مقصود شان یعنی مالک جهات ستّه و بهاء الدّین زهیر گوید

بروحی من اسمّیها بستّی	فتنظرنی النّحاة بعین مقت
یرون بانّنی قد قلت لحنا	و کیف و انّنی لزهیر و قتی
و لکن غادة ملکت جهاتی	فلا لحن اذا ما قلت ستّی

در هر حال ستّ الادب دختر مظفر بن البرهی و از مشاهیر محدّثات است

ستّ الامناء

معروف بام عز الدّین محدّثهٔ مشهوره و دختر شیخ صدر الدّین اسعد بن عثمان بن



اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید
ستّ الامناء از جدّ خود روایت حدیث نموده و گوید استاد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال
هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ستّ الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدّثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین
عبد الرحمن المقدسی که محدّث متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت
مسموعات حدیثی در عصر خود منفرده بوده شیخ علم الدین استاد صلاح
الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و
بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ستّ الاهل
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود
اعتنائی بخلق و دلو خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود
ستّ الاهل نیز لقب تقیّه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است
و ترجمه حال او گذشت

ستّ حدق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود
و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و
از قرار گفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ستّ الشام

محدّثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید
انشاء الله



انشاء الله تعالی

ستّ الشام

از نساء مشهورهٔ سلسلهٔ سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم توران شاه را این زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسهٔ خود مدفون ساخت و وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ستّ العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از اکابر از اعیان عصر صفدی بوده مشار الیه در عنوان النصر در حق او میگوید ستّ العرب بدرس جزء ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شهیرهٔ حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم حاضر شده و ازو اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و سی و چهار اتفاق افتاده است

ستّ العلماء

از نسوان اواخر مائهٔ ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظهٔ شامیه بوده و چون وعظ را نهایت مسلسل و خوب مینموده به بلبل مشهور شده و او را شیخهٔ خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند روز سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دوازده داعی حق را لبیک اجابت گفت در تشییع جنازهٔ او طایفهٔ نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ستّ الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات جلیلة الشأن بشمار آمده است اگرچه کثیر از افواه اساتید استماع حدیث کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان



و عبد اللطیف بن القبیطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بملاقات معمرین محدثین حاصل میگردد) مشار الیها خود نیز معمره و صاحب اسناد بوده و احادیث را عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده و در فقه و حدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه و سایر کتب احادیث را درس خوانده اند در سن نود و دو سالگی در سال هفتصد و بیست و شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است و دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد و خواهر ام هانی بنت فهد و تقیه بنت فهد مذکور در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد و چهارده متولد شده در سال اول در درسهای محدث مراغی و جمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی و در سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بند و پس معجم بن جمیع و در سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفارسی و نور الدین بن سلام بند و پس ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر گردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی و جلال البلقینی و کمال بن حجر و بدر الدمامینی و غیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیادی بعلم حدیث بوده اطفال کوچک را بمجالس تدریس محدثین معتبر حاضر میساختند و چون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اسانید خود شمرده و شاگردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند و میگفتند من از تلامذهٔ فلان و فلان میباشم و بمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و مباهات میکردند)

ست القضاه

کرام محمد نیز او را می گفتند از محدثات مشهوره و دختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ و اسانید خود که



از آنجمله است که هیه بنت عبد الوهاب کتب شریفهٔ احادیث را خوانده و هشت جزو از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جملهٔ کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میگوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری و بعد ببدر بن الحزری و پس از آن بیکنفر دیگر شوهر کرده سنش نزدیک بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد و دوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجهٔ امیر سیف الدین البرلی و دختر عبد الله التتاریه است رباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و نود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جاریهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع الست مسکه که در خطط مقریزی مسطور است از ابنیهٔ خیریهٔ او است مقریزی گوید اول روزی که در این جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعهٔ دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و چهل و یک هجری بود

ست الملک

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوک مصر و زنی با تدبیر و کیاست بوده و در فقدان برادرش در باب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلامه شیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیة الدمشقیة الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب و محدثه ایست شامی نوادهٔ وجیه الدین حنبلی و صحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزو (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفتهٔ صلاح الدین صفدی



مسنده عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هم او را مسلم میداشتند
وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین
الکبیر ازو اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار
هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود
تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمره گفته اند بخاری شریف را
بکرات درس گفته دو دفعه بحج رفته چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین
عبد الرحمن الشیرازی است استاد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را ازد
او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین
العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر
ازو اخذ علم نموده اند ست الوزراء سه دختر هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی
محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزة بن علی بن هبة الله بن
الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار می اید از شیخ علم الدین
السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق
السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال الیحیی و العز
احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلمه و جمع دیگر اجازه دارد
مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیر یک حج گذارده و غلام آزاد
ساخته و دائما ملازم خیرات بوده در اخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریبا
یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال
هفتصد و یازده در گذشته است تولد او در سنه ششصد و سی و نه
بوده است

ستیته خاتون

زوجه امیر تنکیز مشهور از سلاطین قلاوونیه مصر بوده امیر تنکیز در زمان
ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خودسرانه بعضی حرکات و کیل میکرد



واز آنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از بسیاری کارهای
ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبهٔ سیم رجب سال هفتصد و سی
بدار بقا رفت و در مقبرهٔ مخصوصی مدفون گردید و پس از چندین سال شوهر
او بجزای عمل خود رسید

و ستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمة المحدثه بنت الیسر است
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمهٔ حال او خواهد آمد انشاء الله
تعالی

و ستی بنت ابی عثمان الصابونی و ستیک بنت معمر دو محدثه بوده اند و لفظ
ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در آخر کلمات
فارسی ادات تصغیر است و ستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیک است چه
تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر
سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین بر میآید که در نزدیکی
سلوری قپوسی مسجدی و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار
الیها در ساحت مکتبی که پدرش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بگفته
دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمهٔ حال او نگاشته میشود و الا از موضوع
ما خارج و مسکوت عنها بود

سجاح بفتح سین و کسر حاء بروزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور
و اصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه مسماة
و کنیه اش ام صادر و زوجهٔ ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل
یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاست

و بلطایف الحیل پرداخت و در میان قوم خود معروف و ملقب برحمن الیمامه گردید و مدتی مشتغل بر سر ادعای خود بود و وقتی عریضهٔ خدمت حضرت فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد و از جانب ابوبکر نیز دسته مأمور شدند بر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه بطرف سجاح راند و چون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد و در درون آن انواع بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح کنند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) و اتّی متعنا (انّ الله خلق للنساء افراجا و جعل الرجال لهنّ ازواجا فنولج فیهنّ غرامیلنا ایلاجا ثمّ نخرجها اذا شئنا اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود و نماز صبح یا نماز صبح و شام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن آنها برداشت و قرار دادند متفقا عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه و سجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سراویل خود را بکند آلتی دراز داشت در اثنای محاوره سجاح بدید و شهوتش بجنبید گفت انت نبی و هذه معجزتک بدین سخن میل خود را باو اعلام نمود و باو تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه نشوء مفاوضهٔ مسیلمه و سجاح گرم شد مسیلمه رو را بسجاح کرده گفت



الا قومی الی النیک فقد هیئ لك المضجع
فان شئت ففی البیت وان شئت ففی المخدع
وان شئت سلقناك وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه وان شئت بہ اجمع

سجاح در جواب گفت بل بہ اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام گفته اند

آمت سجاح ووافاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

قوله آمت ای صارت ایما بلا زوج ویروی امّت بالقصر مع التشدید من الامامة

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فصاحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند

واز نی من سجاح بنی تمیم وخاطبها مسیلمة الزنیم

واغلم من سجاح مثل است وغلمه بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری گفته است

اضحت نبیتنا انثی نشاء بها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافك اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لاسقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

پس از قتل و هلاك مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده ومذهب خود را از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سخیفه که آنها را ایات الهیه میخواند بسیار از او ذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده واین ابیات را در وصف او گفته اند

سحیقه



سجدت انت واحدة القیان | فما لك مشبه فیهن ثان
فضلت علی القیان بفضل حذق | فخرت علی المدی قصب الرهان
سجدن لك القیان مکفرات | کما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا | وحرکت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را بمرحوم آقاخان محلاتی تزویج کردند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوهٔ سرو جهان خانم بوده اند

سرهی خانم

شاعرهٔ ایست یا و بکره در سال هزار و دویست و سی هجری در شهر دیار بکر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کوشیده و در نظم اشعار ترکی صاحب ید طولی کردیده از بلغای این عصر بشمار می آید بعضی اشعار او در تذکرهٔ موسوم بخرابات درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد که خالی از امتیاز نیست یک غزل عاشقانه و یک مرثیهٔ بلیغهٔ او زینت این اوراق میکردد و هی هذا

مرغ دل پروانه کلدی لاله لر اغلار بکا | چیقدیکمز نادم بو کز جخانه لر اغلار بکا
یاندیرر ایسم شب تاریك دل ناشادمی | روشن اولسه پرتو پروانه لر اغلار بکا

اشنا لر سنك طعن اندازاولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیکانه لر اغلار بکا
کتمه کوچ اظهار کوچ بر درده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب کاشانه لر اغلار بکا
طوش اولور سه مکتب عرفانده اهم هر فحن
حسرت ایله طفل فرزندانه لر اغلار بکا
ساقی بزمك الن اوپسم ایاغلچون کوزل
دلبر هر دلنشك اولور پیمانه لر اغلار بکا



کاشکه مضراب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
خالمه آگاه اولان مستانه لر اغلار بکا
سرمه بروی آنده بر کنجه ایردک مثلی یوق
حسب حالم سویلسم دیوانه لر اغلار بکا

فراغت کلمشم فانی جهاندن خصم جاناندر
نه بیلسون مهر یاتلق دشمن اولکیم اصلی ناداندر
فلک دلخواهم اوزره دونمدی برگشته دوراندر
نهال نازنینمدن جدا حالم پریشاندر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
بهارک روز نوروزن طویوب شاد اولسه هب کللر
دیروب کیسولرن تیز یکه کلسه باغه سنبللر
بوا ثنا هر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پردردمی کوش ایتسه بلبل نی گبی ایکلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
بو باغک سرو قد برلالرزارمدن ایرلدم
درخت عمرمک شیرین سخن یارمدن ایرلدم
ملامت ایلمز الله ایچون یارمدن ایرلدم
حقیقت ده اهنک منصوریم دارمدن ایرلدم
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوز بیک بهار اولسه
فراق دود حسرت درچیقان قندیل جانمدن
سیاده فات بفات ابر بهار اولمش دهانمدن

کوبدی



کوربکجز بمی یعقوب فراید ردی یانمدن
دمادم پردموز ایلر صداهب استخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

قضا پیکانندن ناکاه جکرپاره م سیر اولدی
نشانه اوغرادی تقدیر ثباتی بربن بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بو ناتوانی یاقدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیکانه یم شمدی
براق بو آه وزاری حسرت خمخانه یم شمدی
فلک جامیله سم نوش ایتمشم مستانه یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامت خرقه سندن کزلنان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سرّی سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیک بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخط خود سرّی خانم دیده نشده بعضی کلمات بمعنی و تعبیرات دارد که مغایر شیوهٔ شعری است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اول



خیرات حسان

۶۳

اوّل بند چهارم مرثیهٔ ابن غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سُننده قاف قاف دود آهم افلاکه دوغشدر
غبار غم کوکلده تُوده تُوده خاکه دونمشدر

چون ستر بی خانم خلوص عقیدت و محبّتی بائمّهٔ مدفونین در عراق عرب دارد چندسال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات آن نواحی را زیارت نموده بعد از آن بدیار بکر باز گشت و از آنجا باسلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سُعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سُعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سعاد وقلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه وآله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سعاد بنت رافع و سعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سُعدی

بوزن دنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آن جمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عمزادهٔ ابن سعدی بسعدی عاشق شد و خواست او را ابن بکبرد امّا پدرش میخواست دختر بی باشان تر از آن برای او بگیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار ببرودت کشید و پدر سعدی سعدی را بنادیکری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محلّی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمری یا سعدی لطال تأیّمی ... ومعصیتی شیخی فیک کلاهما
وتر کی للحیّین لم ابغ منهما ... سواک ولم یربع هوای علیهما

سعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجتی ... کفانی ما بی من بلاء ومن جهد



ومن عبرات تعتریني وزفرة تکاد لها نفسي تسیل من الوجد
غلبت علی نفسي جهارا ولم اطق خلافا علی اهلي بهزل ولا جد
ولن یمنعوني ان اموت بزعمهم غداخوف هذا العار في جذ وحد
فلا نس ان تاتي هناك فلنفس مکاني فتشکو ما تحملت من جهد

فردای آن روز سعدی درگذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند
وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد
و یکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن
عفان است که او را با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان لك الجمال ولك الشان
هذا نبي معه البرهان ارسله بحقه الدیان
فاتبعه لا تغیا لك الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد و با فتخار مصاهرت حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نایل آمد سعدی او را با بن منظومه مبارکباد گفت

هدی الله عثمان الصفي بقوله فارشده والله یهدی الی الحق
فتابع بالرای السدید محمدا وکان ابن اروی لا یصد عن الحق
وانکحه المبعوث احدی بناته فکان کبدر مازج الشمس في الافق
فداءك یا ابن الهاشمیین مهجتي فانت امین الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت ربیحه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین و از مغنیات مذکوره
در اغانی است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علی از
عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت این خلیفه والی
مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمر بن عثمان از زادگان امویه است و از بنی مروان یزید بن
عبد الملك او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك به بیست هزار
دینار



دینار مهر تهیه تزویج کرد و این شرح در حرف حاء در لغت حبابه گذشت

سعدة بنت قمامه

بنابر مسطورات ابن اثیر از زنانیست که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوده و زنهار اپیشنمازی مینموده بنابروایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف مأمومین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعده گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبی دختر عصام حمیری که در فضل و علم دارای مرتبت و امتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر و جد خود در ادبیات و سایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سؤالی در باب نعال شریفه حضرت رسول کردند او چون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذلم اجد　　للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلنی احظی بتقبیله　　فی جنة الفردوس اسنی مقیل
فی ظل طوبی ساکنا آمنا　　اسقی باکواب من السلسبیل
وامسح القلب به علّه　　یسکن ماجاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من　　یهواه اهل الحب فی کل جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که بر ابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

اخ الرجال من الاباعد　　والاقارب لاتقارب
ان الاقارب کالعقا　　رب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضی الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید



و بعفت و صلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفهٔ حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خوانده و بعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد و بیست و نه در شام اجازه داده و عبد الله بن المحب از او اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنهٔ هفتصد و چهل و پنج هجری در گذشته است

سکن

جاریهٔ محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده و برده فروشی مینموده در زهد ابیات شعر میگفته و فصاحتی داشته و قتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفهٔ عباسی نوشت و استدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود و سکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضهٔ او را پاره کرد سکن نهایت متالم و قصیدهٔ تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی و تاسف گفته و این ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منک بالیاس
احدثت بعد وداد جفوة القاسی
فهبک لو منی ذنبا بظلمک لی
ما ذا دعاک الی تخریق قرطاسی
یا مشبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاک علی العینین والراس
انی احبک حبا لا لفاحشه
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلام

حضرت



حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام و پردگیان خانهٔ نبوت و پروردگان حجر عصمت است اشتهار فضایل و مناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق و المغارب گرفته ابن قتیبه میگوید و لها السیرة الجمیلة و الکرم الوافر و العقل التام و شمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشهور گوید و کانت من الجمال و الادب و الظرف و السخا بمنزلة عظیمة و قاضی احمد بن خلکان اربلی مینویسد کانت سیدة نساء عصرها و من اجمل النساء و اظرفهن و احسنهن اخلاقا و محمد بن یعقوب فیروزآبادی ضبط این اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین و فتح کاف نموده است میگوید سکینه بر وزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیه السلام است و طرهٔ سکینیه بان بزرگوار انتساب دارد

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است و نامش امیمه بوده و بقولی امینه و بقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبی نسابه مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زاده حضرت سکینه میباشد مکرر از در آزمون از من پرسید که نام سکینه بنت الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام آن مخدره کبری آمنه بوده و این قول ابو الفرج اصفهانی است روایةً عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را که نام شریفش آمنه بود مکرر یکی از اهل البیت از در گستاخی گفت که یا سکینه از تو بسی شوخی و شگفتگی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاح و سبکروحی مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جدهٔ مؤمنه ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مسماة ساخته اید و مرا بنام جدهٔ دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید و مراد آنحضرت آمنه بنت وهب مادر پیغمبر صلعم بود و این خبر که امارهٔ صدق و صحت بر آن لایح است



محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امینه بوده است مادر حضرت سکینه
رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور از ملوک عرب
صاحب قصیدهٔ قفا نبک از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
بر این عقیده اند وی کندی از شعراء جاهلیین بوده و این کلبی و از مخضرمین
محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان
خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بر گروهی از قضاعهٔ شام که اسلام
آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود
و داستان حمله و اغارت او بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت همه کس
میدانست و یوم فلج که از ایام عرب و جنگهای نامی ایشان میباشد عبارت
است از همان روز اغارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم
مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خویشاوندی
وی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرء القیس اسلام پذیرفته
و لوای امارت قضاعهٔ شام گرفته بود و میرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین
علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود
ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من
میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و
امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی
بآن بزرگواران کرد و گفت قد انکحتک یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و
انکحتک یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتک یا حسین الرباب بنت
امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میگوید امیر المؤمنین علیه السلام را
از محیات دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی درگذشت
بالجمله حضرت سکینه از رباب دختر امرء القیس است و سید الشهداء
ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش رباب را بسیار دوست میداشت بحدی
که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب
اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرک



لعمرک انّنی لاحبّ دارًا تکون بها سکینة والرّباب
احبّهما وابذل جلّ مالی ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان عابوا مطیعًا حیوتی او یغیّبنی التراب

از مالک بن اعین روایت است که گفته از سکینة بنت الحسین علیهما السلام شنیدم که میفرمود عم بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب گفت شمس الدین قرغلی اشعار مزبور را باندک اختلاف نقل نموده است میگوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی ع که مادر سکینة بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را بشدّت دوست میداشت و در حقّ وی شعرها دارد از آنجمله این سه بیت است

لعمرک انّنی لاحبّ دارًا تحلّ بها سکینة والرّباب
احبّهما وابذل فوق جهدی ولیس لعاذل عندی عتاب
ولست لهم وان عتبوا مطیعًا حیوتی او یغیّبنی التراب

لام لهم بر این روایت تقویه است و بر روایت سابق صله و علی الروایتین هر دو ضمیر مجرور و دو مرفوع راجع بجمع عاتبین یا عاذلین مستنبط از نکره واقعه در سیاق نفی و حیوتی مفعول فیه و او بمعنی الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و کاشانه که سکینه نام و رباب نام باشد من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام ذکر علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبّهما لازم میاید بدون هیچگونه ضرورت و هم در حقّ سکینه و رباب است بیت مشهور دیگر آنحضرت که فرموده

کانّ اللیل موصول بلیل اذا زارت سکینة والرّباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارک



حضرتِ ابو عبد اللہ صلوٰتُ اللہ علیہ میکرد یدہ است ابن بیت را فرمودہ واستاید فنِ شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت مشحون را بسیار پسندیدہ اند

همانا حضرتِ سکینہ سلام اللہ علیہا از غریزۂ بلاغت و ملکۂ فصاحت نصیبۂ عظیم داشتہ است در سخن سنجی و شعر شناسی کہ صناعت نقد شعر میگویند از اساتید زمانہ و خداوندان شہرت طنانہ بودہ بچندین روایت بنظر رسیدہ است کہ مشاہیر اہلِ سخن و کبراءِ شعراءِ آنعصر نتایج طبع خود را بخاطر شریفِ آنحضرت عرضہ می داشتند و بر انتقاد و داوری آن بزرگوار متفاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کردہ است کہ گفتہ کانت سکینۃ عفیفۃ سلمۃ برزۃ من النساء تجالس الاجلۃ من قریش و تجتمع الیہا الشعراء و کانت ظریفۃ مزاحۃ در تذکرۃ الخواص است کہ و کانت تاوی الی منزلہا الادباء و الشعراء و الفضلاء فتجیزہم علی مقدارہم و از ہشام بن محمد منقول است کہ گفتہ اجتمع علی بابہا جماعۃ من الشعراء لتمیز بینہم و کانوا یرضون بحکمہا لما یعرفون من ادبہا و بصارتہا بالشعر الغرض نوبتی چنان افتاد کہ جمعی از صنادید سخنوران صدر اسلام و مشاہیر امراءِ کلام کہ از آنجملہ بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینہ مجتمع گردیدند و ہمی خواستند کہ آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالۂ خاطر بفرماید و اشعر ایشان را تشخیص دہد و آنکہ برہمہ مقدم است بتصدیق وی معلوم گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند کہ تشرف مرای مطہر و مسمع مقدس را نیافتہ بودند تا یک روز بر بارگاہ بنشست و پردہ از پیش روی وی فرو ہشتہ شد و از کنیزان خاصہ یکی کہ بر تربیت و توجہ آن مخدرۂ عظمیٰ راویۂ اشعار و حافظۂ اخبار بود و کمالی فایق و جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت جائی بود کہ آنجماعت را می دید و سخن ایشان را می شنید پس آن جاریہ از جانب

مولاة بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است
ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة ... کما انحط باز اقتم الریش کاسره
فلما استوت رجلای بالارض قالتا ... احیّ یرجی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال بر گرفتم از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در باز پرس ندا دادند که آیا فرزدق زنده است تا امیدوار دیگر دیدیم یا کشته تا برحذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این شعرها از من است گفت چرا سرّ پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار کردی و برروی کار خویشتن با محبوب پرده نپوشیدی این هزار دینار بستان و بخانهٔ خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا خیلی بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور رسیدهٔ بزرگوار باز گشت و حالی مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتک صائدة القلوب لیس ذا ... حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنی شبانه ای جریر تو دلبر بر سر آمد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم با هذه این بیت از من است گفت اگرچه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی و دست دوستی که قدم دیجر کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی قسمتی بروی نخواندی هم این هزار دینار بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضور اطهر مولات سلطین و مسلمانان در آمد و در وقت بر آمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقر بعینی ما یقر بعینها ... واحسن شیئی ما به العین قرت

(یعنی)



(یعنی هر آنچه چشم عزّه را خنك میسازد و خاطرش را خرسند میدارد من نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنك نماید و دل را خوش کند بهترین چیزها ست) کثیّر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزّه را نوازنده تر و دلش را شاد سازنده تر از نزدیکی با وی نیست آیا نیز تو چنانی و مثل آنی این یکهزار دینار بستان و قدم رنجه دار و دیگر باره برفت و باز آمده گفت نصیب کیست پاسخ داد که ها انا ذا گفت توئی گوینده این شعرها که

من عاشقین تراسلا و تواعدا حتّی اذا نجم الثریّا حلّقا
باتا بانعم لیلة والذّها حتّی اذا وضح الصّباح تفرّقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند و میعاد نهادند تا وقتیکه ستارهٔ پروین رو ببالا نهاد کشود بخوشترین و لذیذ ترین شبی زمان کذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری گفت قبحك الله چرا گفتی تفرّقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسبیدنست برای پیکر شریف عشق خرقهٔ تهمت بجای کسوت عفاف از چه آوردی و آبروی خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا دامن شایبهٔ شهوت را می شستی و رشتهٔ نفسانیّت را می گسستی آنگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن اختر برج رسالت مشرّف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است جمیل جواب داد که اینك منم گفت خاتون من تورا اسلام میرساند و اظهار تلطّف مینماید و میفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرهای تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتنّ لیلة بوادی القری انّی اذاً لسعید
لکلّ حدیث بینهنّ بشاشة وکلّ قتیل بینهنّ شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری بیتوته نصیب خواهد شد البتّه از اتّفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاك است)

سیّدهٔ



سیّدهٔ من پیغمبر ما را بجزاک الله خیراً کرد و ستایش خود را از هر خیال ناسزاوار خالص و در پارسائی متمحّض ساختی و صحبت ما پردگیان را بصفتی جز تازه روئی و شادمانی نشنودی و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجهٔ عشق عفیف است قائل گردیدی تو را بر جملهٔ اقران تقدّم و رجحان است قد حکمنا لک علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرّمهٔ ما را به خانهٔ خویش پیش بگیر تفصیل این محاکمه و انتقادات چنانکه اشارت شد بر انحاء مختلف روایت کرده‌اند حتّی در بعضی بجای شعراء مذکوره حفظه و راویه‌های ایشان مسطور افتاده و ما از آنها صورت مرویه را التقاط و انتخاب نمودیم

از جملهٔ حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقهٔ تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن اذینه را بدید و عروه از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز می‌سرود پس با وی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت أوار الحبّ فی کبدی	اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره	فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشک آب میشتابم و با آب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم آیا کیست تا شعلهٔ درونی را که همی زبانه می‌کشد کفالت تسکین و اطفا نماید) عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگرباره فرمود

توئی صاحب این شعر

قالت و ابثثتها سرّی فبحت به
قد کنت عندی تحبّ السّتر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطّی هواک و ما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و درد نهانی فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سرّ میفرمودی آیا رقیبان را از بیگانه و خویش در پس و پیش نمی‌بینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالتی

که

که از شور عشق او من میروم چشمم بکرفت و پردهٔ غفلت تند هولش بپوشانید عروه عرضه داشت
که بیتی این شعر ها هم از من است حضرت بجمع جواری خویش که در حوالی منعا للیث
صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه ازاد اند اگر این شعر ها از دل
بیعشق و خاطر ناکرفتار بر امده باشد کنایت از انکه عروه را با همه مقام علم و زهد
و صلاح و تقوی در این تغزلها خاطر کرفتار دلکشی و دل ربودهٔ لولی و شی
بوده است نه انکه محض اظهار فضل و اقتضاء طبع این شعرها سروده چنانکه
رب المتغزلین شیخ مصلح الدین طیب الله فاه و عطر ثراه فرموده که

هم بود شوری درین سر بی خلاف کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است
که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همی و هم المرء یسری	وغاب النجم الاقید فتر
اراقب فی المجرة کل نجم	تعرض او علی المجراة یجری
لهم ما ازال له قرینا	کان القلب ابطن حر جمر
علی بکر اخی ولی حمیدا	وای العیش یصلح بعد بکر

(حاصل انکه اندوه من شبانه در حرکت امد و اندوه مرد شب روی میکند
بر حالیکه پروین قریب بغروب بود هر اختری را که پیش می امد و با بر مدار خویش
میرفت من همی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری
از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گویی دل را سوز جمرهٔ اتش در
درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدا بزیست و
حمیدا درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نکو است)
اورده اند که چون حضرت سکینه این شعر ها بشنود فرمود این بکر که کدام است
که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار انکاشته است خدمتگذاران
بکر را بنشان بغرفهمیکردند پس فرمود این بکر بلکه همان مرد که سیاه فام است
که بر ما همی کذشت عرضه داشتند که اری بکر همان است فرمود طاب بعده
کل شیء حتی الخبز و الزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیزی پاکیزه
و نیکوا است



ونیکو است حتی تا نیکه ادامش روغن زیتون باشد

محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی مزاح و سبک روح بود وقتی از زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی شد بانگ زد که هان ای سیدهٔ من تو را چه افتاد در جواب گفت لسعتنی دبیرة مثل الأبرة او جعلتنی قطیرة یعنی مرا زنبوری که باندازهٔ سوزنی بگزید و گنگی بدرد آورد   از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت حضرت سکینه بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان از در افتخار گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که موذن بانگ اشهد ان محمدا رسول الله بر کشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوک عثمانیه از مفاخرت اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا

وهم از کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است که فرموده ادخلت علی مصعب و انا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القراء یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالتیکه من از آتشی که در شب سرد افروخته باشند نیکوتر بودم   وهم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ خاندان عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش ساخته و به پیرایهٔ بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه یعنی مروارید بروی نپوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا سازد کنایه از آنکه دانهای مروارید بر دوش و بر این دختر مانندهٔ اختر است که از قران آفتاب در تاب فته احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون

مسطور است این شعر مشهور

بزیورها بیارایند روزی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

این دختر حضرت سکینه سلام الله علیها بقولی از مصعب بن زبیر داشته و آن مخدرهٔ عظمی نام مادر خود رباب را بروی گذاشته بوده است



وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و رباب را با آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی در گذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر لباب بوده نزد ابن
میکوید و کانت قد ولدت من مصعب بنتاً سمّتها اللباب و کانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
و صاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السلام فاطمه
مینویسد و بقول دیگر حضرت سکینه آن دختر را که جواهر و لؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکار است و قول ثانی از شعیب بن صخر و کیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از الجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از ازواج
وی داشته اند و دیگری برادر صلبی حسین اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگری برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و هما نامعلوم
متأخر بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شوهر یکی از بنی
عم زاده گرفته اند زبیر بن بکار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را
معیّن کرده است و گفته تزوّجت سکینة بنت الحسین علیه السلام عدّة ازواج
منهم عبد الله بن الحسن بن علی و هو ابن عمّها و ابو عذرتها و بعد از عبد الله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبد الله بن عثمان خزامی را که بقول
آن دختر سابق الذکر را حضرت سکینه از وی داشته و بعد از عبد الله خزامی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفان برادر شوهر دوم خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیها را هم بقول ابن بکار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علقهٔ ما بین وی و ایشان فقط بعقد انحصار یافته و هر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعه مشار الیهم بوده اند و از صالح بن حسان

روایتست که گفته‌اند ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلک زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقک ان تبعث الی سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تخطبها فامسک عن ذلک الی آخر الخبر و در حاشیه از محمد بن سلام نقل نموده است که گفته‌اند ان ابا عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السلام ثم خلفه العثمانی ثم مصعب بن الزبیر ثم الاصبغ بن عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در آن وقت خدیو مصر بود و حضرت سکینه از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملک بن مروان که خلیفه عصر بود ماجری بشنود برادرزاده را از ازدواج حضرت سکینه بخل ورزید و او را در میان ایالت مملکت مصر و آن مزاوجت مخیر ساخت اصبغ نامه طلاق حضرت سکینه داد و وقت نگاشته کسیل داشت

و مصعب بن زبیر آن مستوره کبری را بحکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی تجاوز الله عن سیئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می‌آورد که و اول من تزوجها مصعب بن الزبیر فقهرا و هو الذی ابتکرها ثم قتل عنها و قد ولدت له فاطمة

آورده‌اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را مردم امیر المؤمنین و خلیفه عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را خواستاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی داد و بروایت سبط مشار الیه کابین آن بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین ع خود آن معظمه جلیله را بسوی مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن الحسین ع نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار تقدیم حضور پرنور امام علیه السلام کرد

زبیر بن بکار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان



یکنی اباجعفر و امه بنت السلیل بن عبدالله البجلی اخی جریر بن عبدالله ثم
خلف علیها مصعب بن زبیر زوجه ایاها اخوها علی بن الحسین و مهرها مصعب
الف الف درهم قال مصعب و هو شیخ الزبیر بن بکار و حدثنی مصعب بن عثمان
ان علی بن الحسین اخاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار

و مصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینه بنت الحسین و بین عایشه بنت طلحة بن
عبیدالله جمع کرده بود و این دو را که عقیلتی قریش می گفتند باهم در حبالهٔ
نکاح داشت و حضرت سکینه بمقتضای رسمی که ما بین دو ضره متعارف است
عایشه را ذات الاذنین میخواند کنایت از آنکه گوش عایشه هر یک از بزرگی به
اندازهٔ دو گوش است و در برخی از اخبار و آثار تصریح شده است که در
میان حضرت سکینه با زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل
اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبدالملک بن مروان خلیفه اموی بود
چنانکه سابقا گفتیم و آن تفریق به اشارت پسرش سلیمان بن عبدالملک که
هم از خلفای بنی امیه است و قولی هم دیده شده که اول ازواج سکینه بنت الحسین
سلام الله علیهما اصبغ بن عبدالعزیز بود و هم جماعتی از مورخین و روات صدر
اول تصریح کرده اند که حضرت سکینه را پسری بود که او را قرین می گفتند چنانکه
در وفیات ابن خلکان است و با قرین چنانکه در اغانی ابوالفرج است و با قرین
چنانکه در تذکرهٔ سبط ابن جوزی است هر دو شیخ شمس الدین یکی در وفیات
الاعیان و دیگری در تذکرة الخواص تصریح کرده و اتفاق نموده اند که این پسر را
حضرت سکینه از عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام که از اعیان
قریش است داشته و عبدالله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره
میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلقب قرین
مشهور گردیده و اما ابن الکلبی نسابه چنانکه ابوالفرج نقل مینماید گفته است که
عثمان نام پسر حضرت سکینه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیگری است
آنحضرت را و عثمان مذکور بلقب قرین خوانده میشد باری عدد ازواج
آنحضرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و راجح

در نظر

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطف در سن زنان بوده و شوهر داشته است چرا که ربابه مادر او را چنانکه ابو الفرج و ابن اثیر و غیرهما گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری و پیوستگی را نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام علیه السلام آمده باشد بسی مستبعد است که در مدت متمادی از وی نژادی نشده باشد لااقل نزدیک باواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعده تشابه ازمان و مطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن وقعه کربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام علیه السلام که فرموده است یا خیرة النسوان نیز این معنی روشن و هویدا میباشد و آن خطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی — منک البکاء اذا الحمام دهانی
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة — مادام منی الروح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذی — تاتینه یا خیرة النسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام میدانند میگویند زبان حال است از جانب آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی در مقتل مشهور بفخری قصیده نقل نموده است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگرچه احتمال تضمین میرود بهر حال راجح در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعه طف در سن نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن مثنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه و اهل سنت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزگار در بحضور عم بزرگوار حضرت ابو عبد الله ارواحنا فداه مشرف شد و یکی از عم زادگان را خواستگاری کرد حضرت ابو عبد الله فرمود ای برادرزاده من از تو هیچ



در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکی را اختیار میکن
حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلم فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجاست که میگفته اند ان امرءة مردودتها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت
عبد الله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلم فرموده که کدام که خواهی اختیار
میکن حسن بن حسن از شرم در جواب فرو ماند پس امام علیه الصلوة و
السلام خود فرمود قد اخترت لك فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلم
بنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمه ابن الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول صلعم مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایم بزرگوار یکی از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهرا ع
شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دختر م
سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر او فائق وی مستوعب و محو ش بر صحو غالب بوده باشد
مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب
علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهاه شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر
واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحباله پسر عمش عبد الله بن حسن ع رفت
و عبد الله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند
شوی دیگر اتفاق افتاد
الحاصل حضرت ابو عبد الله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر نیکو اثر را
بحسن و عبد الله برادر زادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به
اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در جرگ شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند



در روی احساس حیات نمودند خالش اسماء حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر بن سعد
تمنّای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذارد و او حسن را معالجه نمود و سالها
آن بزرگوار با فاطمه بنت العمّ فرزندگانی کرد تا بمدینة الرسول درگذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنّی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج
اتّفاق افتاد و محمّد دیباج عثمانی که منصور ابو الدوانق سرش را بریده بخراسان
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمّد دیباج با عبد الله محض برادران بطنی
میباشند امّا شوی حضرت سکینه را این اتّفاق که برای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادتِ شهادت فایز گردید و چون یک دو
سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیّه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید
علیه اللعن الشدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب
و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند
و بر همه جا غیر از شام تسلّط تام هم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و تمام
خطّه که از سمت ایران تابع آنجا بود برگماشت مصعب در چنین زمان استیلاء
حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را
در حبالهٔ نکاح کشید و بعد از آنکه کار زبیریان شکست یافت و عبد
الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب
تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگاری
او را ردّ کرد و فرمود ایعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا آنگاه
در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیّه بر امر امّت غالب آمدند و مصر از جانب
عبد الملک ببرادر زاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت
سکینه را در حبالهٔ ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی
که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات و حدس
غالب با نصّ صائب موافقت مینماید و در مابقی احوال سعادت مآل آنحضرت

قریب



قرین اعضا و اشکال است و قرائن نیز بر عدد سایر ازواج میتوان اقامه نمود
و نیز بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از آنکه برای جنگ از بصره بکوفه آمده بود اولاً شعری چند بسکینه
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستورهٔ عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است
کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین و کانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک
و هو بالکوفة بعد لیال من فراقها

وکان عزیزاً ان ابیت و بیننا ... حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وابکاهما والله للعین فاعلمی ... اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم اننی ... اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالتیکه پرده در میان من و تو حایل
بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت حایل گردد راه دو ده روز دیگر
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم را آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشارتر
بگرداند و از این دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که
بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدائی ما تا باخر دنیا بکشد
آنگاه میگوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغة که فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکینة) یوم قتل و قد نزع ثیابه ثم لبس غلالة و توشح بثوب واحد و هو
مخترط سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت و احزناه علیک یا مصعب فالتفت
الیها و قال ان کل هذا لک فی قلبک قالت و ما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا



لکان لی

لکان لی ولک شانٌ

یعنی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتی که سلاح خویش یکجا بر کنده از لباس فقط بجامه که در زیر زره میپوشند اکتفا کرده وجامه دیگر بر کمر بسته و شمشیر خود را بزیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده آن هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس در حال صیحه بر کشید که واندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه شنید گفت آیا این همه مهر من در درون تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز بروز نیافته بیشتر است گفت اگر حب تو را با خویشتن باینمقام میدانستم

هر آینه از من و تو داستانی بروز کار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این

شعرها بسرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی   یری الموت الا بالسیوف حراما
وقبلك ما خاض الحسین منیة   الی القوم حتی اوردوه حماما

ما مصدریه است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله عز من قائل ایاک نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای آباء ضیم و منقبت کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو در یافت و این سنت که بهره و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده تا مصعب بن

زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الاولی بالطف من آل هاشم   تاسوا فسنوا للکرام التأسیا

واینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابوبکر خطیب صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد

نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد



له علی من اسلم بالشام من قضاعة فتولی قبل ان یصلی صلوة وما امسی حتی
خطب الیه الحسین ع بنته الرباب فزوجه ایاها فولدها عبد الله وسکینة
رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

ازکلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را
برادر اعیانی بوده است واین نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح بها است
صاحب ارشاد میفرماید وسکینة بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس بن
عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع واز اینکه حضرت سید الشهدا
ارواحنا له الفداء بکنیة ابو عبد الله گفته میشود چنان مستفاد میگردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیة مبارک آنحضرت
از اسم او اشتهار گرفته واینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده واو را شهید لهم مشهور دانسته استوار نیست چه محققین
از متاخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح مینمایند
که آنحضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله وعلی الاکبر واین هر دو
روز عاشوراء برحالیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند وآنکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب بغیة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میگوید اما علی الاکبر وعبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف وعلی الاوسط
اصابه سهم یومئذ فمات وعلی الاصغر زین العابدین ومحمد وجعفر وماتا فی
حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ آماج خدنگ شد علی بوده است
نه عبد الله وعبد الله برادر صلبی وبطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده
ومثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلم فریضه
جهاد میگذارده است که بسعادت شهادت فائز گردیده واز اینجا نیز اعتضاد
کبر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه
مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوهر داشته برای متتبع مطلع
جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوهر آنحضرت بوده
هم نباید تامل داشت ولی آیا جشن عروسی ورسم زفاف در میان حضرت سکینه



وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است صاحب نور الأبصار میگوید وفی درر الأصداف کانت سکینة رضی الله عنها من الجمال والأدب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الأدباء والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم وحملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت تلبسها اللؤلؤ وتقول ما البستها ایاه الا لتفضحه ونگارنده را هیچ شک نیست در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن وفاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات بلا اصل است وعلامه مجلسی علیه الرحمه با همه تتبع واحاطه تخریج وتصحیح آن نفرموده ومحققین از علماء متأخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه وعبد الله بن الحسن وعدم اتفاق عرس وشهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از مدینه بسمت مکه بر آمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از از ذوقه سفر سفره ساخته که یکهزار درهم صرف آن کرده بود وآن را نزد برادرش علی فرستاد ولی آن بزرگوار همینکه بر ظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام از هم بپراکندند وبر فقرا ومساکین بخش نمودند

ودیگر از اخبار بزرگی وشکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد وآن خاتون بزرگوار از برداشتن سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمره سابعه بیفکند

محمد حسن



محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت را آنحضرت با ایشان فرمود خدای تعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خوردسالی نزد من آمدید دیگر در سالخوردگی خود نیز مدارید و مرا بحال خود گذارید

نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود از خوردسالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرخ شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظه آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر و قضیه جداگانه و وقعه علیحده میباشد و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیهما السلم را بذکر تخصیص داده برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در السنه چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا مشهود است علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن نوع جنبش شایسته نگردد و آن معنیت و انس حاصل شده با اشعب طماع مشهور از ملازمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را با آن بزرگوار اخباری استهزاء آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقدان نظر نقد او است میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد مادر سکینه گفت لا و الله نباید این خواستاری را بپذیری که وی برادر زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوییم اولا عبد الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را بسهو ناسخ و یا خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق خبر مشهور یک سال بیش پس از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست
عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید
و رباب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثاً رباب را عمه مصعب
بن زبیر دانستن خود واضح که غیر درست است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج
اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث
و سمین از آثار و این خود معتدبه نیست زیرا بسیاری از اقاصیص رکیکه
و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در
سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار بیک واسطه
از کتاب الکواکب السیاره تألیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینة بنت الحسین بن علی بن
ابی طالب ثم رجعت الی المدینة
و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول
از سال یکصد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در
اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان
نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند
و اخبار خالد مقارن اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما
شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در موضعی
که مصلای جنائز بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر
رسید دیگرباره نزد والی کس فرستادند باز جوابی داد که لا تحدثوا فیها
شیئاً حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم
همی کس میفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه
نشسته و از غلبه خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه
بر جنازه آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین



الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت رایحهٔ کریهه پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهارصد دینار بخرید و در دو سریر شریف خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود تدخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبة بن نطاح پیشوائی
کرده و عقد صلاة جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای
شبانه گروها گروه بود و گرنه در صلوات اخیره ابن نطاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که بر سریر
طیبهٔ خالهٔ خویش عود را بچهارصد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود و سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلافی
یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
مزبور روی داد این عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشرة ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبد الله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظروا بی حتی اصلی علیها وخرج الی حاجر فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافوراً بثلاثین دیناراً ثم امر شیبة بن النطاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضاً توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلام وحدیث فوت
آنکه حضرت سکینه علیها السلام را تقریباً هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و از غرایب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب مشارق الانوار میگوید فعی طبقات الشعرانی الکبری ان السیده سکینه بنت الحسین مدفونه بقرب السیده نفیسه وکذا فی طبقات المناوی وکذا فی سیرة الشامی والحلبی ودر کلیهٔ مزارات ومقابر اشخاصی که مورخون و اخبار یون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته اند ومشهور برخلاف آنست قاعدهٔ عرفانیه تقریر می کنند ولی مطلبی را که بعرفان وقانون آنهم تصحیح نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی لما دخلت السیده نفیسه مصر کانت بنت عمها السیده سکینه المدفونه قریبا من دار الخلافه مقیمه بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمه فخلعت الشهرة والنذور علیها واخفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسه علی المشهور بیست و پنجسال بعد از وفات حضرت سکینه دخنموده است شمس الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد و تصانیف وی در این فنون بر همه حجت و هر مسئله را مستند است میگوید ولدت (ای نفیسه بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجه سیدنا اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکه سنه خمس واربعین ومائه ونشات بالمدینه فی العبادة والزهد قال العلامه الصبان ولما وردت الشافعی مصر کانت تحسن الیه وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح مینماید که وفات حضرت سکینه یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنه ست وعشرین ومائه اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنه سبع عشرة ومائه مینویسد ودر مکه ومدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان ومصنف درر الاصداف خلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه ومغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای



بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریهٔ خلیفه شمرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت باو گفته است

امسى لسلامة الزرقاء فی كبدی — صدع مقیم طوال الدهر و الابد

لا تستطیع صناع القوم تشعبه — و كیف یشعب صدع الحب فی الكبد

الا بوصل التی من حبها انصدعت — تلك الصدوع من الاسقام و الكمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌های مغنیه بودند و ترجمهٔ حالشان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکه فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبربود

سلامة القس

کنیزکی صاحب جمال و از مغنیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را در کمال خوبی میسروده در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و بکسب علم و معرفت پرداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی‌دان مشهور و ابن عائشه و مالك ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انباز کرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملك از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهم رسانید و بر حبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءة درگذشت و زمانی نرفت که یزید هم از جهان برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی — كاخی الداء الوجیع

و نجی الهم منی — بات ادنی من ضلوعی



لا تلمنا ان خشعنا   او همنا بخشوع
اذ فقدنا سیداکا   ن لنا غیر مضیع
و هو کاللیث اذا ما   عد اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضربا   فی مضی و رجوع

در اغانی مسطور است که این ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را بعبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنیه سرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار زهد و رهبانیت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است می گفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را باو نسبت دادند سلامة القس گفتند

قسیس معرب کشیش است

یکی از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قینتی یزید یعنی خوش آوازتر از دو مغنیه یزید و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحن احسن گفته اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم یکنفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایه ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هرگونه بشارت داده اید اما زنان را بمژده امیدوار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتك دسسنك لهذا یعنی آیا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما نسوان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنود باشد



باشد او را اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صایم النهار وقایم اللیل باشند
وچون زمان وضع حمل در رسد در جائی او را عنایت شود که اهل آسمان
و زمین از آن باخبر نباشند

وسلامهٔ بنت عامر معتقهٔ عایشه است وسلامهٔ بنت بشیر البربریه مادر
ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده
محمود میرزا تذکرهٔ در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف
کرده وبنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که هر دختاین
بی نام ونشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من
نشو ونما نمود قلیلی از معرفت تقویم واوزان شعری پیش من دیده ورسوم
خط شکسته ومنشآت را از من آموخته درخواست تخلصی از حقیر کرده
بسلطان متخلص شده دفتری باندازهٔ هزار بیت دارد این چند شعر
منتخب آن است

بروای صبا تا بآن کوی وبگو نگار مارا
که بنیامدی وهجر تو بساخت کار ما را

ولها ایضاً

با خیال تو وکوی تو نخواهیم بهشت
حور کی چون تو وچون کوی تو کی هست بهشت

ولها ایضاً

از سر کوش دلا بین که چسان میروم
خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آزادگی از عشق آن
بدهر کز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است ودر انباء ابن حجر ذکر او شده از قرار یکه
در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن راخوئی وخصلت مردان بوده
ودر اوایل شوهر قبول نمینموده در اواخر باخواهش بعد از آنکه جمعی معاشر
داشته



داشته و از پدر ملازمتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاه درآمد در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیلهٔ حضرت حمزهٔ سید الشهداء و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی مسطور است اشعار ذیل را در مرثیهٔ بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیضاء من فتی   اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة   اصیب و لما یعله الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی و طلقت   غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا   للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفتهٔ ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده و رثهٔ و بازماندگان مقتولین را ابداً از دیت راضی و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بیعدیل بوده و شعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبائی خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی   واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری   لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا   وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا   لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب



صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقة سلمی را چنین حسن و جمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته و صباحت او باعلی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استغنای این امور الصناع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دار تا ضایع نشود

سلمی الیمانیة

جاریهٔ ابو عبادة البحتری است و ابو عباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد و سلمی الیمانیه جاریهٔ او از اماء شواعر و کنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و متمم آنرا از سلمی بخواست

من لمحب احب فی صغره — فصار احدوثة علی کبره
من نظر شقه فأرّقه — وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنی لمات من کمد — مرّ اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده — باللیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به — والروح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیه که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد و مشار الیها را صفیهٔ دختر عبد المطلب آزاد کرده و زوجهٔ ابو رافع الصحابی بوده است و سلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلم و یکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشته و از پس پرده بطلاب درس میداده و از قرار

مسموع



مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم علی پاشا از نسوان محترمه این زمان بحسن خط و ادب معروفست و از خیرات حسان شمرده میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیه متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین و بر وزن حبلی باشد از اسماء رجال است و اگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار یاء تصغیر بر آن افزوده سلیمی گفته اند

ابو نواس گوید

ایها المدعی سلیمی هواها　　لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو　　الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

و این دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکل یدعی حبا بلیلی　　ولیلی لا تقر لهم بذاکا

و از اشعاری که باسم سلمی گفته شده و حل آن بر ادبا لازم است این است

فارسلت الی سلمی بان النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است او از لا و نعم جوابی نداد و باید دانست که اعراب چون انگشت ابهام دست خیرا با سبابه حلقه کنند چنانکه سر و نوک ناخنها بهم پیوندد و بپشت ناخن انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است و طرف مقابل امیدوار میشود و اینعمل را زنجره گویند و فوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشاره است و عمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بسر ناخن انگشت سبابه داخل نموده بزور رها میکنند پس زنجیر و فوف اسمهایی هستند بمعنای نعم و لا یا قبول

ورد



وردّ و میگویند سائلته فما فاه عنّی بخیر و لا زجر یعنی من از فلان چیزی
خواستم نه بقبول خواهش اشاره کرد نه بردّ آن.

واین دو بیتی باسم سلمی از جامی است

ذا لما شمرت للسیر سلمی — بکت عینای من خوف التنائی
تعانقنا لتودیع فقالت — چه بودی گر نبودی آشنائی

و عجمه از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات الانس ذکر او شده مولای او خواجه محمد قاسم نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او را در شراخرید اری کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی در گذشته بهرحال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را عذاب و شکنجه کردند و آخر الامر بضرب حربه ابوجهل شهید شد بنا بروایت ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینه منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیه العامریه است که پیش از امهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه در مکه معظمه او را تزویج فرمود نذر حالتی که چند ان جوان نبود و بماند



تا اواخر خلافت خلیفهٔ ثانی بنا بر روایت شیخ محیی الدین در مسامرات
از سودهٔ بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سودهٔ بنت عمارة الأسد الهمدانیه

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که در جنگ صفین حضور داشته و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمّر کفعل ابیک یا ابن عمارة — یوم الطعان وملتقی الأقران
وانصر علیاً والحسین ورهطه — واقصد لهند وابنها بهوان
انّ الامام اخو النبیّ محمّد — علم الهدی ومنارة الایمان
قد للجیوش وسر امام لوائه — قدما بابیض صارم وسنان

در حکایات راجعه بمجالس معاویه میگویند در اواخر حال این زن برای حاجتی
نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد
توئی که در روز صفین باین شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و
تحریض مینمودی حالا نزد من آمدهٔ سوده گفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من
کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیلهٔ کار خود قرار ندهد معاویه
گفت چرا چنان میکردی گفت بجهة پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این
گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی سلام
الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما که چیزی عرض
کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از نیک و بد
تو مسئولی و اگر در حقوق خلائق افراط و تفریطی رود از تو سؤال کنند
پس بدانکه کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند
و زنان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیر می کنند و بیخ و بن
ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف
ما آمد رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

وانقیاد



وانقیاد نبودیم هر آینه بتعدیات او را رفع میکردیم و اقتدار باینکار
داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم و قبیله
خود تهدید میکنی سوده بگریست و این دو بیت بخواند

صلی الاله علی روح تضمنه — قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا — فصار بالحق والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه
گفت از کجا میدانی که علی تا این حد عدالت داشت گفتا از آن میدانم
که روزی نزد او آمدم و از ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فورا آن والی را
معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو
رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین
این مرحمت در حق من تنها است یا عشیره و قوم مرا نیز شامل است معاویه
گفت تو بکار خود پرداز بقوم و عشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت
اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب بی شنام و دلیل دنائت من خواهد بود
اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیره خود بهمین حال بسر میکنم
معاویه گفت حضرت علی علیه السلام شمارا عادت داده است که نسبت به
سلاطین بجرأت و جسارت رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت که
فرموده است

ولو کنت بوابا علی باب جنة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شمارا مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل و مقصود سوده
نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه با لشکری
مأمور یمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج و منتزع سازد)

سوسن



سوسن

بزعم بعضی اسم مخدرهٔ عظمی مادر حضرت صاحب الزمان و امام الانس والجان عجل الله تعالی وجه سوسن بوده اما چون بقول اقوی و اصح نرجس است که معرب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید انشاء الله تعالی و در اینجا بر ماست که تنبیهی بر اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عبادانیه مشاهده نمودیم که بتقریرات و تحریرات او این استیلای جهل و غرض و زمان جهالت افتراق مغرضین که در شق عصای مسلمین جدی داشتند و معادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوز عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش و گفتار آنان که امروز صرفهٔ عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از اینجا نهایت افسوس حاصل شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدینان مینمودیم و در بند جامعهٔ اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و برهان احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را بدان استناد است و مبین ضلالت و رشاد لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة خلاصه آن منظور و مقصود مهم دهان وابست و باهزار زبان خاموش نشست دیده را ندیده انگاشت و سرحقهٔ مشاجره را بگذاشت

سیده بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیدة الحلبیة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است و مصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از او نموده

این



این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشته و چون نام اصلی او شهده
میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید ان شاء الله

سیّده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای
بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف
طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن
سلجوق اوّل پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا
یافت در سال چهارصد و چهل و هفت هجری به بغداد رفت و با خلیفه
قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین
لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه
نمود و خود رایت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیان
گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت
در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای
دیلم در این بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر
علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت و از او
خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه
بغداد شد و بساسیری چون این خبر بشنید بگریخت و مهارش عجلی که بساسیری
خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک
موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در
رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این
لقب دیگر و ضمیمهٔ القاب طغرل بیک گردیده در هر حال خلیفه و طغرل بیک
ببغداد آمدند و این در اواخر بقعدهٔ سال چهارصد و پنجاه و یک هجری بود
وچون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست و امتنان کامل
از وی بهم رسانید در سال چهارصد و پنجاه و چهار سیّده دختر خود را بزنی
بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیّده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه



وخلیفه از قبول مزاوجت ابا داشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود وچندی پس از عقد ونکاح طغرل بیک با سیده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنه چهارصد وپنجاه وپنج طغرل بیک بعلت رعاف در گذشت

سیده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بوده وچندگاه زمام حکمرانی وسلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدوله دیلمی در گذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند ومادرش سیده که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت ورسیدگی مینمود وبذل وبخشش وعدل وانصاف سیده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام واعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیده از وی برنجید وبقلعه طبرک رفت ونیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال وتکریم را بجای آورد وبا عساکر آنسامان در ملازمت سیده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتله مادر آمد اما مغلوب ودستگیر شد وسیده باز مستقلاً بحکمرانی پرداخت وهمت بر آبادی بلاد ورفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست وبا وزیر بواسطه سخن میگفت وبا سفرای سلاطین محاوره مینمود وکلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه وخطبه بنام من کن واگر نمیکنی آماده جنگ باش سیده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم ومیدانم که سلطان محمود مرد عاقلی است ومیداند کار جنگ را بنائی نیست فتح وشکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده واین هنر نیست واگر مغلوب من شود از ضعیفه شکست خورده واین برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتله با من اقدام ننماید ومن بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند



گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی بشنید تأمل و تدبر کرده گفت
سخن سنجیده و درست است تا بدانزین خصومت درگذشت خلاصه پس
از آنکه سیده روزی چند به استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و
بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست
سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر
کاکویه را بحکم رانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود برونق و نظم
ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت
لهذا در اوایل سال چهارصد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر
بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش اسود را با خواص
او بگرفت و مقیدا بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شغب نام داشت چون مقتدر بالله
از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را
سیده لقب دادند اما بعد از چندی مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش
سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس میر اسکندریه
برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و آنحضرت سیرین را
بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و
خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی
منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی آهو بره است که شاخش در آمده و از مادر خود مستغنی



شده باشد و اعراب بعضی از جوارے را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریهٔ اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را اکر از نتایج فکر و طبع خود اوست در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه　　فزهی ببهجته وتاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه　　والبدر یغرب فی شقائق خده
ملك الجمال باسره فکانما　　حسن البریة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله وبقائه　　ابدا فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از انکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب

گفت

فان نجت ما لتنی عیون کثیرة　　واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیه‌ها مذکور در اغانی و از خوانندهٔ سلسلهٔ عباسیه بوده در بصره متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لوی معروف به بنی ناجیه و از احرار بوده اما چون مادرش کنیز میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در زمرهٔ رقیقات افتاد و یعقوبی او را زدیده فروخت و خاتونی از بنی هاشم او را مالک شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه اشهر ادیبه‌های اندلس است که شرح حال او پیشتر نگاشته شد چون در نظم شعر یدی طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم



اسم چند نفر مخدره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمکرمت اراده داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود و چنانکه باید با شاه سلطان رفتار نمی نمود از منصب صدارت عظمی معزول شد و ما بین زن و شوهر تفرقه پیدا گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و زهد و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بلکه بعضی ابنیهٔ خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفدا اسمعیل ایوبی میگوید بعضی گفته اند شجر الدر ارمنیه بود نه ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصری و غیره بر اخبار و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت و ملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و این سلسله را اکراد و ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده اند سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب اکرد فی الحقیقه اول این سلاله است میتوان گفت نام مشهور در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و مجاهدات و حروب وی را از شدت شهرت ضرور اشارت نیست و فی الواقع ابر طایفه

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوبی شوی شجر الدر حکم انقراض دادند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلدهٔ دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پرنس وارد بر سر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضاً در دمشق توقف داشت و مدافعت را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد و وقتیکه بمحل موسوم باشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد و درگذشت شجر الدر که در صحبت و در رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاد
توران شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بجدی طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور توران شاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می آمد و طبقات و کارکنان دولتی همه روزه
بدرگاه می آمدند و بساط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه
اداره نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضار بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون توران شاه مکتوب شجر الدر را قرائت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد و وقتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری را
از آن وقت بتوران شاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

ولی



ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریه را که در آنوقت عمدهٔ لشکر و جرگهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
همچنین نسبت بشجرالدر رفتاری بر خلاف مأمول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر پدر خویش از و مطالبه میکرد تا شجرالدر
بستوه آمده کس نزد بحریه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود بسریر
سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دواوین
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشانرا
بحریه گذارده بود و شماره آن جماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته‌اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت‌اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دولت همین بحریه و وجه این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و تحریض اعیان مصر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
به بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجرالدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آنجای خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود این جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بخریداری بسیار کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون مرکز
دربار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشانرا بحریه نهاد
ملک معظم توران‌شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره



مدتی حامل بود رسید نخست نسبت باین جماعت که هم بمرتبه امارت رسیده
و نهایت استیلا و بسط ید در کارها و دولتی بهم رسانیده بودند اسائت آغاز
نمود و هم شجرالدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجرالدر
باکبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد وضمناً چنین بر نگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطئه امر وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روزه مرا بهتک و هلاک بیم میدهد و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیک
که بعهد مولی و مالک رقاب خواجه درگذشته خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامع داشتند این حال را سخت انکار
نمودند و با یکدیگر همعهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملک معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسله اکراد بنی ایوب در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از انکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجرالدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والده خلیل امضا
مینمود و نقش سکه او باین عبارت بود (المستعصمیه الصالحیه ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که برسر فرنگیان بود دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
مدینه دمیاط را استرداد نمودند و از پرنس رواد مقدم سپاه فرنگ چهارصد
هزار دینار نعل بها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای ملکه شجرالدر قسم یاد نمودند و مثال الیها بعد از ملاحظه
اداء تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرامی و خلاع نفیس بنواخت

و احوال

و اموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و در اینباب شام با مصر براه موافقت
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر تخت مملکت بزرگ از مسلمین
پادشاهی داده اید و در اینوقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عامهٔ سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجر الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ایبک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرد و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
و تمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ایبک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده با شعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر و این ایبک قرب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشان را
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هر دو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ایبک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری و خونخواری وی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجر الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند ایبک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم مزاوجت او دارد غیرت شجر الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که ایبک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

او را



او را تمام کردند و در همان شب انکشت و انکشتری او را نزد امیر عز الدین حلبی کبیر فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر بردارند اما عز الدین جرات نکرد و چون این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین آی بیک مقتول قصد قتل شجر الدر کردند و ممالیک صالحیه که زرخریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج سابق شجر الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس آرای کبرا بر سلطنت نور الدین علی بن آی بیک قرار گرفت و او را الملک المنصور لقب داده در حالیکه پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و شجر الدر را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدامی که با شجر الدر بر قتل معز الدین ای بیک همداستان شده بودند بر دار کشیدند و سنجر جوجری که سردسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجر الدر بود بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین آی بیک باهم متفق شده علم الدین سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن آی بیک کرده بوده بود بگرفتند و بجای او اکتای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را ابن زادی که خود در زمان حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بر وزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام عاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره



ادیبه و ناظمه مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن از قرار ذیل است

یا الهی دکلم مستحق احسان ایله | کرم و لطفکی حقمده فراوان ایله
نعت و مرثیه و مناجات و ثنا یشلری | سبب مغفرت ایتنی بو دیوان ایله
اکلایم نیک و بدی خیر و شری بالجمله | بیلدیر و بعلم لدنی سیر عرفان ایله
جمله ارباب کمالک نظرنده بلورم | نقد دوار ایسه نقصانی پنهان ایله
وزن و معنیده نه اکر اولسه ده عار شوقک | شعرینی منتخب حضرت حسان ایله

الحق این زن از مرثیه های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و بسالت مردان بوده و بمردی و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت و در ازای این هنر دولت عثمانی مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته نزد عبدالله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات نموده است

شغانین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفهٔ عباسی بوده و کمال زنان با جمال امتیاز نموده شعرهای شیرین میسروده یکیش از گفتهای

از کشیشهای ساکن دیر یکی از دیرهای بر شام و خود کشیش زاده و وقتی منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شعانین در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعانین خلیفه گفت ای شعانین قدری آب برای من بیاور شعانین گفت سید آبی که در اینجاست از دریاچه است و لایق شما نیست اگر بخواهید خود میتوانستم شما را سیراب کنم بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه بشعانین گفت اگر من تو را خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبا ثم لما ملکت صرت عدوا
این ذاک السرور عند التلاقی صار منی تجنبا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد از آن بشعانین گفت امروز بکار دیگر میروم فردا با من باش گر دلم در بند مهر تست شعانین او را بغرفه دیر برد و بر اکرام و احترام بیفزود خوردنی و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شعانین عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منی المودة مرحبا روحی فداؤک لا عدمتک خاطبا
انا عبدة لهواک فاشرب واسقنی واعدل بکاسک عن جلیسک اذ ابی
قد والذی رفع السماء ملکتنی و ترکت قلبی فی هواک معذبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدین اسلام در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل گردید

شعثاء



شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلاً از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه یهود عرب بوده حسان باو مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و امّ فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الأنس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن کرد را و اخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و به الحان خوش سخنان مؤثر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که آب در دیده کانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهّاد و اهل مجلس او غالب حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیّهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشارالیها کردیّهٔ بوده است وقتی از و میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حبّ دنیا از دلمن خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظرم عظمی ندارند و مؤمنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یک صد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفاً و تعظیماً راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و پیشتر در عنوان ام موسی و در بحث لغت سیّده ذکری از و شده از جواری امّ ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت بر سیّده ملقب شده در اواخر عمر علّت استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او



شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع باز ادوایذای او پرداخت و سر از برو برآویخت وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری واقع شده و در رصافه در مقبرهٔ که مخصوص خود او بوده مدفون شده

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات است هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این زن نزد حضرت آمنهٔ بنت وهب بوده و علایم تولد خاتم پیغمبران را که عبارت از خوارق و خارقه و حالات عجیبه نورانیه باشد در مشاهدت مشارکت نموده بدینجهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیة العدویه و صاحبه رقیه نمله است که در زمان جاهلیت برای رفع ناخوشی سرخچه با نمله افسون میخواند و شفای بنت عبد الله در رعایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانهٔ مشار الیها قیلوله میفرمود بنابرین شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان آن را بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است که شفا بنت عبد الله چند تن را دید که آهسته و نرم قدم برمیدارند و طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زناکاران شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زاهدانند گفت کان والله عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن



بشرعت قدم میزد و هنگام زدن بدرد میاورد پس او زاهد حقیقی بود

ست (شقراء)

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجه امیر دوس بوده دار الست الشقراء یعنی خانه ست شقراء یک وقتی از ابنیه عالیه مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشار الیها روز سه شنبه بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یک هجری درگذشته است

شقراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملک خلیفه اموی بوده بقول ابن اثیر جزری مادر پدر این شقراء دختر عبد الله بن جعفر الطیار میباشد

شقیقه

اسم مغنیه ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطه من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطه بنو الشقیقه نوشته شود چه مشار الیها منظور است نه بنو اللقیطه و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطه در عرب منسوب بدختری هستند که حذیفه بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را هلاک مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرده و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در قاموس مسطور است



شفیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالک الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهایی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه نمود و بعد ها مراتب در محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه و هشت بود که شکرپاره را غفلة گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز بردند و از آنجا به ابریم نفی کردند گویند احمد آغا نام مامور اخراج و ایصال او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته حرکت داد شکرپاره خرج راه نداشت با احمد آغا اظهار کرد او ششصد قرش باو داد شکرپاره چون نظرش بکیسه نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرائیست در اسلامبول) در اطاقی شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام شب ندارم ببین چه مکنتی از او بدست آمده همه اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب به شلب بر وزن حلب و آن ایالتی بوده است



در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت اندلس بود هفت میل است اسم ادیبهٔ مشار الیها معلوم نیست همینقدر معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطورهٔ در ذیل که از نتایج افکار شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الآبیه … ولقد اری ان الحجارة باکیه

یا قاصد المصر الذی یرجی به … ان قدر الرحمن رفع کراهیه

ناد الأمیر اذا وقفت ببابه … یا راعیا ان الرعیة فانیه

ارسلتها هملا ولا مرعی لها … وترکتها نهب السباع العادیه

شلب کلا شلب وکانت جنة … فاعادها الطاعون نارا حامیة

حافوا وما خافوا عقوبة ربهم … والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانهٔ شموس در عماراتی که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنهای آن عمارت روی معشوقهٔ خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها … حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصراری بشرب خمر داشته و او ست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة

تروی عظامی بعد موتی عروقها

ولا تدفنتی بالفلاة فاننی

اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها



عمر او را چند بارها حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او
در جنگ قادسیه بظهور رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت
و مردانگی او را نواخت و توبه داد آیا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا داناست
در سرکان تویسرکان که از متنزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری
است گویند قبر ابو محجن است کمتر جایی است که بآن صفا باشد در بهار
و تابستان خضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال
تماشایی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور
قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال
می کنند و غالبا چون آنها را دست رسی بلعل رمانی نیست با سر خانگی
ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بیخیال بسر میبرند و از بیرون توان
کشف کرد راستی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن
او خبر میدهد و اهل سرکان و تویسرکان درویشها را آسوده دارند
چه بخیر راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل
بوده و در انباء ابن حجر در جزو وفیات سال هشتصد و سه ذکر
او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت
کرده ابن حجر از او اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال
مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده
بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطور در ذیل را در
مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

گفته است



گفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیة الاسناد و بجهة علو اسناد او خلقی کثیر از و اخذ حدیث نموده اند جدّ اعلای او عمر بوزنکری معروف است ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطروانی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال آنها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از وی بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او بر اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و ششم درگذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهة انتساب او بر المقتفی لامر الله از خلفای عباسیه ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و مدرسه داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی با او داده ولادت ثقة الدوله در سال چهارصد و هشتاد و پنج



هجریه وفات او در روز سه شنبه نوزدهم ماه شعبان سال پانصد و
چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همان خانه که داشت او را دفن
کردند بعد ها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل
کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیّده
حلبیه مشهور بوده و پیش از این در حرف سین اشاره بدان رفته در حلب در سال
ششصد و بیست هجریه در حوزهٔ درس فاضل کاشغریه حاضر شده و از و
اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفته صلاح الدین
صفدی در کتاب عنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیدهٔ حلبیه
شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ
ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او
کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیدهٔ حلبیه
در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از
وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس
فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکهٔ مغنیه است
که ترجمهٔ حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خوانندهٔ مشهورهٔ ولید بن
یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بمرتبهٔ
عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم
که هر یک در عهد خویش قطب عالم امکان بوده اند و اینک واپسین ایشان
حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجة علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبرے بظهور آورده ودر حق فرزند بزرگوار آن مخدره
عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

وان غلاما بین کسرے وهاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر وعلماء تاریخ را اختلافست در اینکه حضرت شهربانو وسایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بآن اسیری صوری که از هزاران آزادگی برتر وافضل است گرفتار آمدند بعضے گفته اند در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند وجمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند گویند وقتیکه زنان ودختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند ودر راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداقها ببخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت وجمال وکمال ایشان از وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسرے در عهد خلیفه ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر بنای اعلای خویش خسرو پرویز بن بابان پهلوی بد گفت که اگر او بنامه رسول خدا صلی الله علیه وآله توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون بهلوی عنید الست گمان کرد باو دشنام داد واز درطیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز نفرین کرد وحکم الهی در حق اینگونه بزرگان که از خاندان بزرگ باشند غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفرمود که گرامی هر قوم را گرامی دارید اینان شاهزادگان فارس میباشند حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت



گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت
تا هر کس را بر گزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار
در این مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره
گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب
و مشرق ری مزار بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله
مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران
و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب را از طرفین معلوم
مینداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلام
از دختر یزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد
اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس در گذشت رضوان الله علیها و
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زبید
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف
مجموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر
اکاسره ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و
استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
الابرار و سیره حلبی و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر
و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلام هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر
که در خانه عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت
و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلام بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین



زین العابدین علیہ السلام ظاہر گردید وچون این سہ بزرگوار کہ از سادات تابعین وفقہاء آن طبقہ میباشند در علم وورع بر اقران فائق گشتند اہالی مدینہ کہ از استیلاد سراری واستفراش جواری احتراز داشتند سپس دران کار رغبت نمودند

ودر بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیہ السلام غزالہ یا سلامہ یا سلافہ یا ام سلمہ نوشتہ شدہ ومنافاتی نخواہد داشت زیرا کہ شہربانو اسم اصلی آن مخدرہ وغزالہ وسلامہ وغیرہا اسم عربی اسلامی اوست ومخصوصا معمول بلکہ مستحب بودہ است کہ بردگان را تغییر اسم میدہند ونامی مجدد میگذارند وحضرت شہربانو بالبداہہ در صورت نسبت باسلامیان سمت بردگی داشت اگرچہ در معنی بر ہر آزادۂ پردگی مقدم بود

وشہربانو را شاہ جہان وشاہ زنان نیز خواندہ اند

شیماء

دختر حلیمہ سعدیہ شیماء خواہر رضاعی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ بودہ ومحبت مفرطی بر آنحضرت داشتہ واز آن اوگفتہ است

یا ربنا ابق اخی محمدا	حتی اراہ یافعا وامردا
ثم اراہ سیدا مسودا	واکبت اعادیہ معا والحسدا

واعطہ عزا یدوم ابدا

مشار الیہا ہم زمان شباب وکہولت وہم اوان بعثت ونبوت وہم ایام غلبہ وفتح وفیروزی حضرت نبی اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دیدہ وارجوزۂ مسطورۂ در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجہت مشغول ساختن آن بزرگوار سرودہ

ہذا اخ لی لم تلدہ امی	ولیس من نسل ابی وعمی
فدیتہ من مخول معمی	فانمہ اللہم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است ولقب مشار الیہا بودہ اسمش حذافہ یا جدامہ است

حرف الصاد

صاحبۃ



خیرات حسان

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است وکلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده‌اند لیت شعری اینکن صاحبة الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب ودر وقعهٔ جمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده‌اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعهٔ جمل بر شتری که عسکر نام داشت سوار بود و بخصوص همین وقعه آن شتر را باو اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه را صاحبة الجمل گفته‌اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقه بنت ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده و از آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است که او نیز خوابی در باب وقعهٔ بدر خود دید و از آن رو باین لقب ملقبه گردید

صاحبة النعامة

گویند زنی فقیره و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت مینموده‌اند روزی در صحرا شترمرغی دید صمغی غلیظ که آنرا صعرور می گویند خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان کرد شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی کنان بآواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل و کوچ بر اعانت شما محتاج نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد اتفاقا شترمرغ آن لقمهٔ گلوگیر را بلع کرده و راحت شده خود را بنحوی از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تاسف

بماند



بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت کصاحبة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد و نظر بفایدۀ شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمه حال او را بدرستی ننگاشته اند همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست گر از حسرت بسیار تو مردم
لطفت نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که ببیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای معشوق است | جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمه حال او نگاشته شد صالحه بنت الملقن را صالحة ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه رمضان سنه هشتصد و هفتاد و شش درگذشته است

صبیحه

زوجه ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور



در امور ملکیه مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعاً
او امر و نواهی اورا اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش
ملک حکم مستنصر در گذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب به المؤید بالله گردید
بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بد رستی از عهده امر خطیر
و کار بزرگ مملکت داری بر نمی آمد آراء امنا و رجال دولت بر آن
اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور
حکمرانی را اداره کند و او با بن شغل شاغل پرداخت و کارها را بوجهی
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را از بن زن نموده اند

صدفی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و
هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویه امیر بخارا که در ادرنه قپوسی (در اسلامبول)
واقع است بخاک رفته این زن از ادیبه های اسلامبول بشمار می آید در ادبیات
نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دو دفعه
بقضاوت اسلامبول مامور شد در محل معروف به ایوب معزولاً وفات
کرد و دخترش صدفی قادین قطعه ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی ایدی مجلل عزم جنان
اغلدی انک ایچون ماتم ایدوب اهل جهان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدفی انک
قاضی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنجسال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدفی امة الله
قادین هم در گذشت و تاریخ فوتش را (صدفی فاضل) گفتند و در
۱۱۱۵
حرف الف در عنوان امة الله ذکری از او شده و قطعه نیز از افکار
ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از فرادی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بود



حلیس نام از قبیلهٔ بنی عذره واوست که گفته است (لا ناقة لی فی هذا ولا جمل)
واین گفته مثل شده وشرح آن از اینقرار است که صدوف العذریه در تحت
ازدواج زید بن الاخنس العذری بوده وزید اززن دیگر دختری داشته است
فارعه نام ساکن درخانهٔ دیگر و وقتیکه زید سفر کرده در غیبت او دخترش
فارعه نام مردی از اهل قبیله که موسوم به شبیب بود سری وصحبتی بهمرسانید
وهرشب بریکی از شترهای زید خود سوار میشد ونزد شبیب میرفت
زید در معاودت از سفر خود در عرض راه بکاهنی برخورد وکاهن بایمای او
فهمانید که امری خلاف عصمت در خانوادهٔ تو واقع شده زید چون بخانه
رسید بغضب بر صدوف دید وبدگمانی خود را در حق او بوجهی اظهار
داشت صدوف که از کار فارعه باخبر بود داشت که امر بر زید مشتبه شد
برای دفع اشتباه وبرائت ذمهٔ خود گفت لا ناقة لی فی هذا ولا جمل و
معلوم نمود که مرتکب خلاف فارعه بوده است نه او از آن وقت این کلام
مثل گردید ودر مقام برائت ذمه استعمال کردند ویکی از شعرای
عرب گفته است

وما هجرتک حتی قلت معلنة — لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

اگرچه بسیاری از شعرای عرب این مثل را تضمین کرده اما بتصدیق صلاح
الدین صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم وتضمین آن
برنیامده وی میگوید

استغفر الله این الغیث منفصلا — من بره وهو طول الدهر متصل
من حاتم عد عنه واطرح فیه — فی الجود لا ابواه یضرب المثل
این الذی بره الالاف یتبعها — کوائم الخیل ممن بره الابل
لو مثل الجود سرحا قال حاتمهم — لا ناقة لی فی هذا ولا جمل

ومؤید الدین ابو اسمعیل الاصفهانی المعروف بطغرائی در قصیدهٔ خود
که بلامیة العجم اشتهار دارد گفته است

فیم الاقامة بالزوراء لا سکنی — بها ولا ناقتی فیها ولا جملی



وصلاح

وصلاح الدین شارح این قصیدهٔ رشیقه در شرح این بیت صدوف را
عدو به مینویسد واین مباین است با قول صاحب مجمع الأمثال و الصدوف
مینویسد واین نیز با گفتهٔ صاحب قاموس که بی الف و لام ضبط کرده مباینت
دارد

وصدوف نیز یکی از مشاهیر نساء با جلالت بوده واز همسری با اعاظم استنکاف
داشته و با مینموده اخر در حبالهٔ نکاح عمرو بن حمران الجلدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می آید و از قرار مسطورات تذکرهٔ فطین دختر
محب افندی بکلکچی و زوجهٔ شیخی موسوم برفعت بیك بوده ابیات غزل در
تذکرهٔ مزبوره او بنظر رسیده در اینجا نگاشته شد

دوشمه دیردم دخی بو درده کوکل آه سکا
بنه دوشدك یکی بر درده کیم ایواه سکا
باغلا یوب زلفی ایله بو کیجه محکم طوبدم
اسکی دیوانه دیدی ای کوکل اوله‌ماه سکا
نیجه بزواه بجاره کیده جکسین یا هو
بیلدیر طوغریی بولی حضرت الله سکا
دون کو دوب خالد کرکو نمی ایندك انصاف
غالبا ایتمز اثر آه سحرگاه سکا
صفوتا ازدلك کیمسه یه اظهار ایتمه
کون اولور یاردم اید دبر دل اگاه سکا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات کرده در مقبرهٔ پدرش
در ایوب مدفون شد

صفیه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادهٔ نبوت و عمهٔ محترمهٔ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است او و حضرت خدیجه و عایشه

واسماء



واسماء ذات النطاقین واعجایز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه
خلاف خواهرهای خود اروی وام حکیم البیضاء وامیمه وبره دست از وضع
جاهلیت کشید وپیرو دین مبین گردید وبود تا سال بیستم هجرت در آن سال
در خلافت عمر در گذشت این زن ادیبه وعاقله واهل فصاحت وبسالت
بوده ودر حرف الف در عنوان اروی ذکری از وفات حضرت عبد
المطلب واشعار دختر بوده همه اهل شعر وفصاحت ودر اخر عمر پدر باشارت
وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند وقطعه صفیه عبارتست
از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بلیل | علی رجل بقارعه الصعید
ففاضت عند ذلکم دموعی | علی خدی کمنحدر الفرید
علی رجل کریم غیر وغل | له الفضل المبین علی العبید
علی الفیاض شیبة ذی المعالی | ابیک الخیر وارث کل جود
صدوق فی المواطن غیر نکس | ولا شخت المقام ولا سنید
طویل الباع اروع شیظمی | مطاع فی عشیرته حمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول | وغیث الناس فی الزمن الحرود
کریم الجد لیس بذی وصوم | یروق علی المسود والمسود
عظیم الحلم من نفر کرام | خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرء لقدیم مجد | ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان مخلدا اخری اللیالی | لفضل المجد والحسب التلید

وازبدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان
حماسه

الا من مبلغ عنی قریشا | ففیم الامر فینا والامار
لنا السلف المقدم قد علمتم | ولم توقد لنا بالغدر نار
وکل مناقب الاخیار فینا | وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح وتقدم بنی هاشم



بو بنی امیه با بوسفیان در مقام تعریض گفته است و چون عرب در جاهلیت عادت داشتند با قومی که عهد می بستند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند آتش سوزانیده دور آتش با لعن و نفرین میکردند میگویید ولم توقد

لنا بالغدر نار

باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یک را اسمی بوده از آنجمله است نار التحالف و نار الأهبة و نار القری و نار الأسد و نار الصید و نار البیض و نار الأستمطار و نار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار الأهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود و نار القری آتش ضیافت که در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الأسد آتشی بود که در گذشتن از جنگلهای شیردار غالبا روشن میکردند که از شر آن درنده ایمن باشند چه شیر از آتش میترسد و از اینجهت او را اهب گفته اند و نار الصید برای شکار بوده که چشم غزال آن خیره شود و نار البیض جهة پیدا کردن تخم شترمرغ و نار الأستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باین وضع که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بنهای آنها شاخه های درخت سلع و عشر بسته سر شاخه ها افروخته بر تپه ها و فراز کوه بسیار صعبی میبردند و آن اشتغال را بلمعان برق تفأل میزدند و مترقب نزول باران میشدند و دو بیت مسطور در ذیل از این عادت و قدح و ذم آن حکایت

میکند

لا در در رجال خاب سعیهم	یستمطرون لدی الأزمات بالعشر
اجاعل انت بیقورا مسلعة	ذریعة لک بین الله والمطر

و شعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله و مفهوم از این است که گاوهای وحشی در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع و عشر سختی کشیده اند و آن

شعر این است

مسلع ما و مثله عشر ما　　عائل ما و عالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله کرده و عیله بچیزی و درویشی است و ابو عبید عیسی بن عمر که از ائمه علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و ترکیب را ندیدم که فهمیده باشد و ابن و ابن هشام در مغنی اللبیب در باب ماء زایده بیان نموده است و مناظرات در این باب هست که خارج از قصد ماست

صفیه مرثیه‌ها متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و از آن جمله است منتخب مرثیه که احمد دحلان مکی در تاریخ خود که متعلق است بسیره و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طبع کرده درج نموده و آن این است

الا یا رسول الله کنت رجاءنا　　و کنت بنا برا و لم تک جافیا

و کنت رحیما هادیا و معلما　　لیبک علیک الیوم من کان باکیا

فدی لرسول الله امی و خالتی　　و عمی و خالی ثم نفسی و مالیا

فلو ان رب الناس ابقی نبینا　　سعدنا و لکن امره کان ماضیا

علیک من الله السلام تحیة　　و ادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر آخری اشاره است بر آیه شریفه و لسوف یعطیک ربک فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در نزول این آیه مبارکه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امت من بعذاب جهنم معذب شود

از قراریکه در اسد الغابه و اصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از وجه حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام و سایب بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سایب در عهد صبی چون بکار‌های طفولیت میپرداخت و صفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

لیس بنی الشائب من خلف الجدر　　لکن ابو الطاهر زبا دامر

ومقصود



ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که ندیده‌ام بمناسبت اکبر اولاد خود
مکنی بابو عبدالله گردید و زبار مبالغهٔ زبر است که بمعنی شدت و قوت باشد
و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت و تادیب زبیر
مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم
زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت بصفیه عتاب کرده گفت ولد
خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزهٔ ذیل را
در جواب بنظم آورد:

من قال انی ابغضه فقد کذب   و انما اضربه لکی یلب
و یهزم الجیش و یاتی بالسلب   و لا یکن لماله خباً یخب
یاکل ما فی البیت من تمر و حب

و در صورتیکه کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء یخب جایز
و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا بن الکتاب ابن الکتب   فسمعاً لامر امیر العرب

اما بسالت و جرأت صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید
اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعهٔ خندق که آنرا
وقعهٔ الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان و صبیان در درون حصاری از
حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار
راه میرفت صفیه بحسان گفت بیرون آی و این یهودی را بکش که مستر سر قوم
خود را بما راهنمایی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در
مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی برای امداد و استخلاص
ما نخواهد آمد حسان که مرد بی جرأت بود گفت ای دختر عبد المطلب
تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را
کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان
گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باین عمل نیز
اقدام نکرد



صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حرف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشارالیها دختر بزرگ و رئیس خیبر حیی ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحهٔ کنانة بن ابی حقیقه از بزرگان خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصهٔ دحیة بن خلف از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگ زادهٔ قوم خود بود و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلف او را بحضرت رسالت پناهی واگذار کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگ حلائل مطهرهٔ خود منسلک فرمودند نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آز قرار مسطورات مسامرات محیی الدین ده حدیث شریف از مشارالیها روایت شده

در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلم صفیه را بهمراهی بلال بخدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد که کشتگان یهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال او بگردید و بنهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر دل تو درشت است این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چنو بگیتی اختر
(حضرت امیرالمؤمنین ع)
شه آن نگار شکرخنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

دوانده



روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرّحی دل او را ز عنبر و شکر
بلال برد پی دا از رزمگاه و پی
بشد بساق پی دیده تابش از منظر
رسول شد چو ز بیرحمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آوردگاهش آوردی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیّه بنت شرف الدّین

محدّثه بوده است دختر امام شرف الدّین احمد بن احمد المقدسی و زوجه شیخ بهاء الدّین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدّین صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدّث روایت حدیث کرده و مسلم شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهارشنبه از ایّام معدوده یعنی از عشر اوّل ماه ذیحجّه سال هفتصد و چهل هجری درگذشته است

صفیّه بنت مجد الدّین

پدرش امام مجد الدّین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الأزدی از مشایخ محدّثین و خود محدّثه بوده است معروف بست الشّام از ابن عساکر محدّث و اصحاب یحیی الثّقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدّین البرزالی استاد صلاح الدّین صفدی از مشار الیها استفاده نموده صلاح الدّین گوید صفیّه بنت مجد الدّین زنی بود از اهل صلاح و برکات در آخر عمر قصد زیارت مکّهٔ معظّمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینهٔ منوّره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی صلعم گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری اتفاق افتاده



صفیه بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری متولد شده و از نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کسب علم نموده از اشخاصی که محدثه مشهوره اسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیة

یکی از شاعره های حماسه است و از جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته و در باب مراثی دیوان حماسه درج است

كنا كغصنين في جرثومة سمقا
حينا باحسن ما يسمو له الشجر
حتى اذا قيل قد طالت فروعهما
وطاب فياهما واستنظر الثمر
اخنى على واحدى ريب الزمان وما
يبقى الزمان على شئ ولا يذر
كنا كانجم ليل وسطها قمر
يجلوا الدجى فهوى من بينها القمر
فاذهب حميدا على ما كان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیهٔ زاهده

از نسآء زاهده ایران و معاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد و صلاح مشهور و ببرکات و میامن انفاس معروف و جمع کثیری از زن و مرد بمشار الیها اعتقاد و ارادت داشته و قوتلغ تراکان خاتون خواهر ضلعی سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیه زاهده بوده و از فرط اخلاص

بزیارتِ او میرفتند و یکی از زیارتها سراج الدین قبری شاعر ماهر را با خو بمحضرِ صفیه برده و در هنگام صرف غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرفِ نظر شد

صفیه

دختر جمالِ خلوتی آگه از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزید خان ثانی سلطان عثمانی جمال خلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد وطاعون مردم را هلاک مینمود جمال خلوتی از جانب شخص سلطان و قاطبهٔ علما و صلحا مامور شد که بمدینهٔ منوره رود و بروضهٔ مقدسهٔ نبویه متوسل شود و دفع آن بلیات را ملتمس کرده همان روز که مشار الیه عازم شد و با سکدار قدم نهاد همه بلاها رفع شد و دیگر کسی آسیبی ندید و این دلیل بزرگوار بی و توقع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صدمانی که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودنِ من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهادِ پاک باد خلاصه او تو اِعزیمت نکرد و قصد حج و زیارتِ خانهٔ خدا نمود و در حوالی جبانم راه سرای قرب پیش گرفت و تزویج صفیه بسنبل افندی برحسبِ وصیتِ او شد و سنبل افندی از اخص خلفای جمال خلوتی بوده است.

صفیه خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابهٔ او منحصر بصفیه خاتون بوده بعد از جلوس همشیرهٔ سلطان مسماة باسماخان سلطان چند تن کنیز که ماه رویان سلطان فرستاد و او در جمع جواری زاید الوصف تمامک نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی



بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مراد خان ثالث با کنیز کانی که
اسما خان سلطان با وهدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نور بانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری
و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند باخذ و ضرب تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته اند و عقد را آورده گشودند
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را نمیدانیم
و میکونیم العهده علی الراوی
و صفیه بنت بجیر و صفیه بنت بشامه و صفیه بنت ثابت و صفیه بنت
الخطاب و صفیه بنت شیبه و صفیه بنت ابی عبید و صفیه بنت حمید
چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهمین اسم هستند
که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بوده و از اولاد آنحضرت عمر
و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند
صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابو الفدا گفته اند
و شرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از حیثیت حشمت اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید قبل از اسلام ضباعه عامریه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه در گذشت عبد الله بن جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شأن او را تزویج کرد اما چون او میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبد الله بن جدعان گفت ترا از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار ترا واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بگوئی در مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکهٔ معظمه است طنابی تا بید امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی بپردازی بعد از آنکه باین شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد هشام بن مغیره او را بگرفت و اولاً از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود ثانیاً زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تا بیده در میان دو کوه اخشبان امتداد دهند ثالثاً بیت الله را حکم کرد بمشار الیها واگذارند تا در خلوت عریاناً طواف کند

مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانهٔ کعبه را عریان طواف میکرد کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنا بر این از مطاف خارج نشدند و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد و میگفت

الیوم یبدو بعضه او کله　　　وما بدا منه فلا احله

و با موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او در گذشت و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینهٔ منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله



صلی الله علیه و آله بتزویج او میل فرمودند و مطلب ابی سلمه و سلمه بن هشام
اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف
شد

سلمه بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکه معظمه بحالت
ناخوشی مانده تا بعد از وقعه خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او
این ارجوزه را باو خواند

لاهم رب الکعبة المحرمه — اظهر علی کل عدو سلمه
له یدان فی الامور المبهمه — کف بها یعطی و کف منعمه

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات کرام دارای جلالت قدر
بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعه عامریه که شرح حال او گذشت
دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیه الانصاریه سیم
ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه
بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین
مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر یازده حدیث شریف روایت شده
وضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا — فلا یک موقف منک الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابیه است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده
و شاعر قطامی چون بدست زفر پدر ضباعه گرفتار و اسیر شده و بتوسط
ضباعه خلاصی یافته و بر اعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده
در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته است
و آن خالی از هجنه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهور از مغنیه های عباسیه که در سلک جواری ابن خلیفه
منسلک بوده و او را وقعه غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است



چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بوبال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذوالیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواند تا بخوانند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرًا
و ایسر جرمًا منك ضرّج بالدم

از آنجا که ذکر ابن بخون در شعر بود امین را بد امد و متشئم شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها | ان التفرّق للأحباب بکّاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم | حتی تفانوا و ریب الدهر عدّاء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین مکدّر شده بضعف گفت ایا غیر از این بیتهای شوم شعری نمیدانی بار سیم این اشعار را تغنی کرد

اما و ربّ السّکون و الحرك
انّ المنایا کثیرة الشّرك
ما اختلف اللیل و النّهار و ما
دارت نجوم السّماء فی الفلك
الّا لنقل السّلطان عن ملك
قد زال سلطانه الی ملك

امین گویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را انحضور خود راند و درهمان وقت قدح بلوری که از وی در مجلس بود و مصنع نام داشت بخود بپای شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته و وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصّباح

یعنی روشنائی صبح و ام الخیر خدیجه محمد که پیشتر ذکر او شده بدین لقب خوانده اند



واو در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابو بکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد در سنه ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت است مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حباله نکاح ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمد نام پسری بوجود آمد و چون نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهده امور ملکی بر نمی آمد لهذا زمام مهام حکمرانی در کف جده او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال تمام در حلب حکم راند ملک مؤید ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون ملک ناصر نواده او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجه ثبوت رسانید و مستقلا در حلب مشغول حکومت شد وضیفه نیز از جواری ابو بکر و مادر معتبر مشهور ابن سیرین است

حرف الطاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از کمال حظوتی که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمل و جلال او بدرجه رسید که فوق آن متصور نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور اسکنه الله فی دار السرور در تذکره نقل مجلس که در حقیقت ترجمه احوال

اماء شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن

از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که او از مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده و طنطنهٔ جاهش هور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را نوربخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و گلستان عفت دار السلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عماراتی در دار الخلافهٔ طهران محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف گروهی خرج آن بنای عالی و صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوا که بنی نوع انسان را مادر است تا امروز صالحه و مقدسه باین خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده اگر فخر نوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم روا چون شأنش زیاده از آن است که بتحریر آید در مجلس اول که مخصوص شرح حال شاهزادگانست ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان امسال کتابی ترتیب داده ام موسوم بپرورده خیال و آن نسخه بسیار خوبی است و تاج الدوله با دقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است

(انتهی)

نواب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه نور الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظم این دولت جاوید نشان میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ ایشان نمیدانند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرب او در حضرت خاقانی و منتهامیلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده

گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حق تعلیم و سمت پدری نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر



بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقانی دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب دادند و عنبرچهٔ مرصع بر نسیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود که امپراطریس روس برای آغاباجی دختر ابراهیمخان شوشی که آنهم از زوجات بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه فرستاده بخیمهٔ آن زمرد بسیار درشت و دور دورش یك قطار الماس بسیار ممتاز و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچهٔ گران بها را بشش هزار تومان خریدند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرر فرمودند یازده هزار تومان بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیت را

بنظم آورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه	گذشت از آن سرم از طارم ماه
همیشه بخت با او هست و بود	کسی با ذات غیر از سایه همراه

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسدالله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلیخان نوائی او را بزنی گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قایم مقامی یافت   میرزا ماه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقبه به منشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زنی حبشی بیك نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت کرك یراق آن دستگاه شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید و میخواست



خود را خواجه مادرزاد بخرج دهد

آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان
میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بدرک است	این جهان گوئی که خود حنیبلک است

از مراحم مخصوصه حضرت خاقان خلد مکان در باره تاج الدوله آنکه از روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه و کل خانواده شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادهائی که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت طوری فراهم که فوق آن متصور نبود و تاج الدوله همه عیدی و اشیاء ظریفه نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانخانها متعدد برای هریک نفر اخور موجود و مهیا بود

میرزا علیمحمد خان نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله که شمس الدوله دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد حرم و اطاق مرصع خانه تاج الدوله شدم و دیدم پشتی مرصع مخده و مسند مرصع متکاهای مرصع تنگهای مرصع آینه‌های مرصع مجمرهای مرصع و پرده‌های مروارید دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید میگفتند شاهزاده شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه خاقان بکفنه او زدند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد

تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجه کمال رسید شاهزاده شجاع السلطنه به اجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه



التفات و عنایات خسروانی از ساعت سعد آن عقد بوده بر هم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان
معمارباشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر
تالارها و آینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت
نبودند مگر دختر آقا محمد رضای موسیقیدان ملقب به شاه و پردی خان
که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودند
و بیگم رستم آبادی ملقب به پادشاه و چند نفر خز جواهر پوش که کارشان
ساز و آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند
مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار
میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشارالیها از دفتر برات
صادر میشد و بقیه اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد
تاج الدوله از برکت تربیت معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب نشاط در نوشتن که
مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین
بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بناخوشی وبا
مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا
درگذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به
تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند

از کبی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد
خوب شد بر توبه زد آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر سلطان سلامت دولت پیر مغان برجا

آقا شاه

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

ولها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است — دیگر نکند هوای گلزار

ولها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند — شاید ز ره لطف تو از خانه در آئی

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصر الدین شاه) دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کامله پدر نامدارش مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار می آمد و خود در این خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هرگونه اختصاص و مزیت میباشد بجوانانی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از این بطن طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمائی و مملکتداری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد یافت و چیزی نگذشت رسماً اینخبر را انتشار دادند و بلوازم اینکار از هر جهت پرداختند اما افسوس که آن غنچه نو شکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد و از این گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب اینکه این سانحه غم افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد



و سنه هجری و سال دهم شهریاری شاهنشاه جهاه خلد الله ملکه و سلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است کرتا یکدیگر آمیخته اند)
اما شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

والحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده بر این طول دهیم
غمی را تجدید نموده ایم و بر الم افزوده رضا بقضای الهی داده از این مرحله در
گذریم و راه تسلیم سپریم
هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصه شاهانه و مزایای
مخصوصه خود در حرم جلالت خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملا مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالتها

طبقه

گویند از بنات بادانشور درایت عرب دختری بوده مسماة بطبقه
و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حباله نکاح آورده
بنا براین گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر در خور یکدیگرند
و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که با هم کمال تناسب و توافق و موازنه
آید میگویند وافق شن طبقه
در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در هر جا جستجو
مینمود تا دختری را بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم مردهکده بر اسب خود سوار شد بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من تو را ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سوال
در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راه

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت بر اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده گفت عجب ساده مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آن را از کاه جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آن را چگونه خورده اند شن باز ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازهٔ روبروی آنها نمودار شد شن از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو جاهلی ندیده ام میبینی که بگورستانش برند و میپرسی مختصر آنمرد شن را یکباره ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانهٔ خود فرود آورد و او دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمان تو کیست گفت مردی است نهایت احمق چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت حمق او از چه معلوم است آنمرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر زیرک گفت پدر این مرد احمق نیست بلکه داناست و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آنرا سلم فروخته و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده می‌گفت آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده گذارد یا نه آنمرد چون این سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن گفت اینها را تو خود ندانستی بگو گوینده آن برای تو کیست گفت دختری دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آنمرد راضی شد عقد ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیلهٔ خود برد و اهل قبیله نیز هوش و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در تمثیلها این سخن میگویند

وافقه فاعتنقه (انتهی)

وبعضے گفته اند شن بمعنے قرابۂ کوچک است وطبقه سرپوش هر چیز را گویند ودر حق هر دو چیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنے قرابه موافق سرپوش در آمد واوفق للشئ من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمه بن سمره بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور عصر خلفا امویه است واو باسم مادر خود شهرت یافته واورا یزید بن الطثریه گویند مشار الیه در سال صد وبیست وشش هجری در رکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت وخواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمه حالش گذشت ابیاتے در مرثیه او بنظم آورد که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل ورا این گفته است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنے عباس صاحب طبع شعر وظرافت از هوا خواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه واطوار وگفتار اوی نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از فراد مسطورات کامل ابن اثیر وحدیقة الأفراح در مجلس تغنے در حق مشار الیه گفته وامام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بود است

لیس یجری علی لسانی شئ ... شهد الله لی سوی ذکراکا
ذاک ان الفواد قد صار مذ ... جری لود بیننا مأواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی ... فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا ... هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده ... الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعنی فی الوصل منک تعللا ... وارکنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها ... وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وفا الذی ... ازالک عما قد عهدت ولا ادری



ایضاً

ایضاً

فلو ان شرق الارض بینی و بینکم — و قومی وراء الشمس حین تغیب
لوافیتکم اطوی السباسب بینکم — و قال الهوی لی انه لقریب

طغای الخوندة الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است و در اصطلاح خود آنرا طغای خوند میگفتند و پیشتر در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود و بعد در سلک ازدواج او در آمد و حظوتی بهم رسانید چه جمالی بکمال داشت و ابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد و طوری اسباب آسایش او فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزیها در آنها کاشته شده بود بر شتران بار کرد و ماده گاوها همراه برداشت که هر صبح و شام شیر و پنیر تازه آماده باشد مقریزی گوید هر وقت برسم ایام حضر در بین سفر الوان اغذیهٔ لذیذه حتی سبزی و پنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی قاضی کریم الدین مزبور و سایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند و با او احترام سلاطین مینمودند و زمین میبوسیدند در سال هفتصد و سی و نه مشار الیها بار دیگر بزیارت خانهٔ خدا رفته و امیر بشتاک را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد نفادیم زیاد نیز بخونده طغای اهدا مینمود و بعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شأن بود تا در سال هفتصد و چهل و نه هجری بمرض وبا در گذشت و در خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد و هزار نفر جاریه و هشتاد نفر خواجه و اموال کثیره از و بجا ماند او را بعفت و طهارت و کثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد را جهاز مرتب ساخته و برای هر یک معاش قرار داده و برای پیر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود



طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی بوده سلطان مرحوم او را بزنی بپاشی افندی شاعر داده یکی از احبای پاشی افندی با وطینت گفتند که با طوطی همدم شدید بنابراین در این باب فیما بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزای والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در همین تألیف خود گوید مشار الیها بقدر تحریر مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق سلیمان خان صاحب القاب شامخه مأمور فرموده اند اینک مدت بیست سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن رانده وقتی هم بیتی دو غزل بعرض حضرت رسانیده منش آموزگار بوده ام این دو شعر از وست

اگر بدرد دل من نمیرسی ز تغافل — برم ز دست تو بر در گر امیر شکایت

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند

ز عارض شرم مهر و فا باشم — کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

گویند مشار الیها وقتی در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده و او این بیت را گفته است

حمام طیبة لا حمام منجاب — حمام طیبة سخن و اسع الباب



همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیه

حلیله ابو قتاده انصاری از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و دختر براء بن معرور و صحابیه جلیلة القدر بوده و حضرت رسالت پناهی
این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة ولا جهاد و مفاد آن این است
که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی
والده ابو موسی را ظبیه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریه مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم
موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلاً حجازیه بوده بعدها
در عراق نیز زیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وزر از ادیبه‌هایی است
که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمه حال عائشه استقصا
نموده و ما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید
عائشه ام المؤمنین حلیله جلیله حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
و علی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبد الله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن
عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیة التیمیه پدر او
در جاهلیت از رؤسا و اصحاب بصیرت بوده و در میان قریش محترم



و در مشکله بین امور از قبیل قتل و دیت موءتمن شده آنچه او تعیین میکرد مقبول بود و اعتلای خود ما در شام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله دائر و مشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و او شش ساله بود و هنوز حضرت نبوی بمدینهٔ منوّره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن حضرت مشرّف شد یعنی صیغهٔ عقد جاری گشت در سن نه سالگی زفاف صورت پذیر گردید و آنوقت خاتم الانبیاء در مدینهٔ طیبه تشریف داشتند عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف این مدت از احادیث نبویه و عادات و حالات محمودهٔ آنحضرت آنقدر ضبط و روایت کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه و مسائل دینیه سند گردید و او را بفقاهت و علم و کثرت حدیث ستوده گفتند ربع احکام شرعیهٔ ما ازو منقول است و این دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشه و خذوا شطر دینکم من الحمیراء کرده حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج الیه ماست و بنا بر حدیث ثانی مضعف آن از مشار الیها ماخوذ و منقول است بعلاوه با ایام و اشعار عرب نیز آشنائی داشته و از آنجا که انواع علوم اسلامیه و جاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته اند

ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید و نزد عائشه رفتیم او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم

امّا در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده و گفته است من هیچ خطیبی ندیدم که از عائشه بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از کبار تابعین عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرایض و طب و چه در علم اشعار و انساب عرب از عائشه من کسی اعلم ندیدم

احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبه های ابو بکر و عمر و عثمان و بعضی

خلفای دیگر را از مقالهای مبنی بر موعظت و نصیحت شنیده ام از دهن هیچیک سخنی بجزالت و فصاحت سخنان عائشه استماع نکرده ام اما کثیر الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است که دو هزار و دویست و ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در یکصد و شصت و چهار آنها شیخین یعنی بخاری و مسلم اتفاق کرده اند و فقط در پنجاه و چهار حدیث بخاری و در شصت و هشت حدیث مسلم راه انفراد رفته اند و فور اطلاعات عائشه با ایام و اتفاقات عرب نیز هر وقعه را با اشعار و اراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد و بتفصیل آن را میدانست با اینهمه فضایل و مناقب رغبت او بدنیا کم و صدقه او زیاد بود چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدست او رسید همه را تصدق داد و یک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت و اینفقره بروایت ام ذره خادمه مشار الیها بر ثقات ثابت شده است   از آثار صحیحه در حق مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از و و مجیدی است که در یک حدیث شریف فرموده و میفرمایند از صنف رجال بسیاری بکمال رسیده اند اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فضل و رجحان عائشه بر سایر زنان مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را جداگانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تادمه بلحم   فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان و گوشت و لقمه چرب روغن داری است و غذائیت او نیز مسلم است بلذت خورده و بسهولت مضغ میشود و بدینجهت نزد عرب غذای مطبوعی است و با هیچ غذا تبدیل نکنند چه بسادگی مانوس اند و از ثرید بمجبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت شامل مدح بزرگی است

در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح و فصیح است عوام محدثین این لفظ را با یا و عائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت

وکنیت مشارالیها ام عبدالله بوده زینب بنت ابی سلمه خواهرزاده خود عبدالله بن زبیر و این زینب را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامه قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ خود موسوم به مرآت الادوار و مرقاة الاخبار گوید اغنیای اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین با آنحضرت عرض کرد بفرمائید مردم باین معنی تقیید نورزند و هر جا که آنحضرت باشد هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عایشه مرا ایذا مکن که وحی در فراش غیر وی بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را برانداشتند تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عایشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عایشه پرسیدند از مردان فرمود پدر او و در بعضی کتب سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نمیبینیم و آن نسبتی که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل تا داده و میگوید از بیجهت است که ما شیعه را در رفتار و بخود افکار میکنیم روح ما از آن بیخبر است و اگر کسی چنین تصوری در حق کنیز خانه همسایه حضرت پیغمبر علیه صلوات الله الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایره دین و دینداری خارج میدانیم شاید وقتی او غاد فریقین در مشاجرات جاهلانه خود باهم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را بآب و آتش

شنیده و سوخته و دانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند داعی هوای
نفس پیموده و با کمال پیغمبر شعر مسابقه نموده و با وجود این پنهان نمائیم
که شعر را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه
آنحضرت بود و کلینی با حمیراء با و خطاب میفرمود آن کدورت بوقایع
واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است آیا عایشه
با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را
از دهن مبارک پیغمبر ص شنیده و خدمات آن بزرگوار دین مبین اسلام
اغلب در مرأی و مسمع مشار الیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را
بمخالفت تحریض نکردی و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی
علیه السلم خصمی کند باید او را ذیحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینکار
و بسیاری از کارها دیگر را بخدا باز گذاشته امیدوارم گناهکاران
توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه
مسلمین امروز در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و
ائتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته
شده

و از اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده
دو بیت بطور ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعراء بسیار مینموده از جمله بعد از
رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میگفته والله العظیم پیغمبر ص چنان
بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود



نمی بید فی الدّاجی البهیم جبینه
یلوح مثل مصباح الدّجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحقّ او نکال لملحد

و در وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنّا کندمانی جذیمة حقبة
من الدّهر حتّی قیل لن یتصدّعا
فلمّا تفرّقنا کانّی و مالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

و این دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره گفته و مالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابو بکر در گرفت کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبهٔ هفدهم رمضان سال پنجاه و هشت هجری در گذشت و حسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قایم مقام بود بر او نماز کرد و مروان خود بقصد حج بمکهٔ معظمه رفته بود و مباشر امر دفن عایشه خواهر زاده هایش عبد الله و عروه پسران زبیر بودند و قاسم بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشهٔ النبویّه

دختر حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السّلم است چون از خاندان نبوّت بوده باین اسم مشهور شده و کدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق و جدّ امام محمد الباقر و جدّ اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد و سلسلهٔ نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الاف التحیة والثناء و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منهی کرد
و اظهار نبی باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر جمیع فرایض
قرار داده ابوذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند
لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا لا ینفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه
الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویة از عابدات مجاهدات بوده و در مناجات خود فقرات
ذیل را ابد درگاه عزت عرض مینموده
وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدک بیدی واطوف به
علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی
عائشه نبویه در سال یکصد و چهل و پنج بدار بقا ارتحال جست
و در باب القرافه مصر مدفون گشت علیه و علی آبائه الالف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن ناصر الباعونی است و از بسیاری فضلی که داشته او را
فاضلة الزمان میگفته اند درجه علم و کمال او از قصیده که در مدح
حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفته و الفتح المبین فی نعت الامین
نام دارد معلوم میشود و مطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیده میمیه بسبک بعضی از صاحبان قصیده بدیعیه مثالها



اسلبی

اسامی انواع محسنات بدیعی را ایما ذکر کرده است و طلاقت الفاظ
و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از ان او را بطور اختصار شرح نماید
و آن بطرز خزانة الأدب ابن حجة الحموی است بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را باین عبارت ابتدا میکند که
الحمد لله محلّی جیاد الأفهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه
قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة بسلامة الطباع سافرة عن
وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ
نعتیهٔ او اینست

علوا لما لا جلوا حسنا سبوا امما — زادوا ولا لا فنا صبر فشا سقم

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و دو بیت مسطور
در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از قبیل مناسبت ایراد کرده و الحق بلیغ دیوان

شعر برابر است میگوید

كأنّما الخال تحت القرط في عنق — بدا لنا من محيّا جلّ من خلقا
نجم بدا في عمود الصبح مستترا — تحت الثريا قبيل الشمس فاحترقا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا
بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحر او است گوید

سؤال

ما قولك يا سيّدنا العالم — في رجل دبّ على نائم
تفخّخت تحسبه بعلها — وهي بما الذّ طاد ائم
فاستيقظت فابصرت غيره — عضّت على اصبعها نادم
فهل لنا من فتوة عندك — مأجورة في ذاك ام آثمة

جواب

قالت لكم سيّدتكم العالمة — انا لأهل العلم كالخادمة
أنقل ما قالوا وما خبّروا — عن الّذي قد نكحت نائمة
ألشافعي قال لها اجرها — ما لم تكن في نكحها عالمة



والمالک

والمالکی قال انا فتوتی / ما جوزه فی ذاک لا آثمه
والحنفی قال انی رذفتها / فی ظلمة اللیل و هی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی / فی هذه النکحة کالآثمه
لو لم یکن لذ لها طعمه / لانتقضت من تحته قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند وطبع لطیفی داشته این دو رباعی از وی در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطیده است
در گوش کشیدهٔ که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی تست
کان ابر کرم تمام عالم دیده است

تا من چو شب وصل تو بگشاید راز / ناکام از شام کند صبح آغاز
با اینهمه گر عوض کنندم ندهم / کوتاه شبی از آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی / تساقط من عینیک سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا / ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشة القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را بسیار خوب می گفته و در رسائل و مکاتبات نیز یدی طولی داشته در کتب مطالعه اشتهار یافته واو را مقدم ادبای اندلس دانسته اند عم او عبد الله طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در فن شعر و انشا نیز ماهر بوده و عائشه در شعر برتر از وی بوده اند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه در مدح ملوک نظم کرده و عرایض خود را مستقیما بآنها اظهار می نموده گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک



پادشاه را نزد او دیده بدیهه گفته است

اراك الله فيه ما تريد ولا برحت معاليه تزيد
فقد دلّت مخائله على ما تؤمّله وطالعه السّعيد
تشوّقت الجياد له وهزّ الحسام هوى واشرقت البنود
وكيف يخيب شبل قد نمته الى العليا ضراغمة اسود
فسوف تراه بدرًا في سماء من العليا كواكبه الجنود
فانتم آل عامر خير آل زكا الابناء منكم والجدود
وليدكم لدى راى كشيخ وشيخكم لدى حرب وليد

در نفح الطّيب مسطور است که عائشهٔ القرطبیّه خطّ را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکرار نکاح نمود وقتی یکی از ثقلای شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لكنّني لا ارتضي نفسي مناخا طول دهري من احد
ولو انّني اختار ذلك لم اجب كلبًا وكم اغلقت سمعي عن اسد

عائشه امّ ابو عبد الله

مادر عبد الله الصّغیر آخر ملوك اسلامیّهٔ اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلّی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب می گویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشك حسرت از چشمهای او جاری شد در اینوقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیّت و غیرت مشار الیها میباشد و صورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تورا زادهٔ خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آنرا نگاهداری



خیرات حسان

ایا بنو اثنی از دلیران جان باز که روز بر لوای محمدی صلعم جای داشتند استغاثت نمایی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو اگر غلبه بر آنها بنو اثنی از عهده حفظ وطن خود هم بر نمیامد زیب و زینت دنیا تو را فریفته سرا و عمارات را بر مهام ملکی ترجیح دادی و شب و روز در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی صلعم را که در کف تو ودیعه نهاده بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مامور چکار شدند و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش میکردم و اعتنائی بجراست ملک و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذایذ نفسانی خود بدست اعادی داده آنها را قربانی ابتداء کردم تازی نژادان بادیه‌ها شما را برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و باین صحاری وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیه رفیعه دولتی و کتابخانه‌هائی که منبع معارف بود و باین چشمه‌سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و بآن چمنهای با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر صلعم بود چسان مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایبر و مانیر تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطه بی مبالاتی و فرومایگی تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهد نمود

بگریز ای سست عنصر بگریز بعد از این سلطان عرب را در کشور او حکمی نباشد و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیهٔ عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیده تو ادراک و

امتناع



استماع این خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچاره کان ملک را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او کسیست که در زیر این خاک جای دارد

عائشه چلبی

شاعره مشهور اسلامبول چلبی قادین ندیمه سلطان سلیم ثانی است که در حروف حا ذکری از او شد عاشق چلبی و قنالی زاده حسن چلبی در تذکرهای خود مینویسند مشار الیها نبیره شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیله شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه چلبی بر شواعر روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهری و زینب جلائی و آفاقی و جهان و دلشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد در رغبت

بدعا گوید

دعا تمثیلی یوسف کبی هردم — کیم اکا مشتریدر خلق عالم
ویردهر کیشی مقدرنجه کوهر — انک تا مشتریسیدر او لالو
سن اولدک شمدی هم اول زمانه — قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کنودبنیجه دشنه انده یوزن — خریدار اولدی اکا جان ویردلر

عائشه چلبی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میگردد و در آن وقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد این است

اقسمت الی الرب هو الحی جلیل — فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده زبانم — الدمع من العین علی الحال دلیل
البته بو حالمدن اولور یارک خبردار — فی القلب من القلب الی القلب سبیل

عاشق



عاشق نیجه صاغ اوله چو سندن اوله آیرو   العاشق من هجرك فان وعليل

حاشا که (مراد) ایلیه غیره بلره میلی
فقلبی لك من مهد الی اللحد عمیل

غزل حبّی قادین

فوق صنت الی الله هو الرب جلیل   حیّ صمد دام له الفضل جمیل
بو قوار لغن اثبات ایچون غیره تکلف   للعقل له یشهد والنقل دلیل
عدل ایلیون اول شرکه بوله حق تقرب   الشرع شریف والی الله سبیل
اقسر نوله دل عارضك آینکو روب ایچاف   الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

بو نظم شهد نیجه نظیره دیه حبّی
فی الحزن مضی العمر هی الآن علیل

این بیت بدیع نیز از نتایج افکار عائشه حبّی است
راستدر وفادار مها نند صبل تو نیا
بر هزار از دیدهٔ مخموره کیر مش چیقمشز

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شهر اماسیه نوشته واورا منلا
حبّی سی هم نوشته اند

عائشه بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است ودر انباء الغمر فی ابناء العمر
که از مؤلفات جلیلهٔ حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی است
در ترجمهٔ وفیات سال هشتصد وچهل هجری ذکر او شده اشتهار مشار الیها
بجهت علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی
حاضر شده واز محدثین مصر وشام اجازه ها عدیده گرفته ولادتش در سال
هفتصد وشصت وهشت اتفاق افتاده وقاضی عز الدین ابن قاضی المسلمین
برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خط را خوش
مینوشته بسیار محترم بوده وطلاب از وچیزها روایت نموده اند

عائشه بنت الخطیب



دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشرهٔ مبشره بوده این عائشه غلامی داشته قند نام که او را آزاد کرده که بعد روزی در مدینهٔ منوره خاک انداز بوی داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد قند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانهٔ عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجله و از آنوقت اینکلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطا من قند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشرهٔ مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمیپوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خالهٔ این عائشه باشد ابد او را برادر زادهٔ خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یک دختر که او را نفیسه نامیدند و طلحه بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله در گذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضرهٔ سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

ادرا

اورا ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنابر بعضی روایات مصعب بن زبیر او را بزنی دو زوجه خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیربها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار واشعار عرب معروف است

پوشیده نباشد که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفتند و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها | بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا تابعیات و حلیله عبید الله بن عباس عمزاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مامور بیمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادر شان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنی اللذین هما | کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس بابنی اللذین هما | مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنی اللذین هما | قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من دل والهة حری مدلهة | علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا وما صدقت ما زعموا | من افکهم ومن القول الذی وصفوا
انحی علی ودجی ابنی مرهفة | من الشفار کذاک الاثم یقترف

در تاریخ



در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن فارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی ست مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و هجری قدم بعرصهٔ عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجه اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف بابن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکهٔ معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و البها زهیر و ابن دبلاق و ابن دقزخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجهٔ حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه که در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر متاخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و یازده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه) بوده است



بوده است مشار الیها نیز از محدثه‌های مذکوره در انباء ابن حجر میباشد
از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از
اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الدشتی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و اسمعیل بن
مکتوم و وزیره بنت المنجا از جمله کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند
و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار
حدیث و چندین جزء از اجزاء شریفه خوانده‌ام عائشه بنت محمد در دمشق
شام در حالتی که تقریباً نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی
الاولی سال هشتصد و سه هجری در گذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیر میگفته اند
و از محدثه‌های مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته
و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان
صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او
دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود
از محدثه‌های معروفه است و برادرش از و اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن
احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی
و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و
ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل
علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت
تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره
در شام از و اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همه اولاد و طلاب او از
مشار الیها استفاده کرده اند ابن رزین اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت
بود اما چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد و ولادت او در هشتصد و

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاده

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر ملک روم بایزید خان بوده از قراریکه در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشته اند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة ابن ابی العاص ابن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفه عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزی داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابوس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلداده خود را میدید و دلداری میداد چون عائشه بنت المعتصم از این حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن قابوس منغص شد و از خود رابیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه تمام مهارت بفضلا و ادبا مایل و از غایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیه برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابوس معجلا بخانه آمده هدیه ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

کتبت الیک و لم احتشم　　و شوق المحبین لا ینکتم

و انسی نیتم بمن قد علمت　　فان غاب عن بصری لا نیتم

فمنی علی بها و ارحمی　　بتربة والدک المعتصم

عائشه



غائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینم داخمق
حیرانم پس یکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببر دارو بنزد آن مرد ببر و این نامه را
نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس
سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابک فیما ذکرت — وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیک کما قد طلبت — علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تخشبها لوقت المبیت — کما یفعل الرجل المغتلم

ملکه آرزو داشت نزد عیسی بن قابس ماند هنگام مراجعت ابیاتی
عیسی نوشته باو داد که بعائشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات
این است

سألتها قبلة فضنت — ولیس ذا افعل من تعشق
ولم ازل خاضعاً لدیها — اضرع قدامها واقلق
فما رأتنی لذاک اهلاً — ولا رعت من لها تملق
فعاتبتها عینی فقلبی — من شدة الوجد قد تمزق

چون غائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت
این کنیزک را برای عیسی بن قابس ببر که از دوست و فتنه که من او را نزد
او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را
در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال — ولست فی ذاک بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها — بفیک طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها — فلیس کل العباد یرزق

غائشه بنت النسیف

دختر ابو بکر النسیف ابن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدثه و عم زاده
بدرالدین ابن قوالج محدثه است و از محدثه های مشهورهٔ شام بشمار آمده
ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را درج و وفات سال هفتصد و



نود و سه ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز وغیره روایت حدیث کرده و وفاتش در شوال السال المذکور اتفاق افتاده است

الشیخة عائشة بنت یوسف الدمشقیة

از نسوان باکمال بوده و کتاب منازل السائر بن عبد الله الهروی را که در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیة فی المنازل العلیة نموده و عبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائه چهارم هجری است

وغیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامة بن مظعون و عائشه بنت عجرد میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد الغابه و عائشه دختر یکنفر حربی باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما در وقایع سال هزار و شش هجری میگوید عائشه مذکوره که آنوقت زوجه بکر بیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پس از آن جرابی انداخت چون او منشق شد چهار ده طفل تام الاعضا در آن دیدند کردند و از آنها ذکور و باقی اناث بودند و هنوز حیات در آنها سرایت نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میگذارند چنانکه عائشة بن نمیر بن واقف بگفته صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه در نزدیکی مدینه منوره باو منسوب است و عائشة بن عثم نیز مردی است که منشا مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال مسطور است

عابدة بنت محمد الجهنیة



مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم بتذکرة الخطاطین باشد ذکر این زن نموده گوید عابده مشار الیها زوجۀ عمر بن بشیر زاده و از زهاد بوده و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی را و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده شوخی در کتاب تحفة الخطاطین از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدینه

از ادیبهای اندلس و از فضلائی است که از مشرق بدانجا رفته جنسیا برده بوده و در مدینۀ منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلم او را بحبیب بن الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده و دحون او را باندلس برده و اگرچه دختر سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته اما نظر بفضایل عابده دحون او را همخوابه خود قرار داده و از او ام ولد شده است مشار الیها از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینۀ مطهره حدیث روایت میکرده در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن مسلم نوادۀ مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و غلطه را فتح کرده و محل داخل در سور را که منهدم بوده تا جامع عرب که در آنجا واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عم زادۀ عمر و خواهر سعید بن زید از عشرۀ مبشره است که بحبالۀ چند تن مشهور بوده اول عبد الله بن ابو بکر بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده و در واقعۀ کربلا در مرثیۀ آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا — اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا — جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابو بکر بطوری مفتون عاتکه بود که هیچکار اقبال نمینمود



حتی یک نماز جمعه را ترک کرد لهذا ابو بکر حکم کرد او را طلاق دهد پس از چندی بحالت آشفتگی بهم رسانید ابو بکر باو رحم نموده اذن رجوع داد بعد از آنکه عبد الله در محاربهٔ طائف بزخم تیری در گذشت عمر او را بزنی گرفت بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر که از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتیکه در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن جرموز کشته گشت چنانکه ذکر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود که هر کس عاتکه را بزنی گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتکه برای هر یک از شوهرها خود مرثیه‌ها فصیح بلیغ گفته است

عاتکهٔ بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است که ترجمهٔ حال او گذشت مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم تر بوده گویند عاتکه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بآواز مشغول بود و از آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما ... ان الهوی یدع الکرام عبیدا

دختر که مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا عاتکه بتعریض گفت بنداد زیات هم مرد است آیا از کرام شمرده میشود (بنداد شخصی بوده که روغن زیتون میفروخته و بیستی شهرت داشته)

عاتکهٔ بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از فصحای زنان قریش بوده اگر چه از شش دختر عبد المطلب جز صفیه ظاهراً هیچیک بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید کاینات او را داخل در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا ... بدمعکما بعد نوم النیام

اعینی



اعینی واستعبرا واسبکا | وشوبا بکائکما بالندام
اعینی واستخرطا واسجما | علی رجل غیر نکس کهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات | کریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد | وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامة | ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین | وفی عد ملی صمیم اللهام
تبنك فی باذخ بیته | رفیع الذوائب صعب المرام

وابیات ذیل کردر تعریف شجاعت وحماسه است ودر اواخر باب اول دیوان حماسه ثبت شده نیز از مشار الیها میباشد

سائل بنا فی قومنا | ولیکف من شر سماعه
قیسا وما جمعوا لنا | فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا | والکبش ملتمع قناعه
بعکاظ یعشی الناظرین | اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالکا قسرا واسلمه رعاعه
ومجدلا غادرنه بالقاع تنهشه ضباعه

در کتب سیر مسطور است که بعد از وقوع هجرت عاتکه بنت عبد المطلب در مکه خواب دید شتر سواری بمکه آمد وندا کرد که ای جماعت بیوفا تا سه روز دیگر بمحل مخاذیر وجائی کردو آنجا خواهید افتاد ومرد بر سید بعد دو بالای کعبه اجلها الله وپس از آن در ذروه کوه ابو قبیس این ندا را تکرار کرد وسنگی بزرك بر داشته بپائین انداخت آن سنك قطعه قطعه شده هر قطعه بخانه افتاد عاتکه از این خواب چنین استنباط کرد که بقریش یعنی بر اهالی مکه که هنوز در کفر وشرك بودند بلائی نازل خواهد آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد وتعبیر آن فی الحقیقه جنك بدر بود گویند اگرچه عاتکه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشید نماند ومنتشر شد ابو جهل شنید وبعباس بطور استهزا گفت که تا بحوت

بزنان



بو تا بِن شما هم سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب که شنید خبر مقتولی جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدن خود را بطیب و زعفران زرد میکرد او را عاتکه می گفتند

عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکهٔ بنت نعیم و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد است که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجه عبد الملک ابو مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتغزل

حذر العدا و به الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طولانیست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از او نام میبرده معاویه او را با او جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکهٔ الغنویه در عرب از نسوان بنی غنی و چون رابعهٔ العدویه دارای مقام و لایت بوده و از جده های حضرت مسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را ابن العواتک گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العواتک من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد هاشم بن عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی آمنه بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکه که منشأ مثل انجب من عاتکه شده عاتکهٔ بنت مره زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث با تفصیلی در این عنوان

نگاشته



نگاشته خواهد شد انشاء الله
ومقصود از عواتک در قصیدهٔ معلّقهٔ حارث بن حلزة الیشکری حرائر
وخیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ ربیعه یا از بنی کلاب و بنا بر مسطورات
ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بوده بعد بترک او فرموده اند وغالیه دختر هرون الرشید بوده واورا
برای میل جعفر برمکی و زبیده هرون با براهیم پسر عبد الملک بن صالح
الهاشمی تزویج نمودند وحبابه محبوبه یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حال
او گذشت نیز غالیه نام داشته ومنصور خلیفهٔ عباسی را نیز دختری
بوده مسمّاة بغالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بعباد پدر معتمد امیر اشبیلیه
تقدیم کرده ومنسوب باو شده از اینجهت وی را عبادیه گفته اند وچون
ظرافت طبع وفضل وکمالی داشته ودر نظم شعر وکتابت ماهر بوده از
ادیبهای اندلس بشمار آمده است محفوظات او را در مفردات لغت زیاد
گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب بن قتیبه
نقل کرده که وی بعبادیه از افاده‌ها که در محضر علمای عصر خود کرده اینست
که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا
میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند واگر در صورت است فحصه
واین در آنوقت از غرایب اطلاعات ادبیه بوده واز علمای اشبیلیه
کسی نمیدانسته
در قدرت طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده
بود عباد بخیالی دوچار بیخوابی شده برخاست ونشست واشاره
بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تمام



تنام ومد نفها لیسهر   ونصبر عنه ولا یصبر

عبادیه ببدا رشده وفورا گفت

لئن دام هذا وهذا له   سیهلك وجدا ولا یشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیله مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمه اربعه سنیان باشد واو محدثه صالحه بوده وبا شوی خود کمال موافقت داشته صاحب تاریخ بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال با هم بسر بردیم ودر هیچ حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشت از زوجه دیگر وهر دو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال دویست وچهل ویك هجری ووفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله نخستین پسر ابو عبد الله تا سنه دویست ونود زنده بوده در سنه مزبوره در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشت وعباسه از عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی وخواهر هارون الرشید است واز ارباب سیر او را بفضایل ستوده اند ابتدا احمد بن سلیمان بن علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم صالح بن علی او را بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر نیز او را خواست با او مایل شد اما یکی از شعرا سه بیت در شامت عباسه گفته بود عیسی بشنید واز خیال منصرف شد وآن سه بیت این است

اعباس ان الذعاف الذی   نضلت لعیسی رقی الثافث

فتلت



قتلت عظیمین من هاشم — واصبحت فی طلب الثالث
فمن ذا الذی غمه عمره — یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی و عباسه میل مفرط داشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون باهم ملاقات نکنند و این مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید و آبستن شد و طفلی آورد و اینکه بعضی مورخین استیصال و اعدام برامکه را باین فقره نسبت داده اند صحیح نیست و ابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود این فقره را تکذیب کرده بنابرین ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد و با بونواس نسبت داده اند بیمعنی است و آن ابیات این است

الا قل لامین الله و ابن القادة الساسه
اذا ما ناکث سرک ان تفقده راسه
فلا تقتله بالسیف و زوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته و عباسه بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر و خالهٔ قطر الندا که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید و این عباسه در مصر بنام خود معموره بنا کرده است

عبیده بنت ابی شوال

از نساء قرن اول و خیار اماء الله و زنی بصرا و یه بوده که در خدمت رابعهٔ عدویه بسر نموده و عبیده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصاریه و محدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده و عبیدهٔ مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای اموییه و بشار بن برد شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده و شعرها در حق او گفته از جمله میگوید



یا قوم اذنی لبعض الحیّ عاشقة ‌ والأذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم ‌ الاذن کالعین توفی القلب ما کانا
هل من دواء لمشعوف بجاریة ‌ یلقی بلقیانها روحاً وریحانا

عبیدهٔ بنت ابی کلاب

عابدهٔ بوده است از اهل بصره که او را از اولیای مقام و لایت داشته اند در مائة اول هجری و با رابعهٔ عدویّه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر رابعه مقدم میداشته و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درجات اخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدهٔ الطنبوریّه

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیّهای عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبیدة فی الاحسان واحدة ‌ فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجهاً حین تبصرها ‌ واحذق الناس ان غنّت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیئ سوی الخیا ‌ نة فی الحب یحتمل

عتابهٔ ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفته این زن را استیصال آن طبقه مبتلا بمنتها درجهٔ فقر گردید آورده اند یکی از رجال آن عصر نقل کرده که بنده او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیرزنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خالهٔ خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متأسف و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها



وحلۀ سلبها ملبسها یعنی ای پسر که من متاع دنیا عاریتی است هر که بعاریه گرفت پس داد و حلۀ اینست که هر که پوشید بکند گفتم از عجایب هر چه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهار صد نفر جاریه در برابر من می ایستادند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعیدی رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکیرا فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متأثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز ازو پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت

بخواند

کل المصائب قد تمر علی الفتی ... فتهون غیر شماتة الحساد

ان المصائب تنقضی ایامها ... وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلتر بر چیزها مرگ است گفتم مگر مرگ را دیده این دو بیت

قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلی ... لکنما الموت سؤال الرجال

کلاهما موت ولکن ذا ... اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگر چه ابن خلدون این حکایت را تضعیف مینماید

عتبة بنت زرارة

ابن عدس الانصاریه از زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر در اشعار نام او را بطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانیه

بنا بر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی



یعنی پیرزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیهٔ بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرئهٔ مهزوله است امّا در اینجا مقصود ادیبهٔ اندلسیه که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او از زنان بسیار خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمة السعدی قائل اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبه و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و فصاحت عجفاء را ضمنًا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبه‌های اندلس و جاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در کذشته اسم او تفرّد او در علم عروض اشعار مینماید در نفح الطیب مسطور است که عروضیه کتاب کامل مبرّد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و تقریبًا در سال چهارصد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف در دانیه درگذشت

عریب

از مغنیه‌های مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی گوید بعد از جمیله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیه‌های قدیم است مثل عریب نیامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش مینوشته و شطرنج و تخته نرد را خوب بازی میکرده ظریف و بدیهه‌گو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی داشته که پا بر رکاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و در خانهٔ یحیی پدر جعفر میزیسته جعفر با او محبت

بہم رسانیدہ و بانزویج نمود اما یحیی بجہت پستی نسب آن دختر باین وصلت رضا نبود لهذا جعفر ظاهراً او را اطلاق داد و باطناً او برادرخانہ دیگر سا کن کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمہ متولد شد و فاطمہ درگذشت جعفر دختر خود را بدایہ مسیحی سپرد چون در سنہ یکصد و هشتاد و هفت بد بختی نام برامکہ را از صفحہ هستی محو کرد عریب را ابقا بیحیی باشیه هارون الرشید کہ عبداللہ بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند و در خانہ او تربیت یافت نوشت و خواند و آوازہ او بسمع مامون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بہم رسانید در سال دو بیست و هفتاد و هفت درگذشت در حالتی کہ نود و شش سال از عمر او گذشتہ بود ابن جوزی در کتاب الاذکیا گوید عریب را معتصم خلیفہ بصد هزار درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریۃ المامون

جاریہ محبوبہ مامون خلیفہ عباسی بودہ و کمال فصاحت و بلاغت داشتہ خلیفہ از فرط محبت باو میگفتہ

انا المامون والملک الهمام ... علی انی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجداً ... ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مامون گفتہ ای پادشاہ من پدر شما رشید بیش از شما بآتش عشق سوختہ کہ فرمودہ است

ملک الثلاث الآنسات عنانی ... وحللن من قلبی بکل مکان
مالی تطاوعنی البریۃ کلها ... واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاک الا ان سلطان الهوی ... وبہ غلبن اعز من سلطانی

رشید محبوبہای خود را بنفس خود مقدم داشتہ و شما نفس خود را بر جاریہ کہ مدعی محبت او هستید مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص تست و محبت پدرم میان سہ نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیک نفر بود و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکہ خالد بن یزید بن معاویہ



در حق رمله که زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طراً لأجلها　　ومن اجلها احببت اخوالها کلبا

ودر بکری گفته

احب لأ بنها السودان حتی　　احب لأجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عریب این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمة
لکم اوجه شتی والسنة عشر
عجبت لقلبی کیف یصبوا الیکم
علی عظم ما یلقی ولیس له صبر

عزّه

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است واورا کثیّر عزّه گویند و عزّه بفتح عین و تشدید راء بمعنی آهو برّه ماده است کثیّر در یکی از قطعات خود عزّه را نسبت بیکی از اجداد او داده وحاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتتنا خلة کی تزیلنا　　ابینا وقلنا الحاجبیة اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا　　ونحن لتلك الحاجبیة اوصل

کثیّر را بجهت کوتاهی قد او مصغراً نام داده اند چه کثیّر مصغر کثیر است گویند وقتی کثیر قطام بنت شحنهٔ خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بداشته و کثیّر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشتی چرا کابین حسنین و خال انکه قطام کما لحسین ظاهره را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامهٔ عظیم الهامهٔ هستی و چقدر خدا تورا پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیّر عزّه بگویند کثیّر در سال یکصد و پنج هجری در گذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزّه میگوید

هل وصل عزّة الا وصل غانیة　　فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کلّ ذی دَین فوفّی غریمه — وعزّة ممطول معنّی غریمها

وحکایتی این شعر راست که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از وست

وانی وهیامی بعزّة بعدما — تخلیت عمّا بیننا وتخلّت

لکالمرتجی ظلّ الغمامة کلّما — تبوّأ منها للمقیل اضمحلّت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است امّا چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده وابن خلدون نهایت پسندیده است

عزّة المیلاء

از مغنّیهٔ نهایت قدیم عرب است وقبل از جمیلهٔ مغنّیه در گذشته چون بسیار ندافتا متمایل بوده او را میلاء خوانده اند انصار کرام وبرا آزاد کرده اند ودر مدینهٔ منوّره سکنی گرفته واکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام میرسیده واشعار حسّان بن ثابت انصاری را میخوانده وسیّده سلام الله علیها را ابوقت وگریه می انداخته در حسن وجمال وخلق وخصال وعفّت وظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

وعزّة الاشجعیّه وعزّة بنت حارث وعزّة بنت خابل الخزاعیّه وعزّة بنت ابی سفیان از صحابیّات بوده اند وعزّة بنت الحارث خواهر امّ المؤمنین میمونه بنت حارث است وعزّة بنت ابی سفیان نیز خواهر امّ المؤمنین امّ حبیبه میباشد واسم عزّة بنت ابی سفیان را حمنه یا درّه نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه وخواهر صلبی وبطنی مرحوم شاهزاده محمّد علیمیرزای معروف بدولتشاه است خطّ نسخ را بخوشی اساتید این فن نوشته وغیر از خط او نهایت مرغوبست گاهی باقتضای طبع موزون شعری گفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چکردی توای آسمان ستمگر / کہ یکدم نیاسا یے از کین رادان
نداری جز از ظلم ما یہ بدگر / نداری جز از کینہ توشہ دران بان
نخواہی کہ ما ہی بنا بد بچرخی / نخواہی کہ مہری فروزد بایوان
بسی حسرت از تو بدلہای خستہ / بسی غم ز تو در دل ناتوانان
بود جاودان جانت چون من بدوبہ / روانت چو من باد دایم درافغان

عصمت بیگم

از زنہای صاحب طبع است ظاہرا دختر مرحوم شاہزادہ سیف الملوک میرزا بودہ در ہر حال این رباعی از وست

چون ابر بہار دمبدم گریانم / مانند فلک ہمیشہ سرگردانم
با ہر کہ وفا کنم جفا می بینم / بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بودہ در نظم شعر طبع خوبی داشتہ در اغلب تذکرہ ہا ذکر او شدہ این یک بیت نمونہ از اشعار دلنفزا وست

مکر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد / کہ عاشق کشتن و رسوا شدن ہم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شواعر بودہ و از بیت مسطور در ذیل کہ از نتایج افکار اوست معلوم میشود کہ صاحب خیالات دقیق بودہ است

از پا شکستگان طلب کعبہ مشکل است / آن کعبہ کہ دست دہد کعبہ دل است

عفاف

از عمزادگان خاقان مغفور فتحعلی شاہ طاب ثراہ و حلیلۂ مرحوم شاہزادہ حیدر قلی میرزا ابن خاقان بودہ خط شکستہ را خوش مینوشتہ در علوم غریبہ ربطی داشتہ شعر ہم میگفتہ ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم کہ اندر دام صیاد / تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بگوی عشق ای دل باخبر باش / کہ آنجا ہزاران اندر کمین اند
چہ نالی فصل گل ای بلبل زار / کہ گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب کردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدوله العلیه العالیه ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را اهر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلیمیرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلیمیرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از وست

میل خاطر میکشد تازه بتازه	تا زنو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها	در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه	دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب	خستگانرا نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار	در زمستان هر کسی جوید بهار
هر کسی را باشد بهاری در جهان	عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

فامت

قامت سرو که در آب نمودار شده　　کرده دعوی بقد یار نکو نشناشد
مست بودم ببی غفلت و ساقی دو شب　　دو سه جامیم عطا کرد و هشیار شد

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعه النجاریه است مشار الیها صحابیه ایست که سه پسر او را ابن عفراء گفته اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفراء چهار پسر دیگر هم داشته و هر هفت در غزوهٔ بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند اتلاف ابوجهل داده طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت زرهٔ خود را از بر بیرون کرده بیند اخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید و عفرا اسم صحابیهٔ دیگر است که او هم از انصار و قبیلهٔ بنی خزرج بوده

عفیرهٔ عابده

بنا بر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصره او بی دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بنا بدمعا میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی باو گفت نابینایی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود گناهکاران لال شوند این پیره هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میرود آنگاه با این کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بنو الجنة و جعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بر وزن جهیره میباشد)



عقیله

خادمه

جاریه و مغنیه بوده است مشهور که با خلیده و دیگر که پیش ذکر آنها شده در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها ابن شماس و خود آنها را شماسیات میگفتند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنجات که سلطان عثمانخان ثانی او را بسرا ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جربزه بوده و در جنگ صفین در معسکر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب و عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها و لا تنصرم همومها مستظهرین بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه و استدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانصار امضوا علی سیرکم و اصبروا علی عزیمتکم و اعلموا ان مصیرکم الی الموت کانی بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة

در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیر المؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و عاقا امر بعد اگر نخواهد اعاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته حاجتش بر آورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابو النصر حسن بیک بایندری آق قوینلو که اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن بیک بنا بر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض اکرام دختر خود را

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل با دو برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حیدر و بطن علمشاه بیکم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی اغا نوشته اند

علم السّمراء

جاریهٔ عبدالله بن موسی الهادی العبّاسی بوده و بعضی اشعار علیّه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیّه

از ادیبه‌ها اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریهٔ بکی از دختر‌ها هارون الرّشید بوده و در بغداد بتحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینهٔ منوّره رفته و فنّ موسیقی را در آنجا ترقّی داده لهذا اشهرت کرده و بدینجهت او را مدنیّه گفته اندپس از آن او را بعبدالرّحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبدالرّحمن را جاریهٔ دیگر بوده خوانده و دانشمند مسمّاة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیّه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عبّاسی و خواهر صلبی هارون الرّشید نیز خواهر عبّاسه بنت المهدی است که ترجمهٔ حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بود خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فنّ موسیقی کرد در ایّام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاح سپرداختند و از اشعار رائقهٔ اوست

یا واحد الحبّ مالی منک اذ کلفت	نفسی بحبّک الّا الهمّ والحزن
لم ینسنیک سرور لا ولا حزن	وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک لا قلبی ولا جسدی	کلّی بکلّک مشغول ومرتهن
نور تولّد من شمس ومن قمر	حتّی تکامل فیه الرّوح والبدن

گویند علیّه مملوکی را اشتر طلّ نام که دلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار نام او

با او معاشقه مینموده و اسم او و امیر بوده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شأن او ندیده او را از بردن نام طلّ نهی کرده و قسم داد که پیرو این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در اواخر سورهٔ مبارکه بقره باین آیه شریفه رسیده که و ان لم یصبها وابل فطلّ خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصاف دست داده از نهی خود درگذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کمتر راضی بدوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نموده این دو بیت بخواند

ومغترب بالمرج یبکی لشجوه
وقد غاب عنه المسعدون علی الحب
اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه
تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسلهٔ عباسی بود

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمّه علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب از آزادکردهٔ مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها شده بعد از فوت او احدی نتوانست جای او بگیرد جز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره



سه زن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه
دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیة

عمایم بنت ایوب الحسنی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسنی است که او را شریف نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهری داشته مسماة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریبا در یک درجه بوده از کسانیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاریه است که از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه بسر میبرده از وی و از ام سلمه روایت حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در سرح العیون او را دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست که در مرثیهٔ برادر خود عباس گفته

اعینی لم اختلکما بخیانة	ابی الدهر والایام ان تصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانّنی	بعیرا ذا ینعی اخی تحسّرا
تری الخصم زوراً عن اخی مهابة	ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمرة بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بود که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از آنکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که ام ثابت بنت سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هر چه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این بشنید عمره را



حبس کرد و برادرِ خود نوشت زنِ مختار عمره بر نبوّت مختار قائل است عبد الله
حکم قتلِ عمره را فرستاد و مصعب در میانه کوفه و حیره شبے او را بشخصی قسیّ القلب
داد تا با ذبیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگ زادگان انصار و بیگناه بود
برای او مرثیه‌ها گفتند از جمله این اشعار عمرو ابن ابی ربیعة المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی　　قتل بیضاء حرّة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم　　ان لله درّها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا　　وعلی المحصنات جرّ الذیول

عمرة الخثعمیّة

از نساءِ قبیلۂ خثعم و شاعرہ بودہ است صاحب نظم بدیع چند شعر
در مرثیه دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شدہ آن
اشعار این است

لقد زعموا انّی جزعت علیهما　　وهل جزع ان قلت وا باباهما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له　　اذا خاف یوما نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة　　شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منّا اوقدا ثم اخمدا　　وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الأرض المخوف بها الردی　　یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حبّ الجمیع الیهما　　ولم ینأ من نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی　　ولم یخش رزء امنهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنّست زوجتاهما　　وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان یستل منهما　　خیار الاواسی ان یمیل غماهما

وعمره اسم بیست و یکنفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله
بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عُمیرة

مصغّرہ اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان



بنا به ابراهیم الناطفی و شاعرهٔ نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختری زرد چهره بوده بعد از آنکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از حسن تربیت و پرورش او اکتساب علم و دانش کرده و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جوبزه و بدیهه گوئی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره از مشاعرهٔ عنان با ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روزی بهاری این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

کل یوم عن الخوان جدید — تضحک الارض من بکاء السماء

عنان مرتجلا این شعر را ضمیمهٔ آن نمود

فهو کالوشی من ثیاب عروس — جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس رسید و گفت

بکت عنان فجری دمعها — کاللؤلؤ ینسل من خیطه

عنان نیز فوراً گفت

فلیت من یضربها ظالما — تجف یمناه علی سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد جاحظ نقل کرده گوید بنا بر مسطورات سالویی و ابن ظافر زریق العروضی در کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد مشار الیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خدا تو را رسانیده این مرد بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن بیفزایم طبع من حالا همراهی ندارد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

لقد جل الفراق (زاد العزاء) وعیل صبری — عشیة عیرهم (عیسهم) للبین زمت

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الی اواخرها مخبا (اوائلهن صبحا) — وقد بانت وارض الشام امت (وقد دمعت لها حدج فحنت)

عنان هم در حال گفت

کتمت هواهم فی الصدر منی — ولکن الدموع علی نمت



اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم
نبودی دامنت را میبوسیدم (انتهی)

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه‌ها که عنان گفته بسیار است
عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

کن لی هدیت الی الخلیفة شافعا … بورکت یا ابن وزیره من مسلم
حثّ الامام علی شرای و قل له … ریحانة ذخرت لانفک فاشمم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد
ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون
ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثهٔ او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور
هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد
خریدیم عنان گفت یا امیر المؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را
ببخشش ورثات حاصل نماید بکمتر ازین هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته
بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل
که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابکی لعبد الله اذ حشّت قبیل الصبح ناره
طیّان طاوی الکشح لا یرخی لمظلمة ازاره
یعصی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذاره

حرف الغین

غادره



زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده ونهایت حظوت را نزد او داشت وموسی
در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ من غادر در حبالهٔ نکاح برادرم هارون
در خواهد آمد واین خیال او را مکدر داشت غادر آن اندیشه را استنباط
کرده او را اطمینان داد وسوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار
نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را بزنی بگیرد
چون موسی درگذشت وخلافت بهارون رسید از طرف خود واز جانب غادر
کفاره داد وغادر را بهارا تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب
دید که باو باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعد ما ... جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی ... ایمانک الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی ... صدق الذی سماک غادر
لا یهنک الالف الجدید ... ولا تدر عنک الدوائر
ولحقتنی قبل الصباح ... وصرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست ورؤیای خود را نقل کرد وباضطراب افتاد
هرچه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید ودر آن اضطراب
جان بداد
در تزیین الاسواق وبعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است
اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند وهارون
او را بگرفت وپسری از او بهم رسانید ونام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشار الیها زوجهٔ
ملک مظفر محمود است وملک مظفر از آنهایی است که در حما حکومت کرده اند
ومخصوصا این شخص بحسن سیرت ودرایت موصوف بوده از صلب او و
بطن غازیه خاتون سه پسر وسه دختر بوجود آمد محمد نام از این پسرها پسر
در حما وارث ملک پدر گشته ورا ملک منصور لقب داده اند وچون

ابتدا سنّی نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات
غازیه خاتون در ماه ذیقعدهٔ سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده
نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده و
این غازیه خاتون خاله (عمهٔ) غازیه خاتون زوجهٔ ملک مظفر محمود است و ملک
ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون
او در گذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک
سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون کار بنی امیه بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را
گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات
محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است
غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوارتر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت　　فالمح خالصة لعبد مناف

از ما هاشمیهاست هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش
در تابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد
و باین جهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه　　ورجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنة المحل قام شفیعنا　　بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبد المطلب که سید عالمیان او را بر



مرکب خود سوار کرده و از مالِ خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

در دیف رسول الله لم تر مثله ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضاً از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی بک الارکان هدت وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجل و اکمل ناس است نزد ادراست و نزد جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت بر ین با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا ومثل علینا انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکتا ز و از همه کریمتر و شاعر در ثنا او میگوید

علی الف الفرقان صحفا ووالی المصطفی طفلا صبیا

از ماست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی انت سبط النبی وابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة لمحبه یا رب فاحشرنی غداً فی حزبه

از ماست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه‌های اندلس و جاریهٔ معتصم بن صمادح است که مشارالیه خود بشخصه او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از و رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی



در بعضے از کتب ادب این زن را از جوارے مامون عباسے نوشتہ اند اما چون اشعارے کہ باو نسبت میدهند اشعار عربیست باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفہ عباسے جاریۂ داشتہ است فاطمہ نام در حسن وجمال وموسیقے بکمال و بنابر اینکہ هرچیز نفیس را غریب گویند مشار الیهارا امیرہ غریب لقب داده بودند فاطمہ نزد ابن هلال مشق خط کرده ودر زمان خود بدرجہ استادے خوش مینوشت

(این گفتہ محل نظر است)

غزال (سنہ)

زنے باین اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقہ در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزے نمیدانستہ اما چون مکینے بهم رسانیده در سال پانصد وبیست وشش هجرے در قرافۂ کبرے کہ قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدے بنا کرده کہ آنرا مسجد ست غزال گفتہ اند و بواسطۂ این اثر شهرتے بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزے شده

غزیہ

اسم ام شریک است کہ پیش ذکر او شده مشار الیها از حضرت رسول صلے اللہ علیہ و آلہ درخواست کرد کہ داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیہ

از ادیبہ ‌ها اندلس بوده ودر نفح الطیب او را الغسانیۃ البجانیۃ نوشتہ بجانہ بروزن رمانہ از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیها منسوب بدانجا اگرچہ غسانیہ شاعرۂ مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده وآن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم ۔۔۔ انیق وروض الوصل اخضر فینان
لیالی سعد لا یخاف علی الهوی ۔۔۔ عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران



غفیره بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

غمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف راء ترجمهٔ حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاختة

بنا بر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته اند و آنها فاختهٔ بنت الاسود و فاختهٔ بنت ابی طالب و فاختهٔ بنت عمرو الزهدیه خالهٔ النبی صلی الله علیه و آله و فاختهٔ بنت الولید بوده اند و فاختهٔ بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانی است که در جلد اول ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از مطالعهٔ کتب اسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دویم هجرت که وقعهٔ بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طائف رفت و چیزی نگذشت که در گذشت اما خواهرش فارعه در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او مسرت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که برادرش را بخواند او خواند

باتت همومی تسری طوارقها ... اکف عینی والدمع سابقها

بعد این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کلّ عیش وان تطاول دهرًا | صائر امرہ الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی | فی قلال الجبال ادعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر | غولة الدهر انّ للدهر غولا

پس از آن از قصیدۂ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه | یعلم الجهر والکلام الخفیّا
یوم نأتیه وهو ربّ رحیم | انّه کان وعده مأتیّا
یوم نأتیه مثل ما قال فردًا | لم یذر فیه راشدًا وغویّا
اسعید سعادة انا ارجو | ام مهان بما کسبت شقیّا
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی | او تعاقب فلا تعاقب بریّا
ان اؤاخذ بما اجترمت فانّی | سوف القی من العذاب فریّا

بعد خواند

ان تغفر اللّهمّ اغفر جمّا | وایّ عبد لک لا المّا

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است وآیۂ کریمہ واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند
باسم امیه بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائۂ پنجم هجری معروف برادیب حکیم کہ صاحب علم و حکمت و شاعری فلسفی طبیعت بوده است و این شعر از وست

کیف لا تبلی غلائله | وهو بدر وهی کتّان

وله ایضا

اذا کان اصلی من تراب فکلها | بلادی وکلّ العالمین اقاربی

فارعه بنت شدّاد المریه

از شواعر عرب و بصرا وی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است
ابیات ذیل را در مرثیۂ برادر خود گفته

هلّا سقیتم بنی جرم اسیرکم | نفسی فداءک من ذی غلة صادی



شهاد اندیة دفاع الویة | سداد او هیة فتاح اسداد
نجاد واغیة قتال طاغیة | حلال رابیة فکاک افیاد
قوال محکمة نقاض مبرمة | فراج مبهمة طلاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در زمان حال مادر حجاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در همان حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم ازو بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصلت شش نفر صحابیه مسماة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابه باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عیلان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصحابه و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزمان عائشهٔ باعونیه است که ترجمهٔ حال او گذشت چنانکه فاضل همدان صاحب مقامات را بدیع الزمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمهٔ حال حضرت خیر النساء صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دویم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمن جلد سیم را شروع کنیم باین اسم مبارک تا افتتاحی بسعادت



بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیّت خالصانه بفیض کامل نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل و اعتذار

اگرچه ذیلی بالنّسبه مفصّل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد و ترجمهٔ احوال بعضی نساء مشهوره که در این مجلّدات از روی نسیان که لازمهٔ ذات انسان است یا بعلّتی دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلّد میگردد لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میپردازد و خود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذّمّه میسازد بنابرین گوید

(نوّاب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه) شکوه السّلطنه (دامت شوکتها)

بانوی معظّمهٔ مقدّسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدّرهٔ مفخّمهٔ حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدّین شاه ادام الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان خوابگاه فتح الله میرزای شعاع السّلطنه (ابن فتحعلیشاه) و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظّم فروزنده اختر برج شهریاری و درخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیّهٔ ایران مظفّر الدّین میرزا دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نوّاب مستطاب شکوه السّلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشّان معظّم مفخّم مرحوم محمّد ابراهیمخان ظهیر الدّوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب و سلاسل جلیلهٔ قاجاریه و نژاد طوایف علیّه با خبرند دانند که نوّاب مستطاب مشار الیها هم از جانب پدر و هم از جانب مادر قوانلو میباشند

در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشار الیها بمقامی رسیده



که با لآثار از آن منصور نمیشود و خیال کثیر الانفعال کامی فرا تر نمی نهد جل مقاصد و کل مساعی آن مخدره بذل خیرات و مبرات است و اشاعهٔ عوارف و حسنات در طلب مرضات حضرت عزت جل ذکره و عز اسمه همانا بارابعهٔ عدویه و امثر ملیه سر همبار اند ارد و از امداد و حمایت ضعفا و انغام و رعایت فقرا بو جهی خود را معاف نمیشمارد مناقب ائمهٔ اطهار و فضایل اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان و تعویذ روان میداند و از نشر و انشاد آن آنی خود داری نتواند جمله حدیثش از دین و دینداری است و حرفهٔ معلومه اش پرهیزکاری و نکوکاری فرایض را با نوافل انباز نموده و راه عبادت بپای مجاهدت پیموده این است که سویسته مشمول توجهات خاصهٔ خسروانی است و دارای مراتب و مقامات و مزایای دو جهانی باری جلت عظمته بر خلوص نیتش بیفزاد بنبی الرحمة و آله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیمخان ظهیر الدوله قاجار قوانلو حکمران کرمان و مادر نواب مستطاب علیهٔ عالیه متعالیه شکوه السلطنه دامت شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیلهٔ بسطامی آمده و حلیلهٔ مشار الیها از نجبا و بزرگ زادگان بسطام بشمار می آید پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفهٔ عرب بسطام برادر مرحوم جعفر خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پدر مادر مادر مرحومهٔ معظمه نواب مستطاب فردوس قباب بنت کبرای مهد علیا (والدهٔ اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه) بوده و دختر ابو محمد خان مادر شهربانو خانم زوجهٔ مرحوم ظهیر الدوله محمد ابراهیمخان میباشد شهربانو خانم از نساء مجللهٔ مفخمهٔ دانشمند و بمزایای زهد و قدس و تقوی و رغبت باعمال خیریه اختصاص داشته است

حاجیه بدر النساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلم چنانکه تن بتقدم احدی از جلائل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظم بدر نشا خانم راه روضهٔ رضوان پیش گرفت مغفورهٔ مشار الیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد که جیقهٔ از جیقه های سلطنتی بفرمائید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدردانی و وضع شناسی رد آن مسئلت را جایز ندانستند آغا محمد را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقهٔ زمرد مشهور بجیقهٔ نادری را با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه مفخمه گوید کند و این دلیل نهایت شان و مقام مجلله مشار الیها است

نظر مرحومهٔ معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در رفیع مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان را دستگیری کرده باعمال خیریه و بعد اشتهار از مآثر مشهورهٔ مشار الیها تذهیب چهار گلدستهٔ کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیهٔ مرحومه عمهٔ والدهٔ مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باقی است روانش شاد و قبرش مغفرت و رضوان سیراب باد

شاه جهان

نواب والیهٔ مملکت بهوپال است ولادتش بقلعهٔ اسلام نگر شهر کره هی بلدهٔ بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سن بیست و دو سالگی زمام اختیار دریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت



وخود بولایت عهد وقبول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار و دویست وهشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً مسند نشین اورنگ ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشار الیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ اعلای ستارهٔ هند دارا و بنا بر عواطف آن دولت نایل شده گویند در هندوستان چون شاهجهان وزیب النسا بیگم دختر عالمگیر پادشاه هیچکس بزینت اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را باینچند بیت اقتصار نمود

چون بال و پر افشاند و چون دام ببرد	صید یکه ز صیاد بریدن نتواند
پی قدر ناشناسی که برایگان نگیرد	دل بی بهای خود را بعبث بها شکستم
بید لم باشر شاهجهان این محبت است	صد بار زنده گردم و مرگ آرزو کنم

رباعی

در یافت عطا کبریائی ما را	در حضرت او ستجبه سای ما را
چون عاجری از پادشهان مقبول است	نازم که کشد بپادشاهی ما را

طاهره

دختر احمد بن یوسف الأزرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای حنفیه است که آبا عنجدٍ اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً مهارت داشته پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری و خود در چهار صد و سی و شش وفات نموده است

طرّان

از نساء مشهورهٔ مذکورهٔ در انباء ابن حجر و خواهر فاطمهٔ بنت المنجا شیخهٔ ابن حجر میباشد پس مشار الیها طرّان بنت عزّ الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان بن المنجا التنوخیهٔ الدمشقیه و محدثهٔ با کمال بوده از اقوش الشبلی استماع حدیث کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته و وفات او در ماه شعبان سال هشتصد و سه هجری اتفاق افتاده است

۲۰۵

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا و حلیله قبولی پاشا و از ادیبه‌های اسلامبول و نسوان باکمال معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف ملاحظه مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند و پسندیدند و ما را بمهربانی و ملاطفتهای خود قرین تشکر و امتنان و رهین توجه و استحسان نمودند چه تا در شخصی از ایشان بود که دانند علم باحوال نسا مشهوره و زنان قابل هنرمند که منشأ اثری شده اند از شعب علوم تاریخ و انساب و سیر میباشد فواید بسیار بر آن مترتب است و دانستن آن تراجم امری لازم و متحتم و پیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده و از این قسم تألیفات پرداخته چنانکه کتاب اماء الشواعر از تألیفات ابو الفرج اصفهانی برین گفته برهانی باهر است و در اقلیم فرنگ که در قرون اخیره کلیه علوم رو بترقی نهاده و درباره فضایل و صنعت یافته مؤلفات کثیره باسم فم سیلبر و فم ایللوستر ترتیب یافته و تحت اللفظی معنی فم سیلبر همچنین فم ایللوستر نساء مشهوره است بالجمله آنان که قدر آگاهی و درایت را دانسته و خدمتی باین عالم توانسته بها برده تا قدر زحمات نسوان را در علم و صنعت و سایر مزایا معلوم کرده و در حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای خود از نو بچنگ آورده اند و ارباب اطلاع بمطالعه این قسم کتب رغبتی تمام دارند و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار بدیهی است و آنها که به مسطورات ناقابل ما رغبتی دارند بخوبی این جمله را دانسته جز یکدو نفر یاوه گوی بیکاره که اسباب گذراندن وقت و تحصیل قوت خود را عیب جوئی دانسته اند مضمونی تازه هیئت را بهم مشربان خود برند و ذله خوار الشیاطین



خوردند و این تا ز کی ندارد همیشه از ین قبیل حرفها در دنیا بوده است قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصهٔ آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد ‎ ‎ دود گندی آمد از اهل حسد
من نمیرنجم ازین لیک این لگد ‎ ‎ خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی ‎ ‎ بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال ‎ ‎ این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور ‎ ‎ غیر گرمی می‌نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانه ‎ ‎ سر برون آورد چون طعانه
کاین سخن پست است یعنی مثنوی ‎ ‎ قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند ‎ ‎ که دوانند اولیا زان سو سمند
جمله سر تا سر فسانه است و فسون ‎ ‎ کودکانه قصه بیرون درون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن ‎ ‎ اینچنین طعنه زدند آن کافران
که اساطیر است و افسانهٔ نژند ‎ ‎ نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش میکنند ‎ ‎ نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار ‎ ‎ ذکر هود و باد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن ‎ ‎ ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش ‎ ‎ ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم ‎ ‎ که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد ‎ ‎ کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گوئیم آنکه گفت خیرات حسان بچه کار آید جوابش این است که برای توضیح کار نخواهد آمد ملائمات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چار درویش ‎ ‎ اسکندر نامه



حیدری

حیدر بیگ حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح حال خانزاده دختر مهرباد کاتب تبریزی را برای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعره صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم شود و کدام کتاب است بر اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که یک قسمت از احوال مغنیه‌ها مشهوره است و خانزاده دختر مهرباد کاتب چه فرق دارد با فلان مغنیهٔ عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه تا آخر این بیچاره هم صاحب طبع موزون بوده شعر گفته و اثری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکرهٔ روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف ابن الحاج الشفیع مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که ظاهرا از فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار و دویست و نود و شش هجریه در مطبعهٔ بهوپال هندوستان طبع کرده و شرح حال خانزاده در صفحهٔ صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی

افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی

بکار بند تو این پند بنده گر بتوانی

گرت هواست که دانی مگو هر آنچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دوم خیرات حسان بتوفیق و تائید قادر سبحان در روز دویم ماه ربیع الاول سنهٔ هزار و سیصد و شش هجری [illegible] و کتبه الداعی لدوام الدولة القاهره محمد صادق شمس الکتاب





فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبدالعظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم



سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن
ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینعلی شاه بن
سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن
محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه
ودولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل
و هفت من الهجرة المقدسة النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست
و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و شصت و چهار که الحال چهل و یکسال تمام است بالاستقلال
مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد
دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود
میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و
شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر
جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار
و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا
تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۹۹

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد
روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم
چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹
نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه
نواب والا ابو الفتح میرزا
نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵
نواب والا هرمز میرزا
نواب والا سلطان محمود میرزا
نواب والا امیر تیمور میرزا
نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر توپخانه تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳
نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷
نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا اعزاز الدوله
عبدالصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد
هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام
بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا
ملک آرا
امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه
ولد نواب والا اعزاز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان
نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما
سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله
ابوالفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای امیر
آخور نواب ضیاء الدوله نوشیروان میرزا امیر تومان
نواب حشمة الدوله عبدالله میرزا امیر تومان نواب حاجی

بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله
کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا
نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله
میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابوالنصر میرزا امیر تومان
نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله
عبدالحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب بهاء
الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد
میرزا نیر الاجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار
وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبدالعلی
میرزا نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور
همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد
میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا
امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا
ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا
اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم
ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم
ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا
اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمد حسن میرزا
پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمد حسن میرزا
ولد مرحوم اسدالله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم
جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا
حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم
ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم
خسرو میرزا عبدالمجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان میرزا
نور الدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا
ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب
ایضا ابوالفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد
ایضا ملکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا
تیمور میرزا ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤیدالدوله حاجی محمد مهدی
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبدالله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین
میرزا ولد ایضا جعفر قلی میرزا ولد مرحوم حاجی
محمد ولی میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبداللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبدالرشید میرزا
ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف بآقاجان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جمال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتاقاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکرالله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
محمد قلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفر قلی میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایاله یحیی میرزا نصرالله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد مهدی
میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصرالله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا صیفور
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصرالله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا



شاهزادگان

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار

با ایلخانیگری جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤید
الدوله سرتیپ محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا حیدرخان سرتیپ
محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علی اصغر
خان علیخان محمد رضیخان محمودخان سرهنگ

خوانین

طایفهٔ بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد
اسمعیلخان حاجی مصطفیخان محمد قلیخان

طایفهٔ حاجی مهک قلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفهٔ قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد
صادقخان علیمحمدخان احمدخان

طایفهٔ دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلیخان عباسقلیخان
سرهنگ محمد صادقخان ولد شهاب الدوله محمد خان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندرخان سردار

طایفهٔ عز الدینلو

محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان
محمد رضاخان کریمخان

طایفهٔ شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام امیرتومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسنخان محمودخان ابراهیمخان

طایفهٔ حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان سرهنگ
محمد رضاخان ولد رحیمخان میرزا باقرخان زکیخان
علیخان

طایفهٔ شاه بوداغلو

محمودخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان
علیمحمدخان احمدخان محمد اسمعیلخان

طایفهٔ قاینخلو و غیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاینخلو محمد رضاخان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفهٔ خزینه دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفهٔ کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

غیره

دوازده نفر

جناب مجد الاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ
و تحویلدار امیرخان یساول باشی و سرهنگ احمد خان
نایب یساول باشی و یاور یساول هفت نفر



دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتماب امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه سه نفر از اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب ممان

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان	جناب ابو القاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون	جناب میرزا اسد الله خان وکیل الملک حکمران اردبیل و مشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سواره منصوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب جلالتماب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و امیر نویان اعظم

امیر الامراء العظام حسنخان اجودان باشی کل نظام و غیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکر نویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکر نویسباشی و نایب وزارت جلیله لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا یوسف لشکر نویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکر نویس قورخانه میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا زینل معاون لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسعلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتماب قوام الدوله میرزا حسنعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسمعیل لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر مستوفی باشی سرکار فیض آثار رضوی حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکر نویس میرزا مهدی کجوری میرزا محمد حسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقی خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکر نویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الکریم لشکر نویس میرزا علی اکبر لشکر نویس میرزا ابراهیم مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا حسین لشکر نویس

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکر نویسباشی میرزا عباس سررشته دار کل نظام میرزا [illegible]

کردستانی میرزا حسین اصفهانی
میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم
حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا
هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا احمد نوری میرزا
احمد لواسانی میرزا علینقی نفرشی
میرزا سید احمد حاجی میرزا محمد
ساوجی میرزا سید یوسف قاجار
نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا
شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کاتب
نویس میرزا محمد علی نوری میرزا
فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا عنایت میرزا صادق
حاجی میرزا حسنخان نائینی میرزا فتح
الله میرزا طاهر سررشته دار
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد
مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن
نفرشی میرزا حسینخان پسر
معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر
میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار
میرزا سید محمد علی میرزا یوسف
سررشته دار نفرشی میرزا مصطفی لشکرنویس

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا
جعفر نوری سررشته دار میرزا علی
سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار
میرزا علیرضا میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل

قورخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا فضل الله
سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار
میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا
سید حسین سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان منشی باشی نظام
میرزا علیرضا منشی باشی وزارت
جلیله لشکر میرزا ابوالحسن
میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا
هدایت الله حاجی میرزا عبدالکریم
میرزا ابوالقاسم میرزا محمودخان
میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر
میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر
میرزا حسن میرزا جعفر ایضا
میرزا حسین میرزا مختار

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا
کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد
میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی
حاجی میرزا ابوالحسن لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا
اسکندر میرزا عبدالله سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤمن لشکرنویس باشی
خراسان

سررشته داران

میرزا ابویوسف میرزا احمدخان میرزا
محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا محمد
سررشته دار میرزا ابوتراب میرزا
محمد علی منشی نزد جناب صاحب دیوان

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم
میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر
پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی توپخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکرنویس پسر جناب



حاجی میرزا سید کاظم مستوفی دواب وزیر

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکر
نویس گروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکر نویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکر نویس باشی
کرمان میرزا صادقخان لشکر نویس
ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبدالله
سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی محمد لشکر نویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکر نویس

همدان وملایر وتویسرکان ونهاوند

میرزا محمد قلی لشکر نویس میرزا
نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا وجراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا
فرج الله سررشته دار اطباء
اطباء وجراحان حاضر رکاب و
مامورین ولایات صد وشش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان وآنهائیکه سمت
وزارت دارند)

جناب جلالتماب امیر نظام کارگزار
کل مملکت آذربایجان
جناب جلالتماب معین الملک سفیر کبیر
و وزیر مختار مقیم اسلامبول
نواب والاجهانسوز میرزا امیر تومان
حکمران شاهرود وبسطام
نواب والا احتشام الدوله والی
مملکت فارس نواب والا فرمانفرما
والی مملکت کرمان وبلوچستان
نواب والا ضیاء الدوله والی بروجرد
ولرستان نواب مؤید الدوله
نواب حشمت الدوله نواب حاجی
بهاء الدوله نواب شعاع الدوله
سلیمان میرزا نواب امیرخان سردار
حکمران استراباد وگرگان نواب
حاجی حسام السلطنه والی ایالت
گیلان وطوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی
صاحبمنصبان عظام تولید بعض
اشکالات میکرد واسباب زحمت
وگفتگو میشد وغیر ممکن بود لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد
امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب
اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله
خان سارای اصلان امیر الامراء
العظام ساعد الدوله امیر الامراء
العظام نصر الملک امیر الامراء العظام
عزیز السلطان امیر الامراء العظام
نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری
والی کردستان امیر الامراء العظام
شجاع السلطنه جناب اعتضاد
الملک والی عراق امیر الامراء العظام
سیف السلطنه امیر الامراء العظام
حاجی شهاب الملک والی مازندران
امیر الامراء العظام صارم الملک
امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام
الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
میرعلیخان حشمت الملک امیر قاین
امیر الامراء العظام محمد باقرخان
عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء
العظام حاجی حسام الدوله مامور
آذربایجان امیر الامراء العظام
حاجی صمصام الملک

ایضا امرائیکه دارای امتیاز ونشان وحمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مامور آذربایجان
عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبدالله خان
عمدة الامراء العظام کنت دومنت فرت
نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سواره سرتیپان اول که جزو توپخانه
وسواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
ثمر الاجودان حضور همایون ووالی

ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند
جناب جهانگیرخان وزیر صنایع
حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب
فخرالملک عبدالحسین خان جناب محمد
خان والی مأمور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدراعظم جناب
حاجی حسینقلیخان معتمدالوزاره
وزیر مختار مأمور بنکی دنیا جناب
مستشارالدوله میرزا یوسفخان
عبدالحسینخان افشار حاجی حسینقلیخان
خان برادر ساری اصلان میرزا زکیخان
نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان
سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه محمد
قاسمخان صاحبجمع علیمحمدخان برادر
جناب امین السلطنه علی اکبرخان
دریابیگی جناب نریمانخان وزیر
مختار مقیم وینه حاجی عطاءالله خان
نواب احتشام الملک عبدالعلی میرزا
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصرالسلطنه
اسکندرخان افغان میرزا محمدخان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام
الدوله

سرتیپان دوم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)

عالیشاه میرزا میرزا عبدالله خان
مستشارالوزاره خارجه محمد
علیمیرزا میرزا جوادخان حاجی
سرورخان اعتمادالحرم حیدرخان
ولد مرحوم آصف الدوله میر سلیمان
خان صارم السلطنه سرتیپ دوم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و
افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی
قلیمیرزا ژنرال اجودان حضور همایون
اسدالله خان پسر مرحوم وزیر نظام
محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج ششم
شقاقی عین الملک محمد علیخان
آردلباشی نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر
اعظم میرزا سید محمدخان سرتیپ
سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیلخان ولد مرحوم محبعلیخان
ماکوئی ابوطالبخان علینقیخان
سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد
علیخان ولد مرحوم امیرالامراء
مهدیخان جهان بیگلو خانباباخان
پسر صاحب اختیار محمد صادقخان
قراباغی میرزا علیخان افشار
حیدرقلیخان هراتی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی بهاءالملک عباسقلیخان
هراتی عباسقلیخان پشتکوهی
مهدیخان قاجار سیف الله خان
لاریجانی میرزا نصرالله خان مهندس
محمودخان کیلانی علیرضاخان ژنرال
اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
حسنخان پسر مرحوم مصطفیخان امیر تومان
مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام
الدوله محمد تقیخان بیوکخان برادر
شجاع السلطنه حسینقلیخان
سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حسنخان سرتیپ پسر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی
سعدالدوله جعفرقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم ایضا محمودخان میرزا
عبدالکریمخان سرتیپ حاجی محمد
حسنخان زند محمد حسنخان ولد
مرحوم محمدخان امیر تومان محمد حسین
خان ولد مرحوم ایضا میرزا غلامعلی
خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق
دارالخلافه قاسمخان کروسی
محمدخان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام
عبدالعلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی
خان سمنانی نصرالله خان دماوندی
آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان امیر تومان
حسنعلی میرزا جمشیدخان ولد
حاجی اردشیرخان علیخان ولد
مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت
الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر
مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله علی اکبرخان اصفهانی
سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی
خان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا
ولد مرحوم حاجی بیژن خان آقا محمد
خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان



شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیر اصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیکلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمد کاظم
میرزا ولد غلامشاه میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعودخان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابوالحسنخان محمدخان برزی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمدحسنخان دوبرن
علیقلیخان نکره غلامرضاخان مافی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاءالملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی
فتح الله خان قراگوزلو حسینخان نواده
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمدحسنخان
ولد شجاع الملک حسنخان سرهنگ

ولد نصرالله خان سرتیپ تنبورکخان
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان
امیر تومان

اعیان اجودان باشی

جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رحمت الله خان نواده
مرحوم سیف الملک رستمخان گرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نواده
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمدحسینخان نواده مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیکلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمدعلیخان سرهنگ
محمدحسینخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی
حسینخان خلف مرحوم جارچی باشی
میرزا عبدالله خان نایینی محمد آقا باقر
خان نواده حاجی محمدعلیخان
محمدعلیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی
غلامرضاخان بسطامی قهرمانخان
سید حسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم علیقلیخان میرزا عیسی خان
ولد مرحوم عبدالرسولخان خانبابا
خان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله
بیوکخان افشار مهدیخان ایضا
محمدعلیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یار محمدخان نواده
جودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمدعلیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عمادالدوله میرزا حسنخان
امیرخان آقا اکبرخان پسر جبرئیلخان
مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علیمحمدخان سرهنگ اسکندرخان
حسینخان ولد شکرالله خان علی سلطان
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کمره
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمدعلیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمدعلیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاین قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
نقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان نقرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

نقیخان



نقیخان کرهانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمد قلیخان پسر بشیر الدوله
سلیمانخان نایب اجودان باشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندر خان
پسر جبرئیل خان علی اکبر خان یاور سابق
فوج طهران رضا قلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیل خان یادکونه
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفر قلی بیک مرندی محمد یوسف
خان هرانی عزیز محمد خان ایضا جعفر
قلیخان هرانی محمد خان رجب خان
کودرزی خسرو خان خمسه شکر الله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ نیلی عباس قلی بیک ولد مرحوم
جعفر قلی بیک لطفعلیخان اکبر خان
ولد مرحوم محمد خان امیر تومان شکر الله
خان ولد مرحوم اسمعیل خان جهان
بیکلو رضا قلیخان ولد ایضا

معلمین
ایرانی

کریمخان میرزا عبد الوهاب علیخان
قاجار محمد علیخان عبد الحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمد علی میرزا اسحق
معلم میرزا محمد خان معلم محسنخان

معلمین فرنگی
از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واگنر خان مسیو لاکورس
(رطو) استا کارخانه فشنک سازی
(مسیو مرل) (ماژور واسطو واخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کاینزلر
معلم پیاده نظام) (ژنرال پروشنک معلم
توپخانه) (مسیو گبارموز یکانچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول
(شاسو آدف)

صاحب منصبان نظام
طرح جدید اطریشی

یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دویم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی ترجمان
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین
مهندسین

احمد خان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ حاجی محمد میرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمد علی

مدرسه مبارکه جدید البنای نظامی
موسوم بمدرسه ناصری

مرابیست میرزا کریمخان سرتیپ اول صمصام السلطنه

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر برات نویسی
مدرسه مبارکه ناصری با میرزا یوسف
لشکر نویس است

توپخانه مبارکه

نواب مستطاب والا فتحعلیخان ناظر
توپخانه مبارکه
محمد صادقخان امین نظام رئیس توپخانه
مبارکه

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکور خان سرتیپ اول اصلان خان
سرتیپ اول جمشید خان ماکوئی سرتیپ
اول خسرو خان سرتیپ اول میرزا
اسمعیل خان اجودان باشی توپخانه
نواب حسینقلی میرزا عماد السلطنه سرتیپ
دویم صفر علی خان سرتیپ دویم بهارلو
جلیل خان معتمد نظام سرتیپ اول
و مدیر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دویم فوج هشتم خلجستانی
حاجی عبد الحسین خان سرتیپ اول
توپچی نهاوندی و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیم محمد تقیخان



سرتیپ ولد مرحوم اللهویردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مصطفی قلیخان امیر توماان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقار خان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار محسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدینخان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم اجودانباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمد آقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان نصر
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی میرنصر
قلیخان پسر مرحوم لطفعلیخان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی محمد
ناصرخان ایضا احمدخان میرزا نجف
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم اجودانباشی
میرزا حسینخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم اجودانباشی طغرل تکین
میرزا نایب دویم اجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مصطفی خان ایضا نجفقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اول

محمدصادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضرقلیخان لک فرج اللهخان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا فرج اللهخان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمدعلیخان افشار سید ولی بیک
مرندی نریمانخان محمدعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکر آقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلجانی بیوکخان مقدم
اسمعیلخان خمسه شکرالله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان اردونقی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور دویم اول شریفخان
خمسه ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادر میرزا جزو قراولان انبار
محمدطاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان نهاوندی
یاور اول شقاقی یوسفخان محمد آقا
باقرخان افشار علینقیخان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان اردونقی
محمدحسین بیک مرندی غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقا بیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه روح الله میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مصطفی خان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سید حسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتحخان
خداداد خان میرزا سید علینقی

ادارهٔ اصطبل توپخانهٔ مبارکه

بریاست محمدحسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمدحسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمدعلی اعتماد لشکر لشکرنویس



میرزا علینقی سررشته دار میرزا
حسنخان میراخور محمد حسینخان ایضا
میرزا محمود مشرف علی بیک تحویلدار
حسن بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر بیطار و اختهچی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم
جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار سه نفر

کرمان

عبدالعظیم بیک نایب اول جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول جلودار
سه نفر

ولایات جول وحوش

خمسه

نظرعلیخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول محمد تقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیاب خان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانه مبارکه

جناب جلالت نصاب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانه مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه

سرتیپان و غیره

محمدعلیخان سرتیپ عبدالله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مستوفی
معلم میکائیل بیک قورخانه مبارکه

سرهنگان

زین العابدین خان میرزا تقیخان
هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی
میرزا محسن محمد طاهرخان و
میرزا موسیخان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلیخان میرزا رفیعخان

لشکرنویس و سررشته داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
میرزا ولیعلی سررشته دار میرزا
علی اکبر سررشته دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار فالسقه میرزا ابوالقاسم یاور
اول و تحویلدار انبار حاصل کار
نوروز علیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ و غیره شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک
یاور و مباشر کارخانه سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانه چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانه طرقه سازی میرزا احمد یاور اول

ومباشر دباغخانه همدان آقا سید کاظم
یاور اول ومباشر کارخانه طبل و
شیپورسازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانه اسباب مرتفعی موزیکان
کاظم بیک یاور ومباشر کارخانه
ریخته گری محمد علیخان یاور وعبد
الحسینخان یاور ومباشرین کارخانه
فشنک کاغذی وطرقه ومهمات
حسن بیک یاور ومباشر کارخانه فشنک
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
ورئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور ومباشر کارخانه
چرخ نجار

یاورهائیکه جزو کارخانجات متفرقه مشغول کار هستند

میرزا مصطفی خان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بیک یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور

سلاطین دستجات که موافق تقسیم هر ایالت جزو دسته مشغول کار و خدمت میباشند

غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
گل محمد سلطان میرزا حسینقلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالحخان
حسینخان خانخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسقلی سلطان
اماموردی بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنک ساز وپرداخت کر وقنداقساز
پانزده نفر ریخته کر دوازده نفر
توپچی پنجنفر سراج بیست نفر
دوانکر ده نفر سوهانکار ده نفر
فشنک ساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانچیان

دویست وبیست وچهار نفر

ازباب مامورین سرحدات

دویست وهفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانه آذربایجان
پنجاه ویکنفر معارف بیست
وشش نفر قورخانچی بیست وپنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنک هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر
معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

ازباشی محمد باقر بیک نایب مامور
وصول مالیات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست ودو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمد خان سرتیپ بیست ودو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست وسه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنک بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

یزد ولرستان

یزد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانهٔ مبارکه
نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس
قراسوران دارالخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دوم

موزیکانچیان
صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دسته‌جات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
ارنکه و رودباری
دسته
لورائی و شهرستانکی
دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قزاقخانه
دسته
ساوه
دسته
سیلاخوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران
دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

تومان اول

فوج بهادران
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
فوج اول خاصه
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
بسرتیپی حاجی نقد علیخان
فوج دویم خاصه
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان بسرتیپی احمدخان
فوج دویم نصرت
محمد قلیخان سرتیپ
فوج مظفر مراغه
فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ
فوج چهارم تبریزی
آقاخان سرتیپ
فوج پنجم ایلات
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمقلیخان سرتیپ
فوج ششم اقبال
ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی
یوسفخان
فوج هفتم افشار
ابوالجمعی خسروخان سرتیپ
فوج هشتم افشار
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج مخبران
ابوالجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی
میرزا احمدخان

تومان دویم

فوج بهادران خوئی
شیخعلیخان سرتیپ
فوج سیم خوئی
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
فوج سیم مراغه
ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج مخبره قاپی
ابوالجمعی علینقی خان سرتیپ
فوج پنجم شقاقی
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ
فوج ششم شقاقی
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیر تومان محمد باقرخان
سرتیپ
فوج هفتم خنجالی
عزیزالله میرزا سرتیپ
فوج مخبران ماکوئی
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

تومان سیم

فوج قهرطابیه
غلامحسین خان شترالجوران
علیخان سرهنگ

فوج امیریه
حاجی محمد خان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
سرتیپ میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا
حسنخان وزیر نظام
فوج هفتم شقاقی
ابوالجمعی غلامحسین خان ژنرال اجودان
سرهنگ محمد خلیل خان
فوج گروس
ابوالجمعی جناب امیر نظام سرهنگ
اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک امیر تومان
سرهنگ فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک سرتیپ زین
العابدین خان
فوج مخبران
ابوالجمعی جناب ناصر الملک
سرهنگ مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابوالجمعی امیرخان سردار
امیر تومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیر تومان
فوج برچلو
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج سیلاخوری
جمعی محمد علی میرزا سرتیپ سرهنگ مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
سرتیپ حاجی حسینعلی خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج مخبران کرازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذو
الفقارخان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابوالجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابوالجمعی امیرخان سردار امیر تومان
سرتیپ خانباباخان
فوج چهارم کره
ابوالجمعی حشمة الدوله امیر تومان
سرتیپ ابراهیم میرزا
فوج پنجم گلپایگان
سرتیپ محمد کاظمخان ولد جناب شهاب
الدوله سرهنگ عبدالله خان
ولد شهاب الدوله
فوج ششم قدیم خمسه
ابوالجمعی مظفر الدوله

فوج دویم خمسه
ابوالجمعی عباسقلیخان سرتیپ اول
ولد مرحوم علینقیخان
فوج مخبران زرندی
جمعی محمد حسنخان سرتیپ
تومان ششم
فوج اول قلیمیر قزوین
ابوالجمعی نصر الملک امیر تومان
عنایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید بیضا
نصر الملک امیر تومان سرهنگ
مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو
ابوالجمعی حسنخان اجودانباشی کل
سرهنگ علیخان پسر مرحوم حاجی
اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
سرهنگ حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابوالجمعی سهام السلطنه سرهنگ
میرزا عبدالحسینخان
فوج هفتم عرب و عجم
ابوالجمعی ضیاء الدوله امیر تومان سرهنگ عباس
قلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابوالجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه
سرتیپ اول سرهنگ مصطفی خان
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمد حسن
خان سرهنگ



فوج اول خلج قم
بسرتیپی حاجی غفار خان
فوج دویم نهاوندی
ابوابجمعی معین نظام بسرهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیم بندپی
بسرهنگی مصطفی خان
فوج ششم خرقانی
ابوابجمعی اجودانباشی بسرهنگی
علیمحمد خان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب
بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
بسرتیپی زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
بسرتیپی احمدخان بسرهنگی فضل
الله خان
توپمان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
بسرهنگی حسنخان
فوج اول کزندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان
سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسین
خان سرتیپ سیم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک
توپمان نهم
فوج بهادران قرائی
ابوابجمعی عباسعلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی
غلامرضاخان
فوج اول عراقی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
بسرتیپی محمدجعفرخان قاجار
توپمان دهم
فوج بهادران فدوی
ابوابجمعی عبدالله خان سرتیپ اول
ساعدالسلطنه
فوج اول قاینی
ابوابجمعی حشمة الملک بسرهنگی حاجی
پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدر
قلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیرتومان ولیخان نصرالسلطنه
سرتیپ اول
افواج ثلثه هزارجریب
ابوابجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی
خان سرهنگ محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
بسرتیپی میرزا محمدعلیخان معین نظام
و سرهنگی نقیخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار صاینقلعه ابوابجمعی حیدرخان
سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده
علیقلیخان سرکرده
دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ
حسینعلیخان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ
رحیمخان سرکرده
دسته
خوئی عباسعلی بیک امین ملک
دسته
شقاقی جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
ایناللو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته



عج ایلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی

عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته

قراسوران ارشق واستارا جمعی

امین الوزاره

دسته

بیکانلو جمعی یوسفعلیخان

دسته

شقاقی جمعی عباسخان

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان

دسته

بکلو جمعی اسفندیارخان

دسته

کلهر بسرکردگی محمد باقرخان

دسته

مقدم جمعی صمدخان

دسته

مکری عزت الله خان

دسته

قوسیکلو ابوابجمعی حسینقلیخان

سرکرده

سرکردگان غلام نصرت

میرپنجخان میرزا زین العابدینخان

علیخان حسینخان ابراهیم

آقا هنگ اسکندرخان

سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته

جمعی ابوالفتح خان

دسته

جمعی حاجی فضل الله خان

دسته

جمعی حاجی فرامرز خان

دسته

قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته

بجنوردی جمعی سهام الدوله یار محمد خان

امیر تومان

دسته

قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملک

امیر تومان

دسته

طبسی جمعی عماد الملک

دسته

ترشیزی جمعی محمد علیخان

دسته

هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ

بسرکردگی محمد عظیم خان

دسته جات

تیموری و جمشیدی

دسته

تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک

دسته

تیموری جمعی میر عطاء الله خان

دسته

جمشیدی جمعی ذوالفقارخان

وحاجی محمد امین سرکرده

دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول

دسته

مرو دوانی

دسته

مروی بسرکردگی ابوالسیف خان

و محمد شریف خان

دسته

مروی جمعی صید رضا بیک دسته

مروی جمعی قربانعلی بیک دسته

آردولان جمعی آقاخان سرکرده

دسته

چولائی جمعی غلامحسینخان سرکرده

دسته

قراسوران جمعی غلامرضاخان و

نصرالله خان

دسته

قرائی جمعی محمد خان سرکرده

دسته

نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ

دسته

عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده

دسته

سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان

دسته

مزینانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته

قائینی و خوافی جمعی حشمة الملک

دسته

عمله پلیس یکصد و سی و پنج نفر

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی



دسته
جمعی میر علینقیخان سرتیپ از بابت
پیاده قندرسکی و کتول
دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ پیاده
مقصودلو
دسته
ممشکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
سادری جمعی عیسی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان
دسته
انزانی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیک
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار
دسته
کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیخان آتابای سالارخان
دسته
قوشبه خان آتابای ایل کلدیخان جعفربای
دسته
امیرخان آتابای ملا قربانخان
دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان بن
دسته
سواره ترکمن یموت و کوکلان جمعی
حسینقلیخان یوزباشی
دسته
زردینی جمعی افراسیابخان سرکرده
کوزادری و بسطامی
ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمودخان سرکرده
شمخالچیان بمی
ابوالجمعی
سواره و جمازه بمی و نرماشیری
اسدالله خان سرکرده عرب بسطام
سواره و جمازه سوار نرماشیری
ورسبکانی مرتضی قلیخان سرکرده
سواره سیستانی
اسدالله خان سرکرده
سواره و جمازه خبیصی سلطانی
صادقخان سرکرده
گیلانی
از بابت سواره کرکان رودی و
اسالمی جمعی نصرت الله خان میرتیپ
مازندرانی
از بابت سواره کرد و ترک وغیره
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت
و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف
سرکردگان
عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا سوسن خان جهان
بیگلو اسدالله خان ایضا محمدخان
ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار
خان ایضا حسینخان اصانلو
محمدخان افغان
جماعت خواجه وند
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ نریمانقلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان
سواره عبدالملکی
ابوالجمعی فضل الله خان برکردکی
جعفرخان عراقی
جماعت زرینکمر
ابوالجمعی ساری اصلان امیرتومان
علیقلیخان یوزباشی مهدیخان
نایب اول
جماعت شاهسون افشار
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
جهانشاه خان
جماعت بختیاری
جمعی محمد حسینخان
جماعت عرب چهاردستان
مصطفی قلیخان سرتیپ بهاء السلطنه
میرزا حسینخان سرکرده میرزا
حسینخان ایضا
جماعت افشار اسدآبادی
جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان
جماعت خمسه
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول



جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دویران
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
آقاجانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضاً غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضاً
جماعت شاهسون قوجه بیگلو
ابوابجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینقلیخان
جماعت باجلان
ابوابجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوابجمعی اجودانباشی کل حسنخان
امیر تومان علینقیخان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی ابدالخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیز الله خان

صارم الملک امیر تومان بسرکردگی
خانباباخان
جماعت نهاوند
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسواری
که مشغول خدمت قراسورانی دار
دار الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوابجمعی محمد علی میرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوابجمعی اسدالله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلوی خوار
ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی صفرعلیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوابجمعی اجودانباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرتیپی اسدالله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند و طهبوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه بر لرستانی
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت یاراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده

پیاده

خراسانی
شمخالچیان
ابوابجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمدخان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک

استرابادی

دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علی محمدخان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استراباد رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمدعلیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمدقلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمع



جمعی محمد علیخان سرکرده

دستهٔ شقاقی

جمعی محمد قاسمخان سرکرده

دستهٔ ساوهٔ

دستهٔ جمعی جعفرقلیخان

جمعی حاجی آقارضا

دستهٔ ایوانی و سیلسپور

جمعی اسدالله خان سرکرده

دستهٔ بلوچ

علی اکبر بیک

دسته جات کیشلانی

دستهٔ سالیانی

جمعی میرزا یوسفخان سرکرده

سواران سالمی

ابوالجمعی نصرالله خان سرتیپ اول

بسرهنگی الله یارخان

دستهٔ ارزانی

جمعی جبار قلیخان سرکرده

دستهٔ شغینی

جمعی نعمت الله خان ایضا

مازندرانی

جماعت کلبادی و غیره

جمعی میرزا محمدخان سرتیپ لطفعلی

خان سرکرده محمد مهدیخان سرکرده

طایفهٔ عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی

علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی

علی اکبرخان

جماعت اشرفی

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنگچیان افشاری

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی و سراوری

اسمعیل خان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام

ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ

بسرکردگی کریمخان

تفنگچیان ربعاتی

دراز خان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاپهبار و انفنده

ملک بهادر سرکرده

عرادهٔ از بابت پیادهٔ بلوچ

جمعی شیخ محمدخان سرهنگ

ادارهٔ افواج طرح اطریش

و سوارهٔ طرح قزاق

افواج طرح اطریش

از بابت صاحبمنصبان که برقرار

هستند

رژیمان اول

از بابت پیاده نظام

رژیمان دوّیم

از بابت پیاده نظام

شاسور

که عبارت از فوج مجزان باشد

رژنی

که عبارت از فوج مهندس باشد

توپچیان توپهای ته پر اطریشی

فوج

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

اتراق فیه

بریاست مسیو الکیک کوزفین کادار ابیف

فوج اول

ابوالجمعی حسنخان امیر تومان

اجودانباشی کل

فوج دوّیم

بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیّم

بسرتیپی حسنخان قبه

موزیکانچیان

ادارهٔ مزبوره

قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره و توپخانه

وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره

پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام

میرزا رضای البرز مستوفی

حاجی شیخ جعفر معتمد التجار

میرزا جعفر تفرشی مفتش خزانهٔ

نظام میرزا شفیع تفرشی

سررشته دار خزانهٔ نظام

میرزا محمد علی



دار الخلافهٔ طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافهٔ الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالتماب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

اجزاء مجلس حکومت

زکیخان پسر مرحوم محمودخان منشی
کلانتر میرزا شفیع سررشته دار میرزا
جعفر منشی نفرشی میرزا نصر الله منشی
میرزا سید محمدعلی کتابچه نویس نایب محمود
نایب اول فراشخانه سایر نواب
فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و
شهریار و غار و فشافویه میرزا اسماعیل
نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد
نایب لار و کن و سولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب آقا میرزا زین العابدین امام جمعه
جناب صدر العلماء میرزا محمد باقر
جناب آقا میرزا حسن آشتیانی
جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب
ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا
شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا
پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا
سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ
الاسلام طهران جناب آقا شیخ جعفر
پسر مرحوم حاجی شیخ محسن جناب حاجی
سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی
پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا
علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین تجریشی
جناب شیخ محمد حسن استرآبادی جناب
آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

مقیم دار الخلافه از ارباب مناصب و
غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوایر
دولتی ذکر شده از قرار سنهٔ ماضیه
جناب میرزا محمدخان نظام العلماء امیرزاده محمد
خان معیر الممالک اعتماد الدوله
عین الملوک معتمد الملک ولد جناب
اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا
جلال السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله
عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان
سپهسالار ولد ایضا خانباباخان
ولد ظهیر الدوله میرزا احمدخان نصیر
الدوله ولد مرحوم آصف الدوله
محمودخان ملک الشعراء میرزا محمدخان
ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم
الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله
اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا محمد
خان غلامحسینخان والیخان
پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد
حسینخان محمودخان محمدخان
ولد مرحوم احمدخان نوائی محمد حسینخان
ولد ایضا حاجی محمد حسینخان ولد آقا
حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان
ابو القاسمخان پیشخدمت نوائی
الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم
بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمدخان
محمد جعفرخان حسینخان هدایت
الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان
محمد باقرخان امان اللهخان

ادارهٔ نظمیه و پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دو منت فرت دارای
امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی رئیس
کل اداره پلیس عباسقلیخان سرتیپ
اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه
امیر کبیر وزیر جنگ میرزا ابوترابخان
سرتیپ دویم (سوشف) نایب کل اداره
میرزا سید یوسف سرتیپ سیم مستشار
اول اداره میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس
محله دولت عباسقلیخان سرهنگ
مستشار اداره مامور نظم راه آهن
میرزا حسن رئیس محله عودلاجان دارای
امتیاز سرهنگی میرزا آقاخان سرهنگ
اجودان رئیس و رئیس سوارهای اداره
میرزا عبد الرحیم خان کلانتر مستشار اداره
افالرخان سرهنگ ناظم مامورین اداره
میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد
علیخان رئیس محله چالمیدان میرزا سید
احمد رئیس محله بازار میرزا عبد الغنی
رئیس محله سنگلج میرزا محمد علیخان
منشی باشی رئیس روزنامجات شهری
میرزا ربیع رئیس مجلس استنطاق و محبس،

اداره میرزا محمود رئیس کردشیهای
شهر میرزا هدایت مخزن دار اداره
احمد میرزا صاحب منصب مأمور خدمت
حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر
جنگ میرزا تقی صاحب منصب مأمور
خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنگ هاشمخان نایب اول
محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول
محله دولت میرزا علینقیخان نایب اول
محله چال میدان میرزا علی نایب اول
محله عودلاجان میرزا جعفر نایب اول
محله بازار میرزا علیخان نایب اول
چهارسوق و بازارهای شهر میرزا آقا
منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی
منشی مجلس جنایات عده کلیه اجزاء
پلیس چهارصد و دو نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و
مترجم مخصوص حضور همایون
میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول
وزارت انطباعات و غیره حیدرقلی آقا
سرهنگ رئیس اداره احتسابیه دار الخلافه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد و پنج نفر
نایب قلی نایب احتساب کل خیابانهای لاله زار و
میرزا ابو القاسم مشرف احتساب
میرزا یوسف نایب اداره احتسابیه
میرزا محمد حسین نایب محلات شهر دار
الخلافه نایب رحیم صاحب جمع دواب
احتسابیه سایر نواب و صاحب منصبان
بیست و چهار نفر فراش و عمله طویله
احتسابیه و سقاها دویست و
چهل و هشت نفر

ادارهٔ کارکنان و عمله جات

مخصوص دیوانخانه نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله
اقباله العالی
جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتمآب
وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر
خلوت همایون و فراشباشی مخصوص
حضرت والا نایب السلطنه جناب
عبد الله خان والی رئیس الاطباء میرزا
علی حکیمباشی نظام معین نظام
میرزا محمد علیخان مترجم عباسقلیخان
سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا
عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمتباشی
نصر الله خان ناظر و قهوه چی باشی میرزا
سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید
حسین ساوجی طبیب مخصوص
حسینخان سرتیپ و تفنگدارباشی
محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و
کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی
کشیکخانه

اغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا مکمل
حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمد خان سرتیپ و پیشخدمت
حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت
میرزا خلیل خان پیشخدمت و توپچی باشی
حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایت
الله خان صندوقدار و شاطرباشی
میرزا محمد خان پیشخدمت اسمعیل
خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت
احمد میرزای مترجم حسینقلیخان
سلطان مأمور تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید
محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی کاتب السلطان
میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانهٔ مبارکه
جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزای خاصه وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضا قلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید حسن منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزای وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جنابی افتخار یافته اند اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار همایون یا مامور ولایات یا ادارات یا در دفترخانهٔ مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان
جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی
جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاء الملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مامور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و وخندار خانهٔ مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمد قلی محاسب مازندران و دار المرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص و مونهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و براة نویس اصطبل خاصه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک مامور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مامور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دربخانهٔ مبارکه محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک

مستوفیانیکه در دفترخانهٔ مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و برات نویس عمله خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ مبارکه نظام و نطنز و غیره و سررشته دار کل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استرآباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نوادهٔ جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف

۱۰...

محاسب لرستان وطالقان میرزا ربیع
برات نویس سرکارات خادمان مرحوم جلالت
میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه
وناظم دفتر میرزا علی مستوفی محاسب
بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و
فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم
میرزا علی قایم مقام محاسب همدان
میرزا رضا قلیخان نزد جناب مستطاب
امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم
وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا
محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
محاسب فارس میرزا علی محمد خان برات
نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب
عربستان میرزا محمد رضای تویسرکانی
محاسب ملایر و تویسرکان میرزا رفیع
محاسب کره وکروس میرزا علی ولد
مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مامور گیلان
میرزا زکی نوری برات نویس کشیکخانه
وعمله حضور میرزا حسینعلی مستوفی
نهاوند میرزا شفیع نواده جناب
صاحبدیوان محاسب نهاوند
میرزا حسینخان برات نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری برات
نویس احتساب میرزا منصورخان
محاسب سمنان

مستوفیانیکه در دفترخانه مبارکه
خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی
وزیر میرزا رضا معین السلطنه

میرزا تقی منشی الممالک میرزا محمد حسین
وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام
الدوله میرزا علی محمد خان ولد مرحوم
میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع
صدر دیوانخانه میرزا رضای الرزی
پسر مرحوم میرزا زین العابدین
حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا
عباسقلیخان سپهر مستشار وزارت
علیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادر
زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم
میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب
حاجی میرزا عباسقلی میرزا حسینخان
پسر مرحوم وزیر لشکر حسب الامر در وزارت
جلیله خارجه مشغول خدمت و رئیس
تشریفات آن اداره است میرزا
نصرالله خان پسر جناب امین حضور
میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی
پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص
میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله
میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا محمودخان پسر مرحوم میرزا ابوالحسن
خان قایم مقام جزو اعضای مجلس
دربار اعظم میرزا احمدخان ولد
جناب معاون الملک میرزا محمودخان
ولد جناب ایضا میرزا طاهر کرکانی
میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضاقلی
میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر

میرزا نعیمخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه
حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان
میرزا کاظمخان لله باشی میرزا هدایت
تحویلدار خزانه میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه
میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید
ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب
میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا
عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی
میرزا طاهر برادر مرحوم مجد الاشراف
میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی
میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نظرعلی
حکیمباشی میرزا رضاخان نواده
مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضای تفرشی
میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خزانه میرزا سلیمان نزد جناب مجد
الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله
میرزا علی نواده مرحوم نصیر الملک
میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله
لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد
جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد
جناب ایضا میرزا سید احمد برادرزاده
مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسمخان
نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی
میرزا حسین خان پسر معین السلطنه
میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقرخان
ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله
مستوفی خمسه میرزا جواد افشار



میرزا علی اکبر خان ترشیزی میرزا علی پسر مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبد الرحمن آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب قوام الدوله میرزا حسین خان ولد میرزا رضای مهندس باشی میرزا فتح الله گیلانی میرزا مصطفی قلی آشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصر الله برادر مرحوم دبیر الملک مامور خمسه میرزا حسن گیلانی مامور کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و نهاوند میرزا سید محسن تفرشی مامور عراق میرزا مرتضی قلی نجاستوفی ثانی

سررشته داران و عزبان دفترخانه مبارکه

سررشته داران

میرزا اسد الله سررشته دار سرکارات میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار دفتر جناب جلالتماب وزیر دفتر میرزا اسد الله سررشته دار دفتر جناب جلالتماب مستوفی الممالک میرزا عبد الجواد سررشته دار آشتیانی میرزا احمد سررشته دار حساب میرزا نصر الله میرزا محمود سررشته دار میرزا محمد سررشته دار شیرازی میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب مستشار الملک میرزا عبد الوهاب سررشته دار کرمانشاهان میرزا عبد الله سررشته دار نزد جناب میرزا محمد ولی میرزا علی سررشته دار همدان میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا حسین سررشته دار کرکانی میرزا صادق سررشته دار کرکانی میرزا صادق سررشته دار عمله خلوت میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار استراباد میرزا رضای سررشته دار گیلانی نزد حسام السادات میرزا علیرضای تفرشی میرزا محمد علی سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا عبد الله ساوجی میرزا بزرگ تفرشی میرزا عنایت سررشته دار گرکانی

عزبباشی و عزبان دفترخانه مبارکه استیفاء

میرزا علی اکبر عزبباشی میرزا ابراهیم میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا میرزا محسن میرزا فضل الله میرزا محمد میرزا اسد الله میرزا محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول دفترخانه مبارکه



وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم

موزهٔ مبارکه کتابخانه مبارکه خزانه
مبارکه اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست ادارهٔ
همایون خزانه مبارکه خلوت همایون
خواجه سرایان صندوقخانه و خلوتخانه
خانه مبارکه دار النظاره اطبای
خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانه مبارکه
قهوه خانه مبارکه کشیکخانه مبارکه
ایشیکخانه مبارکه غلامان مهدیه و
منصور. غلامان ناصری فراشخانه
مبارکه شترخانه و قاطرخانه مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانه مبارکه
کالسکه خانه مبارکه شاطران گمرک
ضرابخانه مبارکه صرف جیب مبارک
خالصه طهران غله ولایات انبار گندم
معمارخانه و قنات ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانه
چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوره پز
خانه دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایون

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایون جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو
اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسین خان
خازن دکیجانه جناب فخامت نصاب مبارکه مجد الملک میرزا
تفنگچیان وزیر وظایف و اوقاف
جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت و
تفنگدار باشی

سایر

محمد حسینخان محقق جلال الملک جعفر
قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
امیرزاده نیر الدوله سلطانحسین میرزا
مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی
حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم
امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان
مخصوص ولد مرحوم امین الدوله
آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبد الله
خان سرتیپ اول جبارخان آقا
میرزا محمد خان گروسی سرتیپ اول
حاجی حبیب الله خان محمد حسینخان
میرزا سید عبد الکریمخان حسینخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک
احمد خان سرتیپ اول ابو الحسنخان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول امیرزاده
آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا
میرزا سید محمد خان سرتیپ وغیره

فراشخلوتان خلوت همایون

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان ده باشی خلوت آقا صادق
وغیره وغیره

دار النظارهٔ مبارکه

جناب امیر الامراء العظام مجد الدوله
مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا
میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد
باقر تحویلدار نقدی و جنسی کارخانه مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکا شربتدار باشی
شربتداران و عمله جات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپز باشی آشپزهای
مخصوص بخیه سایر دوازده نفر

تحویلخانه و کبابخرج

حاجی محمد ابراهیم کبابخرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دار النظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امین السلطان به نیابت آقا مرتضی خان
(معروف بآقا دائی) نایب آبدارخانه
حاجی آقا یوسف سقا باشی حاجی
حسینعلی خان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ میرزا ابو القاسم نایب

میرزا غلامحسین سرپیشخدمت میرزا لطیف سر پیشخدمت آقا فتحعلی علم آبدارخانه پانزده نفر عمله سقا خانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی باشی امین همایون آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار و رختدار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان رستمخان سرتیپ و نایب الحکومه کاشان میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علیخان مرندی مصطفی قلیخان اسمعیل خان قزوینی قهرمانخان ثانی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر خان محمد کریمخان حاکم ابوانکیف عیسیخان شقاقی هادیخان نوائی فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان کرجی فیض الله خان کرمانشاهانی شاه ملکخان علی اکبرخان کردستانی شمعلیخان جعفرقلی بیک مراغی اسدالله خان ابری عبدالله خان قراجه داغی [illegible] مکرانی نصیرخان شیرازی

اصلانخان نجفخان بیگلو باقی تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانه مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله خان امیر تومان کشیکچی باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول فوج قراقاسی دارنده حمایل سبز و نشان درجه اول خارجه حبیب الله خان پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام پیشخدمت باشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر

شاهزادگان پانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و سه نفر سایر خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان درجه دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسب قلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان عزت الله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند موسیخان کلبعلیخان باباخان (منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند) عبدالله خان باقرخان علی اصغرخان محمدحسنخان سعدالله خان محمد اسمعیلخان یوزباشی علی اکبرخان

سرهنگ نایبان

چهل و یکنفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان محمد ابراهیمخان شهبازخان تقیخان

علی اکبرخان امیراصلانخان محمدحسنخان کرهادوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانه مبارکه

صد و چهل و دو نفر

جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی خان تقیخان قاجار محمدخان بهاء السلطنه قوللرآقاسی و لباسی حکمران کلپایگان و خوانسار محمدامینخان قاجار نایب اول امان الله خان قاجار عباسقلیخان مستشار عبدالوهاب میرزا اسدالله خان قاجار جعفرقلیخان قاجار محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان قاجار مصطفی قلیخان قاجار حاجی محمدحسنخان حاجی مهدیقلیخان علی آقای قاجار هاشمخان قاجار حاجی محمدعلیخان نجارچی باشی بوینعلی محمدرحیمخان علی اکبرخان دنبلی عیسیخان موسیخان علیخان محمد رضاخان حاجی علی محمدخان یوزباشی میرزا زین العابدین نوری عبدالله خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا داودخان نوری میرزا تقیخان نوری محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی محمدعلیخان کروسی نصرالله خان بروجردی غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی سلیمان آقای قاجار محمدحسینخان

غلامحسینخان



غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت الله
خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی
باشی و سررشته دار بشیکخانه مبارکه
مرتضی قلیخان نایبان جزو شانزده نفر
یساولان خصوص همایون پنجاه نفر

نایبان چارچی خانهٔ مبارکه

وچارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه

و نسقچی خانه مبارکه

ابو المجمعی امیر الامرا العظام حاجب الدوله
حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه
نایب وغیره
درجهٔ اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی
سررشته دار دلیخان آقا شیر محمد
قزوینی تحویلدار ابو القاسمخان
طهرانی میرزا سید جعفر تفرشی
مشرف انبار آقا علی اکبر هرسینی
محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
تبریزی رحیمخان کاشی محمد تقی بیک
شمیرانی میرزا محمد تقی تجی میرزا عباس
قلی تجی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس تجی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا اسد الله
تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا
مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی محمد حسین
بیک چراغچی باشی

درجهٔ سیم

میرزا رضای تفرشی احمد خان طهرانی
میرزا جبار تبریزی
آقا محمد علی تبریزی میرزا فتح الله خان
شیرازی محمد حسینخان محمد خان نسیل سپر
علی آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی
رضا خان کاشی میرزا احمد ملایری
محمد حسن بیک ابو القاسمخان اصفهانی
ابراهیمخان طهرانی محمود خان اصفهانی
نصر الله بیک تبریزی حاجی میرزای
قزوینی محمد هادی بیک کرمانشاهانی
میرزا مهدی اصفهانی خداداد خان
محمود خان تبریزی محمد آقای تبریزی
حسن آقای تفرشی مشهدی محمود میراب
باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا
علی مازندرانی یحیی خان شیرازی

سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدار باشی
حسینعلیخان نایب و ولد ایضا رضاخان
ولد ایضا آقا یوسف تبریزی
آقا جعفر بغدادی آقا محمد تبریزی
علی مدد خان غلامعلیخان تبریزی
میرزا ابراهیم تفرشی میرزا آقای تفرشی
میرزا حسین تفرشی مشرف میرزا اسد الله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضا پهلوان ابراهیم تبریزی
کربلائی اسفندیار قاپوچی خصوص

نسقچی خانه

جمعی محمد رحیمخان نسقچی باشی ولد
حاجب الدوله مرحوم عباسخان قاجار

ابو القاسمخان قاجار خانباباخان
بیربیک میرزا حسین مشرف یوسفخان
قاجار نبی خان قاجار میرزا محمود
مازندرانی حاجی عبدالله خان قاجار
یحیی بیک طهرانی رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات

و قنوات دولتی بریاست جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و دار
الترجمه مبارکهٔ دولتی

حاجی میرزا حسین تبریزی محمد باقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات و قنوات دولتی میرزا عبد المجید
خان نایب کل دوشان تپه و عشرت آباد
و قصر قاجار باغبان و سرایداران کل
باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه
فرنگی وغیره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی حضور
موتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان
کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان
دکتر محمد حسنخان بکتر مسیو هیبنه
دندانساز

ایرانی

جناب رفیع الدوله جناب سلطان الحکما میرزا
ملک الاطباء ابو القاسم

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس
الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام
شمس الاطباء میرزا نصر الله تنکابنی
لقمان الملک ولد ملک الاطباء میرزا
سید علی حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء



خواجه سرایان

مرتبه اول

اعتماد الحرم حاجی آغا سرور خان خواجه باشی
آغا طهرانخان سرتیپ اوّل آغا محراب حاجی
آغا فیروز حاجی آغا غلامعلی آقا سید اسمعیل
عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا
احمد خان اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی
مستوفی نایب بنا آقا باقر آقا محمد نایب
آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه عالیه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیلخان
امین الملک برادر جناب مستطاب امین السلطان
میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی
میرزا جعفر ایضا شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار میرزا رضا خان
آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا
تحویلدار کرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادیخان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی صراف

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا
رضا قلیخان مستوفی و منشی رسائل خط
خراسان و سیستان وغیره

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا باقر
رئیس میرزا عبد الله سررشته دار
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سواد کوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا ابو الحسنخان
سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر
نویس میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغ گاز و الکتریسیته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز
و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر
میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار
عمله جات شصت نفر

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک دار
الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میزان
آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا
علی اصغر مترجم گمرک فارس و بنادر جزو
عمل حکومت و اداره محمد حسنخان سعد
الملک حکمران بنادر اکبرخان بیگلربیگی
مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران
میرزا محمد علیخان مدیر گمرک کرمانشاهان
محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بسعد الملک
میرزا جان مباشر گمرک بروجرد میرزا
سلیمان مباشر گمرک گلپایگان میرزا
حسینخان مباشر گمرک کاشان حاجی
حسینخان مباشر گمرک کردستان و همدان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتماب میرزا اسمعیلخان
امین الملک میرزا ولی سررشته دار
محمد تقیخان ناظم میزان مامور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبرخان مامور خمسه
محمد باقر خان سرتیپ حکمران قزوین مامور
غلات قزوین محمد امین خان مامور
ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان
سرتیپ مامور همدان و اسد آباد میرزا
هادیخان مامور سمنان و دامغان
محمد ابراهیمخان مامور شاهرود و بسطام
میرزا عبد الباقی مامور غلات خراسان
محمود بیک مامور قم غلات گروس با
آقا میرزا عبد الباقی

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلم
جناب جلالتماب میرزا اسمعیل خان امین
الملک خازن مهر مقدس جناب آقا
میرزا هدایت الله نایب التولیه امیرزاده حسینقلیخان
ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا
حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین
سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا
بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم
مستوفی میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا
محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
قراء بیست نفر کلابدار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب نخامت نصاب امین
الحضره خوار بحکومت ابو تراب میرزا
طالقان فرخ آقای نایب الحکومه حضرت
عبد العظیم ع بحکومت امیرزاده ناظم
التولیه بجزیش بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ
قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقر
خان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده
شاهرخ میرزا بندر عباس و بندر لنگه

وبنید



وبندر بوشهر وغیره بحکومت محمد حسنخان
سعد الملک خالصجات لشتر نشا
گیلان واملاک مرحوم مجد الدوله

اداره غلامان مهدیه ومنصور

ابوالجمع امیر الامراء العظام علاء الدوله
میرزا احمد خان سرتیپ اول وپیشخدمت
مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغر خان لشکر
نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه

سیصد ونود وسه نفر

ارباب مناصب

سی وشش نفر

سرتیپ وسرهنگ وغیره

امیرزاده عبدالحسین میرزا سرتیپ ولد
مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ
نواده مرحوم رفیعخان میرزا تقیخان
سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیگلرخان
قاجار قوینلو سرتیپ اصلانخان سرهنگ
علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور
میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و
پنجاه باشی بیست وچهار نفر

سایر

سیصد وشصت نفر

سواره منصور

چهارصد ونود وهشت نفر

ارباب مناصب

سی وهفت نفر

سرتیپ وسرهنگ وغیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ
محمد علیخان سرتیپ آقاخان سرتیپ
اسکندر خان سرتیپ اسدالله خان
سرتیپ علیمرادخان سرهنگ
اسمعیل خان سرهنگ شعبانعلیخان
سرهنگ میرزا موسیخان سرهنگ
ولیخان سرهنگ احمدخان سرکرده
میرزا موسی سررشته دار نایب وغیره
سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهارصد وشصت ویکنفر

اداره شترخانه وقاطرخانه

شتران کلائی بریاست امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحبجمع وپیشخدمت
خاصه همایونی میرزا علیمحمد مشرف
شترخانه بادی میرزا علینقی مشرف
قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف شتر
خانه کلائی عباسعلی بیک تحویلدار
جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب
ایضا کاظمخان قاطرچی باشی شتر
عملجات نایب ودار وغیره دهباشی
قاطرچی وساربان یکهزار وپانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحبجمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

چهارصد نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اصطبل
مبارک امیرزاده عبدالله میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته دار حاجی میرزا
مهدی وغیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب لطفعلی
خان محمدخان مرادخان غلامرضا
خان کریم بیک میرزا سید عبدالله
حاجی محمد آقا قربانعلی بیک بخشی آقا
بیک محمد قاسم بیک مهدیخان
آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و
تحویلدار نقدی رحیم بیک علیخان بیک
حبیب الله بیک محمد علی بیک عباسعلی
بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسعلی
بیک افراسیاب بیک حاجی دوستی بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی نایب نفر
شاگرد دو نفر سوقاپچیان وبیطار
پنجنفر سیورساتچی دو نفر

جلودار ومهتر وغیره

دویست وسی نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قرقچی باشی قوشچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد وده نفر

زنبورکخانه مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت صاحب خازن
رکیب خانه مبارکه

اجزاء

نداده اند صورت

کالسکه خانه مبارکه



محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه خانهٔ مبارکه
لطف الله خان کالسکه چی باشی میرزا
نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته دار
میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم
نایب انباردار کالسکه خانه محمد اسمعیل
بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل
بیک عباسقلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب
آقا سید یوسف نایب علی بیک نایب ولد
جعفر قلی بیک هادی بیک نایب ولد مشهدی
رجب محمد حسن بیک نایب بیگخان
نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد باقر
بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک
عباس بیک سرکشیک علی عسکر بیک سرکشیک
علی بیک سرکشیک زین العابدین بیک
بیساول ابوطالب بیک بیساول محمد
جعفر بیک بیساول علی اصغر بیک بیساول
حاجی بابا بیک بیساول و مامور اهل طرب
آقا سید احمد تحویلدار نقدی

عمله جات اصطبل کالسکه خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب
رضا قلی بیک نایب محمد حسن بیک
نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک
مباشر کل جنسی محمد رضا بیک انباردار
جنسی علی نعمان بیک سیئس نجفقلی
بیک سیئس جلودار پنجنفر نعلبند
دو نفر اصناف دوازده نفر مباشر
جنسی پنجنفر کالسکه چی یکصد نفر
سهتر هشتاد نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

از قرار دستور ماضیه بریاست بشیر الملک
فضل الله خان شاطرباشی میرزا

سید حسین سررشته دار میرزا
مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
نایب محمد بیک یاور و نایب محسن
بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب
ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک
اجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقا جانخان سرتیپ محمودخان سرهنگ
میرزا رحمة الله سررشته دار سایر
صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی
سررشته دار محمد ولیخان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ میرزا اسد الله مشرف
حسنخان سرهنگ نعمة الله خان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحب منصب و سوار دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحب منصب و سوار یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحب منصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران دارالخلافه

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب و
سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا
حسن سررشته دار میرزا ربیع مشرف
مباشر و عمله جات انبار و فراش و
غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با ایلخانی گری امیر الامرا العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع ایل شاهسون دویرن
ایل شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند
ایل قشقائی ایل اوریات ایل بختیاری
ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست
عرب سهنانی عرب کلکو عرب شیکوهی
عرب متفرقه

ادارهٔ بناخانه و فخارخانه

حاجی حسینعلی خان صنیع الملک معمار
باشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی
بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته دار
میرزا آقا محسن سررشته دار میرزا
سید ابوطالب سررشته دار میرزا
مصطفی سررشته دار فخارخانه استاد
حسینعلی معمار عمارات همایونی حسینخان
معمار بناهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
فخارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده با آقا باقرخان
سرتیپ عمله جات یکصد و هشتاد نفر



راه شوسه

راه شوشتر سپرده باقا باقرخان
سرتیپ عمله‌جات دائمی پنجاه نفر
راه لنجرود و نور و فیروزکوه و آمل
سپرده بمیرزا نظام مهندس‌الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنهٔ ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان نایب میرشکار
ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان
ولد ایضاً نایب دویم صادقخان
جهانگیرخان امیراصلانخان
سایر اجزاء معروف
بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین‌الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجدالملک وزیر
وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دارالخلافه
وزارت وظایف
دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام‌السادات
مستوفی میرزا علی‌اصغر سررشته‌دار
کرکانی میرزا رضاخان سررشته‌دار کیلان

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی‌باشی نایب‌الوزاره
میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم
منشی محمدخان اجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف دفتردار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس
ملا عبدالله قاضی میرزا محمد منشی
میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان
میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین‌العابدین
خان مستوفی اصفهان بنان‌الملک
قزوین محمدباقرخان سرتیپ گیلان میرزا
مجدالدین مستوفی کرمان میرزا عبد
الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم
لشکرنویس طهران میرزا سید محمود
همدان میرزا احمد شریف‌الملک عراق
وکزاز و فراهان میرزا سید باقر
بروجرد و لرستان میرزا عبدالرحیمخان
کردستان میرزا کریم کرمانشاهان
میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا
کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا
ابوالحسن سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام میرزا اسدالله
مازندران میرزا عبدالوهابخان
خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا
علیخان کاشان میرزا عباسعلی
گروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان
میرزا علی‌محمد

وزارت پست ممالک محروسهٔ ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین‌الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمدخان پیشخدمت مخصوص همایونی
رئیس کل میرزا مطلب مستشار
تحویلدار کل جنس و نقد مسیو سمینو سکرتر
جنرال میرزا اسمعیل نایب‌الوزاره
مرتضی‌خان اجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته‌دار میرزا علی دفتردار
میرزا محمد محرر

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی‌باشی
اسدالله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفاتر نمره معین فر

اجزاء پیشخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب الوزاره عبد العلی خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقا خان دفتردار رضا قلیخان معین فراش اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین فراش نفر

اطاق ثبت امانات و

نوشتجات سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی

میرزا محمد علی امین تذکره و دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین

میرزا اوانس حافظ ملمسه و ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر

سفارشی میرزا محمد حسین دفتردار

میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر

سفارشی میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسد الله خان تجزیه کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و

خیابان فرنگیها اسمعیل خان رئیس

غلام سه نفر فراش دو نفر

عملهٔ خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

طبیب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پیشخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود تحویلدار امانات حسن آقا سررشته دار میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن مباشر پاکات غیر سفارشی

میرزا جعفر دفتردار غلام بیست و یک نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا تقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندواب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود



میرزا اسحق

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبر خان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسے رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیے خان رئیس فراش نفر
غلام نفر

سبزوار

میرزا ابو تراب رئیس میرزا رضا ناظم
فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشے سہ نفر
غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

کناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

درہ جز آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام
دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استرآباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش و غلام دو نفر

عراق و کلپایگان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام
نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس میرزا نفر فراش
نفر ماموور جلفا نفر

آباده

میرزا تقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا محمد باقر
ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر کرجی بان
نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و
غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشے نفر فراش و
غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

انار

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا تقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرف

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر



نوبران

حاجی محمد علی رئیس فراش نفر

ساوه

میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان

ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی

فراش و غلام چهار نفر

کرمانشاهان

حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده

نفر فراش و غلام شش نفر

خانقین

میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس

میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام

دو نفر

نهاوند

میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر

دولت آباد ملایر

علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

بروجرد

میرزا عبد الغنی رئیس فراش و

غلام دو نفر

خرم آباد

میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر

کنکاور

اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

کردستان

نادعلیخان رئیس میرزا نفر

فراش و غلام دو نفر

تویسرکان

میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم

مدرسه مبارکه دار الفنون

رؤسا و غیره

جناب فخامت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک

رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان

ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی

میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم

میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا

محمد نقی سررشته دار مدرسه مبارکه

اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه

میرزا جعفرخان ناظر مدرسه میرزا عبد

الوهابخان روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی و فرنگی

معلمین ایرانی

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء

معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک

منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل

علوم ریاضی مدرسه سرتیپ اول میرزا محمد کاظم

معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر

و خورشید میرزا علی دکتر رئیس

الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب

فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم

نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب

میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه

ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و

مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان

قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم

علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم

علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم

علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل

معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی

حاجی خان معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو ریشار خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول

پروسکی خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا

سرتیپ اول مسیو لر معلم کل موزیک

سرتیپ اول مسیو ونلر معلم علم معدن

دارای نشان دویم شیر و خورشید

دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم

مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ

دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ

مسیو وف معلم علم پیاده نظام سرتیپ

مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان

دویم شیر و خورشید

صاحبمنصبان و مترجمین

صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ

عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان

مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس

سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس

سرهنگ



مترجمین و خلفا

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم
میرزا رضا خان سرهنگ محسن میرزا مترجم
علیخان خلیفه ریاضی اسدالله خان
خلیفه ریاضی میرزا نبی خان خلیفه نقاشی
حاجی آقا خلیفه نقاشی

طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و پنج نفر
توپخانه بیست و پنج نفر پیاده نظام چهل
نفر مرتبه اول و دویم طب چهل و پنج نفر
موزیک مرتبه اول که مشاقی دستجات
موزیک است سی نفر موزیک مرتبه دویم
سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که
هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر
متعلمین مجانی که بعد از ظهر به تحصیل
زبان خارجه میایند سی نفر

اجزاء کارخانه جات جنب مدرسه

عکاسخانه مبارکه

عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد
عکاسخانه سه نفر

باسمه خانه

میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و
عملجات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شوبن مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانباباد هباشی
سرایدار دو نفر فراش هشت نفر

اجزاء دار النظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر
ایاغچی دو نفر آشپز دو نفر

سقا سه نفر و غیره

اجزاء مرکزی حفظ الصحه دار الخلافة الباهره

فرنگی

جناب دکتر طولوزان حکیم باشی مخصوص (رئیس مجلس فی الحال به اقتضاب)
حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت
روس دکتر کامپوسان میرزا محمود
حافظ الصحه اسلامبول دکتر البو
معلم مدرسه

ایرانی مدرسه طهران

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی
نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی
مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد
الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطبا
میرزا عبدالکریم حکیمباشی میرزا
ابوالحسنخان رئیس مریضخانه میرزا
عبدالله میرزا علی اکبرخان کرمانی
میرزا نصرت سرهنگ میرزا حسنخان
سرهنگ

ولایات

خط فارس

قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
بوشهر آقا سید عبدالرزاق

خط خراسان

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان

خط آذربایجان وغیره

زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میرزا کاظم
مازندران میرزا احمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابوالقاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضاخان

مریضخانه دولتی

رئیس میرزا ابوالحسنخان سرتیپ
حسنخان سرهنگ میرزا نصرت
سرهنگ طبیب دو نفر مباشر
دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ
دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش
نفر حمامی و دلاک دو نفر رختشوی
پنجنفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان
سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب طبیعی محمد میرزا
سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان
سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا
عبدالله معلم عربی شاگردان داخله



بیست و پنجنفر شاگردان مجانی
بیست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتماب مخبر الدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه
تلگراف خانهای وزارت تجارت که جزو تلگراف اند نوشته نشد اسامی اجزاء

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتماب آقا مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دار الخلافه طهران و حضرت عبد العظیم ع صاحبقرانیه

جناب مخبر الملک رئیس کل نواب نصر الله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقا خان سرتیپ
محمد رضا خان سرتیپ یحیی بلباد
نصر الله خان سرتیپ محمد مهدی
میرزا ناظم سرهنگ محمد تقیخان
سرهنگ

ارباب قلم وغیره

میرزا سلیمانخان مستوفی مستوفی شارل
دفتردار خارجه میرزا عبد الوهاب خان
منشی باشی تلگرافچی خارجه دو نفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر منشی
و محرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش پانزده نفر عمله جات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان یازده نفر
قم پنجنفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

کاشان شش نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین
بیست و یکنفر محمد میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون
هیجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر
عبد العلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و ارکان و کرمانشاه
سیزده نفر میرزا احمد خان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دو نفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و انار
سیزده نفر محمد جعفر میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان

صد و چهارده نفر
رباط کریم و خان آباد و نوبران
و زره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر
میرزا علی اصغر خان رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسد آباد چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

کنگاور سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان سیزده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات ازراه کرند و سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر
میرزا احمد خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دو نفر

کروس چهار نفر
میرزا ابو القاسم خان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دو نفر

ملایر هفت نفر
سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

بروجرد و عراق زان دوازده نفر
باقر خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر

نهاوند سه نفر



میرزا حسین یاور رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر
میرزا آقای یاور رئیس تلکرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

مامودین سیمرکشی عربستان
پنجنفر میرزا حیدرعلیخان سرتیپ
میرزا موسی خان سرهنگ محمد بیک
یاور میرزا مهدی تلکرافچی

خط آذربایجان
یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر
محمد مهدی میرزا سرتیپ رئیس تلکرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دو نفر

منجیل شش نفر
تلکرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر
عبدالجواد میرزا سرهنگ رئیس تلکرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر
تلکرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

زنجان سه نفر
شاهزاده میرزا سرهنگ رئیس تلکرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلکرافچی هشت نفر میرزا و محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان
چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلکرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر
تلکرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر
عباسعلیخان سرهنگ رئیس تلکرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر
حسین آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و صایندوآب یازده نفر
تلکرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساوجبلاغ سه نفر
محمد حسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و نمین نه نفر
تلکرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر
اسدالله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دو نفر

خط خراسان شصت و هفت نفر

ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
تلکرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر
حاجی باباخان سرهنگ رئیس تلکرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و صایندشت و باس دوازده نفر
محمدعلی میرزا رئیس تلکرافچی سه نفر غلام
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و دومزینان نه نفر
میرزا اسمعیلخان سرهنگ رئیس تلکرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر
محمد حسینخان سرهنگ نایب رئیس
تلکرافچی دو نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکرالله خان سرهنگ تلکرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر
حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلکرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

درجز چهار نفر
حسنخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

مشغول سیمکشی کلات و سرخس شش نفر ... هشت نفر
علی اصغرخان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دو نفر

استرآباد و آق قلعه نه نفر
میرزا عبدالحسینخان یاور رئیس
تلکرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش دو نفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر | نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر | و بندر جز پانزده نفر تلگرافچی چهار نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی | بار فروش و اشرف و مشهد سر | غلام شش نفر فراش پنج نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی وغیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات وغیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی وغیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو دیشار خان سرتیپ دویم مترجم زبان فرانسه و انکلیسی وغیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وانس خان مترجم زبان فرانسه و انکلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی وغیره

میرزا غیاث الدین کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه‌های هندوستان میرزا عبد الرسول منشی و مترجم روزنامه‌جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا ابو تراب خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مامور بخدمت ادارهٔ انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سایر نامه وغیره میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مامور بخدمت طبع منطبعات مدرسهٔ دار الفنون میرزا یوسف مامور سرکشی بچاپخانهای دار الخلافهٔ طهران ملا آغا محسن مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد ذهباشی سایر فراشان و عمله‌جات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه‌خانهای آذربایجان در زیر ادارهٔ جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان بنیابت میرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا محمد



دو فراش

وفراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ

میرزا عبدالرحیم خوشنویس متخلّص بافسر محرّر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب ناصر دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی آقا شیخ مهدی عبدالرب آبادی

میرزا محمّد صادق نوادهٔ قایم مقام   میرزا طاهر خوشنویس پسر مرحوم میرزا [illegible]

کاتب کتاب   آقا سیّد علی کتابدار   محرّر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

بنّا کار رئیس

نقاشه [illegible]

دفتر و ضبط

دربار اعظم

دیوانخانه و ادارت

از قرار دستور

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافة الباهره

پسر

حاجی بنّا کار

نوشته تنخواه

عمله دار الخلافه

دیوانخانه حکومت

از قرار دستور

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم وغیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس
وزارت عدلیه اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم
وزیر عدالت عظمی

جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب
حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله
خان مجد الاشراف سپهر میرزا عباسقلی
خان مستوفی منشی وزارت عدالت
عظمی میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی
دیوان اعلی حاجی میرزا حسینخان
نایب اول وزارت عدلیه اعظم ولد مرحوم
احمدخان عمید الملک فتح الله خان
سرتیپ ناظم دیوانخانه مبارکه و متصدی
عرایض سواری میرزا علینقی منشی
باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص
مستوفی دیوان اعلی ذوالفقارخان
قاجار دولو اجودان دیوان عدالت
عظمی محمد علیخان قاجار دولو اجودان
دیوان عدالت عظمی

علاوه بر اشخاص مفصله فوق همه روزه
برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام
و وزرای فخام و مستوفیان کرام یکی
دو نفر در انجمن حاضر هستند و نیز
در هفته دو شب مجلسی از علمای
اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد و
مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس دوائر کل وزارت عدلیه
عظمی و دار الانشاء و رسائل تظلمات
عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت
عدالت عظمی است

مجلس کل دوائر تظلمات عامه
بریاست سپهر مستشار الوزاره
میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر
دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء
میرزا سید علی منشی میرزا کاظم
میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل
احکام میرزا عبدالکریم عریضه نگار
اجودان دو نفر فراش دو نفر

دیوانه رسائل خاصه
میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشا
رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء
میرزا محمد بدیع مستوفی میرزا علی مستوفی
میرزا عباس نایب میرزا عبدالله
میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق
بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت
و جنایت اجزاء وغیره میباشد

مجلس اجراء
بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت
خاصه همایونی است
جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده
سلطانحسین میرزا میرزا کاظمخان
للرباشی مستوفی دیوان اعلی
محمد حسینخان سرتیپ قاجار رئیس
علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانه
مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی
محمود خان علی اکبرخان حاجی میرزا
زین العابدین داروغه میرزا علی منشی
مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی
میرزا محمد حسین منشی عراقی میرزا
محمد نایب فراشخانه مبارکه میرزا علی
برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب
غلام سی نفر دهباشی نفر فراش
بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه
که منقسم است بدو قسم
مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج
دار الخلافه الباهره بریاست امیر الامراء
العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء
محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب
الدوله محمود خان سرتیپ رئیس طایفه
شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی
منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیه راجع
بعرایض داخله دار الخلافه بریاست میرزا
شفیع صدر دیوانخانه مبارکه

اعضاء و اجزاء
نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس
امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابوالقاسم
میرزا محمدخان منشی نوری میرزا احمد حسینی



منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص
میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا
بهاءالدین محرر میرزا حسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و
خوانین قاجار و غیره بریاست عمدة
الامراء محمد حسین خان قزل اباغ رئیس
و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب ناصح بوانات مبارکه محمد خان
سرتیپ رئیس کرلو امیرزاده منوچهر میرزا
حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی

منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادق خان سرتیپ لله جناب شهاب
الدوله محمد خان قاجار میرزا نصر الله
ثبات

تجار مکه لدی الضروره
برای تحقیقات مطالب
تجارتی حاضر
میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی ملا حسن
ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب
آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی حاجی
محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شال فروش
کاشانی

اداره مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیه اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان پسر
جناب مستطاب عضد الملک رئیس
اجزای مهر مهر آثار مبارک
سایر

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار
مبارک و مستوفی دیوان اعلی
میرزا رضا محرر مهر
مهر آثار مبارک

محمد کریم بیک حامل مهر مبارک
فراش سرکاری دو نفر
نایب قراولان نفر قراولان
سواد کوهی چهار نفر



وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیه

جناب فخامت نصاب صدیق الملک رئیس کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه که واسطه فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه و کل ادارات میباشند

سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه مامور بادارهٔ وزارت علیه اعظم معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه میرزا احمد خان سرتیپ و نایب وزارت خارجه مهماندار سفرای دول متحابه حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسین خان نایب سیم وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمه نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات و دستور العملهای سفرا و مامورین وزارت خارجه با ناصر نکار میرزا شکر الله خان نایب وزارت خارجه میرزا اسد الله منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی میرزا احسنخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا ابو القاسم منشی

میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای

فرانسه و المان و اطریش و اتازونی با میرزا عبد الله خان مستشار وزارت خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ و میرزا جعفر خان میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیم خان منشی میرزا حبیب الله نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت انکلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلر خان نایب اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی میرزا احسنخان منشی میرزا سید نقی منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت خارجه و حاجی میرزا سید رضی نایب وزارت خارجه و ملک الکتاب حاجی میرزا محمد حسین میرزا ابو القاسمخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز و سرتیپ و نایب وزارت خارجه مدیر منشی دو نفر

ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک میرزا محمود خان بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود خان منشی رموز میرزا داود خان

ادارهٔ دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر عزب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

با منتخب الوزراء العظام میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه میرزا محمود خان منشی محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک غلام

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضی خان مدیر و نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسد الله منشی میرزا عبد الله منشی

ادارهٔ دفتر تذکره و طبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحبمنصبان وزارت خارجه

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمة السلطنه حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه میرزا احسنخان نایب اول وزارت خارجه حاجی میرزا عبد الله خان کارگذار سابق بندر عباسی و بوشهر میرزا عباسخان سرتیپ میرزا ابو القاسمخان نایب وزارت خارجه میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا جواد خان کارگذار سابق خارجه استرآباد



میرزا موسی خان کارگذار سابق گیلان
محمد تقی خان سرهنگ محمد حسنخان
کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله و سایر مأمورین ولایات

آذربایجان

حاجی ثقة الملک کارگذار حاجی میرزا
صادقخان سرتیپ و نایب اول قلیخان
سرتیپ و مستشار حاجی میرزا معصومخان
نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب
کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ
نایب کارگذاری میرزا حسنخان
سرهنگ نایب کارگذاری میرزا
سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان
سرهنگ نایب ساطوسخان مترجم و
سرهنگ میرزا محمدخان سرهنگ ناظم
دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم
اجودان علیخان اجودان میرزا جواد
اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار و سر
پرستار ارامنه و یهود

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات
میرزا احمدخان امین تذکره تبریز
میرزا حسن امین تذکره خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارتخارجه مأمور
هشتادان میرزا جهانگیرخان منشی
اول وزارتخارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا
حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان
منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت
خارجه کارگذار میرزا کاظم امین
تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان
امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسد الله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندرجز

میرزا محمدخان آشتی سرحددار
علی اکبرخان امین تذکره بندرجز و
وقایع نگار شکر الله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگذار میرزا
موسیخان وقایع نگار میرزا علیرضا
خان امین تذکره مشهدسر میرزا
فتح الله خان نایب کارگذار نوروز
خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عز الملک کارگذار خارجه میرزا
رحیمخان نایب و منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه
محمد ابراهیمخان امین تذکره بوشهر
میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندرعباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد
الرسول نایب کارگذاری

اداره تذکره گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار
علی اکبرخان سرحددار

کردستان

عبد الله خان کارگذار خارجه
میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگذار خارجه
عبد الرحیمخان اجودان و نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان
ملا کیخسرو کلانتر و ریش سفید
زردشتیان کرمان و یزد

سفراء و مأمورین کارپردازان

دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک میرزا محسنخان
سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ
اول و مستشار سفارت میرزا
اسدالله خان سرهنگ نایب دویم
حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان



مسیو بارونتسی مستشار حقوق سفارت
رضا خان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
حنّا بهنان ترجمان اوّل

وان

میرزا معصوم خان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

بیروت

حسنخان کارپرداز

جدّه

حاجی کمال خان

حکّاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

طرابزون

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز

شام

میرزا علی اکبر خان

ارضروم

میرزا علینقی خان کارپرداز

بایزید

میرزا محمد کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان

طنطه

سلیم عنامی کارپرداز

عراق عرب و غیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمود خان جنرال
قونسول میرزا طهماسب علی نایب
حسن افندی کاتب ترکی حاجی
میرزا ابو القاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز
کربلای معلی محمد حسنخان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمد اسمعیل خان

سایر ولایات خاک عثمانی

کرکوک عباس آقا
کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابوطالب
دیار بکر میرزا حسین
مسیّب نصر الله بیک
عماره علی بیک
سماوات حسن بیک
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسفخان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط مشیر خان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس و غیره

سفارتخانه لندن و هلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
و نایب اوّل اسکندر خان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی و غیره

بمبئی

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار
کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد دکن
آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول

برما

حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس

سفارتخانه پطرزبورغ

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضا خان دانش
جنرال آجودان منشی مترجم

تفلیس و سایر خاک قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمد دفتردار
میرزا جبار خان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میر جعفر خان ویس قونسول
نژنی نوغرود

باطوم

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

دولت فرانسه

سفارتخانه پاریس و غیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمد خان نایب
اوّل سرتیپ مسیو مونلیبه حکیم
سفارت مسیو کاروا سو قونسول
بردو



مارسیل

مارسیل

مسیو منیه جنرال قونسول
مسیو ربشار قونسول بردو

دولت المان
سفارتخانه برلن

جناب میرزا رضاخان جنرال اجودان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ و نایب اول میرزا
ضیاالدین خان مترجم اول

دولت اطریش
سفارتخانه وین

جناب نریمانخان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو آرتیلخان
نایب سفارت

دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
و ایلچی مخصوص دکتر طارانس مستشار
سفارت میرزا محمودخان منشی و
مترجم سفارت عبدالعلیخان اجودان
سفارت

سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان

مقیم در دربار همایون و سایر ولایات
محروسه ایران بترتیب حروف هجی

سفارت دولت جمهوری
اتازونی ینکی دنیا

جناب آدوارد سپنسر پرات وزیر
مقیم اصغرخان مترجم و منشی
سفارت

سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون پیل
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
واکووسکی نایب سفارت میرزا آقاخان
منشی سفارت

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواین برلک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی

سفارت دولت انکلیس

جناب جلالتمآب سیر هنری درمند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص سیر آرثر
نیکلسن نایب اول مستر فرفکس کارت
رینت نایب دویم مسیو ویلیم
کارت رینت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنه شرقی
مسیو هنری کلس ویس قونسول
مستر نول آتشه فخری دکتر کلس حکیم
سفارت مستر هنری نواز محاسب
عباسقلیخان منشی و مترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
شیخعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم

تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

کیلان

کلنل استورت قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری کیلان

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

حیدرعلیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

همدان آقا سید حسین

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

بوشهر

کلنل رس جنرال قونسول حکیم راس
مستر جاج لوکس ویس قونسول و نایب
اول میر حکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبدالحسین منشی

سفارت دولت ایطالیا

جناب مسیو لکونت دو روناتو شارژ دفر
میرزا طاطاوسخان منشی
سفارت

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو بوچپو نایب اول
مسیو غریغوریچ مترجم اول مسیو
فیلیپف نایب دویم مسیو انچلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابوالقاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجرباشی
ارامنه آقا قاسم تاجرباشی مسلمانان

تبریز

مسیو بطروف جنرال قونسول
مسیو بنافدین نایب اول مسیو
موسبکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

کیلان



گیلان

مسیو دلاصوف قونسول پرنس وابزا
نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان
منشی

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو
توتبسکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کریجان نصیر بیک اوف وکیل التجاره

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهر اوف آکنت

دره جز و کلات

مسیو بن منف آکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر
کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان
افندی مستشار سفارت کبری
احسان حسنی بیک نایب اول سفارت
بالیان سرکیس افندی نایب دویم
میرزا حسنخان منشی اول سفارت کبری

تبریز

علی بهجت افندی باشهبندر میرزا
حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باشهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادبر
مترجم اول مسیو مالیرنوی
مترجم دویم و شانسلیه مسیو
نیکولا دفتردار سفارت میرزا
ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت
فرانسه مسیو دوفرنه مترجم
و شانسلیه میرزا حسنخان منشی
جنرال قونسولگری



ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافة الباهره طهران که جزو ادارات [illegible]

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب میرزا نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان

حکام و مامورین مملکت آذربایجان

حکام

جناب فخامت نصاب وکیل الملک حاکم اردبیل و مشکین

جناب فخامت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس

نواب امامقلی میرزا حکمران مراغه علیخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم ارومیه هاشمخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم اردوباد و اتراب نواب سلطان عبدالمجید میرزا امیر آخور حکمران قراجه داغ امیر الامرا العظام حاجی صدر الدوله حکمران خلخال نواب محمد علی میرزا حکمران شقاقی عمدة الامراء العظام سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ نواب معزالدین میرزا ناظر حاکم جابرود و دهستان حاجی یوسفخان حاکم مرند حیدرخان سرتیپ حاکم صاینقلعه لطفعلیخان سرتیپ حاکم الان براغوش میر سلیمانخان حاکم طالش قلیخان سرتیپ حاکم گرگر عباسقلیخان امین الوزاره حاکم بلوکات ثلثه غلامحسینخان مخبر الحاکم هشترود علیخان سرتیپ حاکم چهار اویماق نواب دارا حاکم دهخوارقان و اسکو

مامورین

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اعظم مستوفی امین دفتر معین دفتر میرزا خلیل مستوفی وکیل دفتر میرزا رضا وزیر وظایف حاجی میرزا یوسف مستوفی میرزا سعید مستوفی میرزا حسن مستوفی میرزا مهدیخان مستوفی میرزا اسمعیل خان مستوفی میرزا رفیعخان مستوفی میرزا رحیم مستوفی میرزا محمد خان مستوفی سرکار میرزا صادقخان مستوفی میرزا جعفرخان مستوفی میرزا علی اکبر مستوفی

لشکرنویسان

جناب فخامت نصاب میرزا محمود خان عشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشرفخان لشکرنویس میرزا سید محمد لشکرنویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام میرزا حسینخان ناظم لشکر حاجی میرزا ابو الحسنخان لشکرنویس میرزا احمد لشکرنویس میرزا کاظمخان لشکرنویس میرزا علیخان لشکرنویس میرزا سید محمد علی لشکر[نویس] میرزا علیخان لشکرنویس میرزا لطف الله خان لشکرنویس میرزا بهاء الدین لشکرنویس میرزا موسیخان لشکرنویس میرزا قاسمخان لشکرنویس

اجزاء دیوانخانه مبارکه و حکومت شهر

اجزاء دیوانخانه مبارکه

نواب عمید الدوله رئیس دیوانخانه مبارکه جناب میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیعخان مستوفی میرزا مهدی منشی میرزا عباس منشی میرزا محمود خان منشی

اجزاء حکومت شهر

عمدة الامراء العظام بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا شفیعخان مؤتمن دیوان حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا و رئیس التجار حاجی آقاخان قللر بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبد الله خان کدخدای محله ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمیشه محمد علیخان داروغه حبیب الله خان کدخدای محله مهادمهین میرزا جوادخان کدخدای محله سرخاب حاجی میرزا موسی خان کدخدای شتربان

اجزاء و خدام دربخانه حضرت والا



عملجات دفترخانهٔ سرکاری

مستوفیان

جناب میرزا شفیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا سلیمان
مستوفی برادر وقایع نگار میرزا عبدالعظیم مستوفی میرزا
محمد مستوفی میرزا صادق سررشته دار

منشیان

جناب دبیر السلطنه میرزا علیخان میرزا نصرالله خان
میرزا موسی خان میرزا عبدالله خان میرزا آقاخان
میرزا محمد علیخان میرزا حسینعلی میرزا ابوالفتح خان
میرزا علیخان حاجی میرزا عبدالحسینخان میرزا مهدیخان

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطبا میرزا محمد حکیمباشی
میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم میرزا عبدالعلی
سیف الاطباء میرزا زین العابدین خان معین الاطباء
میرزا محمود خان

صندوقخانه

نواب والا نصرة الدوله امیر تومان رئیس صندوقخانه
میرزا سید علی مستوفی میرزا مهدی سررشته دار میرزا
سید عزیزالله کرک یراق

نظارتخانه

امیرزاده معزود میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی
میرزا ابراهیم سررشته دار

عمله خلوت

نواب والا نصرة السلطنه پیشخدمتباشی نواب علی بخش میرزا
نایب پیشخدمتباشی خانباباخان نایب پیشخدمتباشی
سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل محاسبات علی آقای
پیشخدمت و تحویلدار نقدی میرزا لطفعلی قهوه چی باشی
باعلمجات قهوه خانه کربلائی حسین سفا باشی و سایر
عمله آبدارخانه

عمله خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان
میرزا حسینخان مستوفی اللهوردیخان نایب جنتخان نایب

باشیان و ارباب مناصب دربخانه

امیر الامرا العظام حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی
علی اکبرخان نایب ایضا محمد حسینخان نایب ایضا میرزا
سید علیخان نایب ایضا عبدالحمید میرزا دارا سرکشیک
چیباشی عباسقلیخان امین الوزاره غلام پیشخدمتباشی
محمد صادقخان اجودانباشی حسین پاشاخان قوللر آقاسی
باشی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی غلامحسین میرزا
صدر الشعراء رضاخان تفنگدارباشی میرزا یحیی
منجم باشی میرزا احمد منجم منوچهرخان عکاسباشی

خواجه سرایان

آغا مبارک آغاباشی حسنخان خواجه آقا سید احمد خواجه
علیخان خواجه آغا حسن خواجه

اصطبل و کالسکه خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالمجید میرزا امیراخور حبیب الله خان
صاحبجمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب
اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای نایب
میرزا بابابیک نایب حاجی محسن بیک صاحبجمع ایلخی
میرزا فتاح کالسکه چی باشی

عمله رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی و عملجات کلبعلیخان میرشکار
و شکارچیان

دستگاه نواب والا اعتضاد السلطنه

امیر الامرا العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و رئیس دفترخانه
میرزا محمد ادیب ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا
ابوالفتح مستوفی دبیر دبیر السلطنه میرزا جعفرخان
مستوفی مهدیخان میراخور ولد شاهزاده دارا
میرزا مصطفی خان پیشخدمتباشی میرزا علیرضا
مستوفی عباسقلیخان منشی میرزا محمود منشی میرزا
عباسقلی سررشته دار علیخان شاطرباشی فتحعلیخان
تفنگدارباشی



اصفهان

ومضافات وتوابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان ومضافات دام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیل خان امیرآخور جناب سراج الملک مستوفی وپیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل سواره فتح وغیره میرزا نصرالله خان مستوفی سرکاری میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه ورئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسیخان ناظم الاطبا

اجزاء دفترخانه

جناب فخامت نصاب بشیر الملک مستوفی رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی وغیره وغیره

اداره انشاء

میرزا رضاخان بنان الملک مدیر رسائل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص وتحویلدار میرزا اسمعیل خان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نعیمخان منشی میرزا حبیب الله منشی وغیره وغیره

چون صورت جدید نداده بودند اجزاء حکومت اصفهان بقرینه مطابق سنه ماضیه نوشته شد

افواج ثلثه اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب الاجلال الدوله فوج چهارمحال بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

خراسان وسیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان وسیستان نواب معین الدوله نایب الایاله جناب جلالت نصاب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمد علی متولی باشی آستانه مقدسه

امراء وحکام معتبر

ولایات ومحال خراسان وسیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار امیرالامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو وحکمران قوچان امیرالامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله امیرتومان ایلخانی شادلو وحکمران بجنورد امیرالامراء العظام میر علیخان حشمة الملک امیرتومان حکمران قاینات وسیستان امیرالامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیرتومان وکیل طبس امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب نصرالدوله حکمران نیشابور

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیرتومان فرمانفرمای مملکت فارس نصیر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی هاشمخان امیر دیوانخانه قوام الملک ناظم ایلات خمسه ولار وسبعه وغیره بوشهر محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان وبلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیرتومان والی مملکت کرمان وبلوچستان امیرزاده حشمة السلطنه محمد حسن میرزا حکمران وناظم بم ونرماشیر میرزا آقا مستوفی وپیشکار مملکت کرمان

استراباد وگرگان

نواب والا امیرخان سردار امیرتومان والی وحکمران استراباد وگرگان وترکمان اسامی اجزاء حکومت را صورت نداده اند

گیلان وطوالش

نواب والا احتشام السلطنه امیرتومان والی ایالت گیلان وطوالش جناب فخامت نصاب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر وزیر گیلان میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

جناب جلالت نصاب نظام السلطنه والی عربستان میرزا محمد علی نفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان

جناب جلالت نصاب حسام الملک امیرتومان والی ایالت کرمانشاهان



وسرحد اعراقین پیشکار

کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیرتومان والی ایالت کردستان
میرزا یوسف مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا
محسن رئیس دیوانخانه

لرستان و بروجرد

نواب والا ضیاء الدوله امیرتومان والی لرستان و
بروجرد میرزا حسن مستوفی پیشکار حاجی میرزا علیخان
رئیس دیوانخانه

مازندران

امیرالامراء العظام شهاب الملک حاجی امیرتومان والی مازندران
میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسمعیل خان قاجار
رئیس دیوانخانه

یزد

نواب والا اعتماد الدوله والی ولایت یزد میرزا محمد
مستوفی یزدی پیشکار میرزا زین الدین رئیس دیوانخانه

ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب والا سیف الدوله والی ولایات ثلثه ملایر و تویسرکان
و نهاوند حسینخان قاجار نایب الحکومه نهاوند
میرزا طاهر مستوفی وزیر میرزا شفیعخان رئیس دیوانخانه

کاشان

بحکومت جناب جلالتمآب اقبال الدوله دستخان سرتیپ
نایب الحکومه میرزا عبدالعلی پیشکار

همدان

نواب والا عضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا
احمد شریف الملک پیشکار همدان

قره ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب جلالتمآب اعتضاد الدوله حکمران میرزا رضای پیشکار
علیخان قاجار رئیس دیوانخانه

ولایات خمسه

جناب فخامت نصاب امین الحضره حکمران میرزا نصرالله
مستوفی پیشکار محمد تقیخان رئیس دیوانخانه

قزوین

در اداره حکومت نواب والا الله قلی میرزا ایلخانی
محمد باقرخان سرتیپ حکمران ولایت قزوین

عراق

جناب فخامت نصاب اعتضاد الملک حکمران عراق
میرزا سید محسن مستوفی پیشکار میرزا سید حسین
رئیس دیوانخانه

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود
و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب فخامت نصاب سپهدار حکمران سمنان و دامغان
میرزا رضای آشتیانی پیشکار کامران میرزا رئیس
دیوانخانه

گلپایگان و خوانسار

بهاء السلطنه حکمران گلپایگان و خوانسار

کروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب میرنظام کارگذار
مملکت آذربایجان علیرضاخان سرتیپ حکمران کروس

کمره

محمد حسن میرزا حکمران

محلات

محمد جعفرخان حاکم

خرقان

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل
امیرتومان

کنکاور

بحکومت امیرالامراء العظام ساری اصلان امیرتومان

اسد آباد

بحکومت خانباباخان سرتیپ امیرالامراء العظام سلیمانخان



صاحب

صاحب اختیار امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نواب آن مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج الله خان سرهنگ نایب الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده شاهرخ میرزا حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار



ممالك خارجه

اروپ

دولت اوستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژوزف در سنهٔ ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد آرشی دوك رودولف فرانسوا شارل ژوزف پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیك و پروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنهٔ ۱۸۸۶ مسیحی متولد شد وزیر اعظم و وزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیك جمعیت تقریبا سی و سه کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبرهٔ المان

جمعیت کلیه از قرار سنهٔ ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اوبلاد

فرمانفرما فردریك گلیوم لوئی سنش شصت و دو سال شمسی ولیعهد فردریك گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس لئون لوئید پلداست پای تخت مونیك مذهب کاتولیك

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریك گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنهٔ ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنهٔ ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنهٔ ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریك گیلیوم در ششم ماه مه سنهٔ ۱۸۸۲ متولد شده سنش شش سال وزیر اعظم پرنس بیزمارك مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیك هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریك اگوست سنش شصت سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیك

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریك الکساندر سنش شصت و پنجسال پای تخت اشتوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیك

دولت انکلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت و هشت سال ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و هفت سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انکلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنهٔ ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالك متصرفی انکلیس از هندوستان وغیره چهارصد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیك فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و سه سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش نوزده سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیك جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیك

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و سه سال پای تخت بروسل جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیك

دولت پرتوغال

پادشاه لوی فیلیپ ماری فردیناند پیر سنش پنجاه سال ولیعهد شارل فردیناند لوی ماری سنش بیست و پنجسال



وزیر اعظم کاستو پیرا پای تخت لزبن جمعیت تقریباً در تو
نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ
شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با

که هالاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لهی سنتش هفتاد و یکسال پای تخت لاهه جمعیت تقریباً سه کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنتش هفتاد سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنتش چهل و سه سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء استروپ است پای تخت کپنهاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریباً سه کرور و چهارصد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنتشان چهل و سه سال ولیعهد گراند دوک نیکلا الکساندر و یچ سنتش بیست سال مسیو دو گیرس وزیر خارجه جمعیت تقریباً صد و هفتاد هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنتش چهل و نه سال پای تخت بخارست جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنتش سی و چهار سال پای تخت بلگراد ولیعهد که بسن سیزده سالست پرنس الکساندر

جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سوئیس

رئیس جمهوری مسیو رشونر وزیر اول دکرز پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنتشان چهل و پنج سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم سعید پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر اعظم داخله مسیو فلوکه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریباً هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنتش چهل و هفت سال ولیعهد پرنس دانیلو سنتش بیست و چهار سال وزیر اول پتروویچ پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنتش چهل و سه سال ولیعهد قسطنطین در سنه مسیحی متولد شده پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانک سو سنتش هفده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودائی مذهب هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات



ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت تبعیت هشتصد و نه کرور و دو چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی کر زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسو هیتو سنتش سی و شش سال ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار و رئیس وزرا ایتو ایر بومی پای تختی یدو مذهب بودا مذهب جمعیتی تقریباً

شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیچ فراپارامیندر ماها کولالن کرن در دسمبر ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانگک وزیر امور خارجه کروم لوانک دا اونک مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیک وزیر اول سید العزیز پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کرنگوس منامندا سمشر ژان پای تخت گندار جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان وغیره هم دارند

دولت زنگبار

سلطان سید خلیفه پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب بیست هزار که اکثر هندی و باقی عرب اند

جزیره ماداگاسکار

پادشاه ملکه (وانا وال ماتراکا) سیم در ۱۸۶۲ متولد شد جمعیت پنج کرور پای تخت ناماتاو

دولت مراکش

سلطان مولا حسن پای تخت طنجه جمعیت تقریباً دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم ریاض پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریباً سی و شش کرور

امریکا

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو کلیولاند پای تخت واشنگتن مذهب اغلب پروتستان وغیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینکی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریباً پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان روزه جمعیت بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری کلنل اوارسوکارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کوماپایکا

ینکی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری ژوارد سلمن پای تخت بوینس آیرس



جمعیت

جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ژُزِ کامانیو جمعیت یک کرور و چهل هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس پای تخت منتِویدِئو جمعیت چهارصد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دویم در سنه ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت ریوژانیرو جمعیت بیست کرور و دو صد و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکی ساکا جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری اِسکَباد پای تخت آسمسیون جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسِرِس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژُزِ بالماسدا پای تخت سان تیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت نولولو

جمهوری دمینکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنک جمعیت شانزده هزار نفر

جزیرهٔ هائیتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پرت پرنس جمعیت هشتصد هزار نفر



هو

بسمه تبارک
وتعالی

جلد
دویم کتاب خیرات حسان
از تألیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان
وزیر انطباعات دام اقباله
سنه ۱۳۰۵ اسیچقان ئیل

قیمت
دوازده هزار
دینار

